

وَأَقْبَلَتْهُ إِلَى بَيْتِهَا
 فَتَبَسَّ بِهِنَّ وَرَفَعَتْ يَدَيْهَا
 وَنَادَتْهُنَّ بِأَسْمَائِهِنَّ
 وَنَادَتْهُنَّ بِأَسْمَائِهِنَّ

وَنَادَتْهُنَّ بِأَسْمَائِهِنَّ
 وَنَادَتْهُنَّ بِأَسْمَائِهِنَّ

وَنَادَتْهُنَّ بِأَسْمَائِهِنَّ
 وَنَادَتْهُنَّ بِأَسْمَائِهِنَّ

وَنَادَتْهُنَّ بِأَسْمَائِهِنَّ
 وَنَادَتْهُنَّ بِأَسْمَائِهِنَّ

وَنَادَتْهُنَّ بِأَسْمَائِهِنَّ
 وَنَادَتْهُنَّ بِأَسْمَائِهِنَّ



دوره نشر کتب کتابخانه ملی
شماره ۱۰۱۸۴
تبع گردید

۱۰۰۰۰



کتاب السبل المتجین

بسم الله الرحمن الرحيم
 لیسید عالمی الایجاد لیسید المتجین و نوالسیدین فیخرج حاجی سید عالمی

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از حمد و ستایش خداوند که رحمت جمیعش منجیه نیراد لیل و راف
 جزیش طالعین راهاد سبیل و درود نام معدود بر رسول رادش محمد
 مصطفی و ائمه هدی علیهم السلام که خلاصه وجود و از آفرینش مقصود
 هستند بنکارش مراد می پردازد که این رساله ایست مختافلم معجزه
 جناب علامه عالم و عماد اعظم ملاذی الاسلام و المسلمین ایه الله علی العالمین
 قوام الملة والدين فطب العلماء والعارفين حاجی سید کاظم دام فیضه
 که در جواب سوالی بیان فرموده اند و این فقیر کثیر التقصیر منست کابذل
 از ادب محمد رضی بن محمد رضا طاهره حاسب الاشیاء جمعی از مخادیم کرام و ترجمه
 آن قدام کرده بخوبی که فهم آن بر خواص و عوام آسان باشد سوال سائل
 و جواب آن مختار فاضل را بفکار نقل نموده امیتد که در مختصر طالبین موقع قبول نماید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ارشد من اسير ترشد الى سبيل الرشاد و وصل من
 اسير هذه الى اقصى الغايه و اعلى المراتد و هكذا المجاهد يزينه بواضح الدليل
 سبيل الحق والسداد و دلهم بواضح البراهين الى الحق المتجني في القوا

والصلاة والسلام على من اذهب بنوره غواشي الظلم وكشف بهدايته
 وارشاده غواشي الشكوك والشبهات وعلى اله الذين ظهرت بهم البراهين
 الواضحات والآيات والآيات البينات
 ولعنه الله على اعدائهم ومثكر فضائلهم الذين استسوا سبيل التمويه
 واطهروا طرق التلبس والوالمخلوع عن الحق الصراط المستقيم
 حين كويده بنده جاني واسير نفقا وكفرت ارويه اقال وانما كاظم قاسم
 الحسيني الرشني كه حضرت نازجل شانہ برو فوق حكمت نابغه ورحمت
 چون خلايق را در نشأته متعدده وجود عوالم مختلفه غيب و شهود
 داد در هيچ مقام از مقامات ايشان را بچشم ديبل و هاد سبيل نكذاشه
 لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل خاصه در اين نشأه فانيه كه انزل
 منازل واسفل آفلاك و خلايق را در آن بحقه تهاد و در انجالي نور
 محال قدر من حجب كثيفه وظلمات كمه فراكفته ظلمات بعضها فوق
 بعض كه احياج ايشان بهاد پيش از پيش از اينكه خلق آدم و انشكا
 بني آدم هيچ عهد و رفا از پيغمبران و اوصيا ايشان خالي نبوده كه خلايق
 بصر امس يقم و بيكانه پرستي و راست كشي دعوت ميكرده و از تفرق اخلا
 محفوظ ميداشنه و در هر وقتي كه براي ان ظلمت جهل و سلطان صلا
 استبداد پيغمبر صانع براهبرين ساطعه و حج فاطعه ميفرستاد انجم
 من الظلمات الى النور تا آنكه هنگام قتر از رسل كه خلايق را ظلمت جهل فرا
 گرفته بحد كه هريك برو فو هوا خود طر تو مختلف و راه منحرف پيش
 گرفته فساد و انحلال شايع شده بود خداوند جليل بمحض رحمت نام و
 لطف عام خضر سيد عالم و فخر آدم را براي رشاد و رفع فساد مبعوث



و مامور نکند مقلدین را بر بدع زیر اگر در این صورت بر اینند مکلف اعتقاد
 ثابت نماند و بر وجوب عبادت و اعمال خود اعتماد نمیکنند چرا که عمل نمودن
 بر عبادت او سایر تکالیف شرعیه ممکن نمیشود بجهت مخفی بودن و ظاهر نشدن
 شریعت ظاهر بر خلاف بجهت اینکه مکلف علماء را مختلف بیند در اقوال
 و احوال و افعال چه بعضی از ایشان خود را اصولی اند و گروهی خود را اجتهادی
 بخوانند و اصول اخبار را بدو اصولی را غیر معتمد بنیدارد و چنین میدانند
 بند کار عاجز و جاهل که بلده طیبه کربلا بجهت اینکه مدفن جاست شهادت
 علیکم السلام جامع جمیع خصوصیات شرافت کمال است و همچنین نجف اشرف
 که این دو شهر معدن علم و ایمان و مرجع اهل اسلام هستند پس علماء
 میکنند در علم این دو بلد جمیع را که خود را شیعی و کشفی میدانند و بعضی
 خود را بالاسر مینامند و هر دو طایفه بکمال صلاح و تقوی که جانشین
 انام در اسلام قرار داده اند موصوف و هر دو ضرورتاً مملکت و فرائض و
 ولایت را معنقد و مرا میباشند و با اینحال با این دو فرقه هیچ
 از قیل و قال و منازعه و جدال ندارند این صورت تکلیف بند جاهل
 چیست یا بعد از تحجیر که دارد تکلیف از او ساقط آید از ذمه او ثابت
 یا اینکه مکلف مختار است در ترجیح قول یکی از این دو طرف و پذیرفتن قول
 یکی ازین دو فرقه اما سقوط تکلیف بدلیل قطعی عقلی غیر ممکن است
 تکلیف ثابت خواهد بود و اما قبول قول یکی از طرفین غیر صحیح بجهت اینکه
 ترجیح بلا مرجح باطلست مأمول آنکه در این دنیا آنچه بنظر شریف علماء اعلا
 میرسد بیان فرمایند ان شاء الله تعالی اجر جزیل خواهند بود تمام
 شد صورت مکتوبات بلغه الله مأموله من الهدایه الی سؤل الطریق و الا



من رجوع الحقیق صور این مکتوب را نزد جمعی فرستاد که باعتقاد او یکی از ایشان
 منم و جواب رونق صواب خواست تا از حیرت و ریبی که دارد بدو آید و
 صفات آن لایزال از لعل سزا بداند و بر همان با هر دو دلیل ظاهر و باطن
 ترجیح در مقام تزیین و تصدیق تحقیق کند تا اهل حق بر نعم خلد فایز
 و بر مبطل کلام عدا شامل آید چون مکتوب بر علمای رسید بعضی از
 بخوا آن رو در هم کشید و بجز از سکوت چاره ندید با اینکه ناخیرینا
 از وقت حاجت حرامست چه جایز که از هدایت جوینده راه و اقام
 توضیح امر مهم بر متجربین که نمیدانند با وجود احتیالات بد علماء و
 عداوت بغضی که بعضی با بعضی دارند و طعن و نکیزی که دقح همید
 می شمارند بسو کدام یکی از آنها رجوع نماید و بر که اعتما کرد نشاید و
 باعتقاد که معتقد آید و بر اعوام چاره نیست مگر اینکه یکی ازین و فزونه
 بر اخذ مسائل خود توجه دهد هر چند این مسئله از جمله مسائلیست
 که تقلید در آن جایز نباشد لکن با توضیح باعث علم و یقین بر حقست و
 بطلان اشیاء او بهمین جهت است انهمه سؤالات که از ائمه طاهرين
 علیه السلام در معارف اصولیه و عقاید دینیّه نموده اند و با وجوب
 تقلید در اصول عقاید جایز نیست ائمه هدی علیه السلام احادیث
 از جواب ابواب و ارشاد طریقه رشاخات بی مضیت نفرموده اند و نفرموده
 که امثال این مسائل را قو گردان جایز نیست بهمین سنت کثرت کتب
 مصنفان در علم توحید و معارف الهیه و حقایق ربانیه بالجمله کیست که
 ادعای نبابت انام دارد خود را مرجع در حل عقاید نام در پیش اسلام
 می شمارد در مقام بناسکون و حرام او بعض دیگر در جواب آن



مکتوب بی کثودند و تکلیف نمودند که خاموشی بسی بهتر از آنست که شریک نشانی
 یاری نمیکرد و کلکشان جاری نمیشد و اطاعتشان نمیکرد مژد و ظاهر می
 شد مستورا آن ظلمت افوا بد رسید که تقویت کردند مذهب اهل عدالت
 و تکلم کردند بگلا که باعث نزول ارکان مذهب حق و استحکام بنیانها
 شد و اغانت کردند مخالفان را و آثار دلائل مستحکم بر صدق فلو و سبع
 الخرف علی الرافع وانی بما هو خالا الواقع چنانکه در آخر رساله کلام آنها را
 بیان نموده اشاره خواهم کرد با آنچه از فضایل و شتایع در آن مندرجست
 هر چند فساد از بدین آشکار است که احتیاج باطنها ندارد نظر
 بر اینکه هر سؤال را بر اجواب مقرر و واجبست که شاد هر طالب رشتا و اذکار
 امر از منغال در اظها حق و اذهاف باطل و نیز واجبست اجتناب از هر چیزی
 که مخالف امر خدا و باعث سخط اوست فوله تعالی الذین یکفون یا انزلنا
 من البیت و الهدی من بعدا بیدناه للناس و لک یلعنهم الله و یلعنهم
 اللاعنون و قال البنا فر علیکم بخن اللاعنون و باز واجبست احتراز از آنکه
 که موجب سخط رسول صلی الله علیه و آله است چنانکه فرماید اذ اظهر
 البدع فلیظهر العالم علیه و من لم یفعل فلیعنه الله فلهذا واجب
 آمدن از اجواب این سؤال بوضوح بر بیانها تا حجتی باشد برای کسانی که
 عمیانا انکار دارند و بیگانه باشند برای جمعی که طالب توضیح و ارشاد
 هستند و نوگیا شد آنرا که صاحب بصیرت و ایمان و کونه مرا غیر بینا
 این مطلب ذکر این احوال اشعاب بود و چنان بودم که جناب امیر المؤمنین
 علیه السلام در آن خطبه شقیفته فرماید فوالله لو لاحضروا الحاضر
 و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یفارقوا علی



كَلِمَةً ظَالِمَةً وَلَا سَعْيَ مَطْلُومَةٍ لَا لَيْفَتَ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَلَسَفِيَّتَ آخِرِهَا
 بَكَارِهَا وَلَا لَقِينَتَ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عَنْكَ عَرَجَ طَائِعَتِ لَسْرِي بِحَالِيكَ
 بِأَمِيدِ وَآرِبَارِي بَارِئًا إِلَى بِلَاكِ أَرَانِكَ وَمَنْ كَرِهَ وَتَكْدِيبَ مَكْدِينِ نَذَارِمِ
 وَخُودِ رَاهِدِ تَبَرُّطِ عَنَهْ هَا غَلَطَ أَوْ هَا مِينَكُمُ حَضَرَ طَاعَتِ لَسْرِي نَعَاكَ كَرَامَتِ
 فَاصْدَعْ عَمَّا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُنْشَرِكِينَ إِنَّا كَهَيْئَاتِكَ الْإِسْلَامُ هُنَا بِمَنْ يَكُونُ مَكْرَادِ
 سَائِلِ سَلَامَةِ اللَّهِ نَعَاكَ أَرْسَمَ أَيْمُنًا تَحْقِيقَ مَسْئَلَةِ آخِرِهِ وَكَشَفَ حَوَالِ شَيْخِي
 وَكَشَفِي بِالْأَسْرُسِيَّةِ كَشَاءَ وَمِنْهُمْ مَنْ سَمِيَ نَفْسُهُ شَيْخِيًّا وَكَشَفِيًّا وَمِنْهُمْ
 قَالَ بِالْأَسْرُسِيَّةِ بَدْرُ سِتْبَكَةِ إِبْرَاهِيمَ لَدَارِ بِنِ جُرُورِ طَامِرِ سِتِّ خَطِرِ وَفَلَسْتِ
 عَظِيمُ كَفَرًا كَرَفَتَهُ أَمَّا حِجَابُ بِلَادِ وَعِبَادُ رَاوِشَامِلِ أَيْدِ قُلُوبِ أُولَى وَارِثِ نَا
 وَسَارِ شَدَّاسْتِ شَكْهَادِ رُضْمَا بِرِ مَرْدَمِ وَتَوَارِدِ شَهَادَتِهَا إِشْيَا مَكْدَرُ
 نَسَكِ أَشْنَهْ بِحَلَكِ كَهْ دَرَانْدِ رَحْمَاتِ فَرْقَةِ انداخته آميانه ياران و دوستان
 از عراق و ترك و هند و سنا و غير ايشان بعضي موافقت و برخي منافق
 و گروهی منحيز و جمعی منجاذ من موافقت یکی از طرفين فلي والله بديته عمت و نكبه
 خصم ليس در حقيقت بعد از آنكه اين فرقۀ ناجيه را بدلي بود قايماً چو قطعۀ
 آهن و خطري بود مطمئن و قلی روشن و در انقاع عتقا و اقوال و اشراق نور
 مانند اوتيا انور و سنا از هر شهر آفاق بود کند بطور اختلاف ادرا فوال
 نزل در عقاید ايشان بهر سیده که زبان طعن دشمنان دين شيو ايشان دارا
 و مورد سرزنش ملل ديگر شده بعد از آنکه در مخالفت عدم الفت تعبير و
 سرزنش پي نمودند فرفقه هاد بکرا و باطل ميشمزدند بجهه همين اختلاف ادلائل
 براهين مخالفين را و شاهان آوردند فرموده خداوند عالم را که و کوکان
 من عند غير الله لو جحدوا فيه اخلافا کثیرا حال فضیله منفعت برعکس



منبج کشته طعن و سرزنش این است و خود سازاجع و باحوال خود ساز
 شامل آمد حتی اینکه بعضی زکات و پیشوایان و رؤسای اهل خلاف چون
 اختلاف این گروه و عدم قصد تفسیر از ابریکد بر شیندند در مقام تفسیر
 و این هر از آمدند به دل کلام خدا این که فرماید و قال ان الله ولي
 النصيب على شيء و قال ان النصيب ليس ان الله ولي شيء و هم يتلون لکما
 افسوس از چنان چیز که نمیبوایر خود هموار آید و ناسفی که نمیبوایر سهل شود
 که شمانت کند دشمن بدین و خوشدل باشد مخالف این جنبه آید
 از آنکه پیوسته از رشک در رنج و بغت میروند بدینکه طریقت طاد
 ایشان را آمد مقلدان که بیار فرزندان خود تربیت داده بودند بجهت
 و این نعمت این ایست که انکذا شت و خارج کند و نقاد و قلوب ایشان
 بکاشت ظاهر شد تا ویل آنچه امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث امیر فرماید
 که مفصل آن در بخار و عوالم منقول با جمله این فتنه عظیمه و بلیه و خیمه
 چگونه میبویا سهل نیست و بر اختلاف اجزاء و اصولی میبویا قیاس نمود چه
 اختلاف این باعث کفر و فسق نیست بلکه اختلاف از قبیل قول رسول
 الله صلی الله علیه و آله که فرماید یحیی و قعی اینکم الخلاف فرایعکم الدن
 اسیر غیه الله امر غیه اعلم بمصالح غیه انشاء فریادها لیسکم و انشاء جمع
 بدینها لیسکم و این فتنه فتنه که موجب کفر و نفاق شده و این فتنه محقه را
 بمصو و شقاق در جمیع افاق مشهور کرده پس واجب بر هر مومنی که احلیقا
 بحفظ این مبین دارد که جهد کامل و ادر در رفع این فتنه و الحقاء این نایزه و جمل
 در اطمینان و آرام نفس خویش از این اضطراب تشویش مبدول نماید بدینکه
 نفوس مضطرب شده و قلوب متزلزل گردیده واجب آرام و تسلیم آنها و فطرها



اصلیه از اعتدال خارج گشته و لجب تعدیل آنها و آسماء ذات الجمع
 و الارض ذات الصلح انه لقول فصل و ما هو بالظن و بحسبونه هیتنا
 و هو عند الله عظیم چه اختلاف مباح کرده آهنگ عرضها را و قتل یقین
 و شایع شدن عدل و با و بعضیها را در میان نینفریز باجه اثنا عشر ^{عشر} با
 آشکار شد ز عینیت بهن و شیوع یافتن کذب و فساد کردید در جمیع بلاد
 اسلام چه فساد بزرگتر از این چه شکستی عظیمتر و فتنه بزرگتر از این که
 واقع شد در اسلام پس رفع این بلیه بر هر که قدرت دارد واجب با تحقیق و
 بنا و زایل نمودن آن با دلیل و برهان و فروشن آتشکواران و قتل اهل ایمان
 و انعام حج بر اهل فسوق و عصیان لیهلک من هلك عن بینة و یحیی امرحی
 عن بینة و لیمیز الله الخبیث من الطیب و یجعل الله الخبیث بعضه على
 بعض فیه کما فی جهنم نظر بر اینکه سؤال این شخص سایل مخیر تر میشود
 بنابر آنکه مادر این باب نمودیم واجب مداراجوا باصواتنا من کشف کرد
 از رو حقیقت باینکه میگویم در جواب سؤال سائل سلمه الله تعالی که من هم
 من سمی نفسه شیخیاً و کشفیاً مراد از شیخی و کشفی اصحاب شیخ اعظم و
 ائمه و ثورانم و جامع اعظم غر الاسلام و المسلمین رکن المؤمنین الممخنین
 اینه الله فی العالمین المبطل الخیرات الصوفیین و المزیف غالیط اوها
 الحکماء الاولین المبهرین للطریفة الحقة انی بها سید المرسلین و خاتم النبیین
 و الشارح لبعض مقامات الائمة الطاهیرین من مطهر الشریع و شارح الطریفة
 بستر الحقیقة شیخنا و اسنادنا و عمادنا الشیخ احمد بن زبیر الدبیری ^{الاحمدی} علی
 مقامه و مقصود از جمعی که ایشانرا کشفیه نامیده اند منسوبان بجناب
 بجهت اینکه خداوند عالم کشف کرده ابرده کجالت از نظر و قتل آنها و ایشانرا



کسانی که کشف است از صواب آنها ظلمت شکوک و شبهات و ظاهر شده بر آنها و
حق تبارک و تعالی و واضح و براهین یحیه و ایشانند کسانی که روشن کرده اند
عالم بنور هدایت ایمان قلوب آنها را و منور داشته نظر و کوشش قلب آنها را
بمعرفت توحید و تجرید و معرفت رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام که ارکان
توحید هستند و ایشانند کسانی که کشف کرده اند خداوند عالم از چشم ناظرین
آنها حاجت و زایل نموده از آنها شک و ارباب را روشن ساخته اند ایشانند کسانی که حقیقت
آنهاست هر چه بر آن کشف شده اند علم آنرا بر خداوند عالم مسلم دانسته
عجز و قصور خود چنانکه شان امکان است از عیان کرده اند و این نام را اگر چه بدین
بر هر کسی که قبل از جانشین و بعد از آن صاحب کشف بوده اند اطلاق نمود
ولکن غالب استعمال کشفی نظیر مقابل مغیر کشفی بر این تفرقه چنانکه استعمال
امامیه بر فرقه اثناعشریه اگر چه صحیح اطلاق این اسم بر هر کسی که امامی برای خود
قرار داده ولی شیعان مشهور کرده اند این نام را برای این که امام چنانکه عامه مشهور
کرده اند اسم زافضی را بر اثناعشریه و حال آنکه خداوند عالم در عالم ذر این
اسم را مخصوص اینها داشته او بر هر کسی که با طاعت ترک نموده است این اسم
شامل و صادق است و همچنین اسم کشفیه که اینهم در حقیقت مخصوص آنها
و تابعین و پیالیکین مسائل آنهاست لکن معاصرین مقابل و مخالفین با ویل
کرده اند این اسم را بتاویل آن یک که بعید و منسوخ و مخصوص کرده اند این تفرقه
محققه و گفته اند خدا کشف کرده است قلوب آنها را و مشاهده نمودند
علوم و احکام را و آنکه احصیایر کعبه و وصی پیغمبر را با شاهد خاشا
از این تفرقه و حال آنکه اینها با اقرار در سبب عقیده کامل توحید خدا و
نبوت انبیا خاصه بنبی پیغمبر ماصلی الله علیه و آله و ولایت ائمه هدی

عليهم السلام وایشانند کس اینکه اظهار کرده اند فضایل ایشان و اولیا
 عليهم السلام را و انتشار داده اند مناقب آنها را و ذکر کرده اند بعضی از مقامات
 ایشان را بقدریکه قدرت بیا آنها شده اند و بیان نموده اند احتیاج
 خلق را در هر احوالی برایشان پس در صورتیکه طریقه و آداب ایشان چنین
 باشد چگونه شایسته اینست این اقوال شنیعه بر آنها و اولاً اذ سمعتموه
 ظن المؤمن والمؤمنة بانفسهم خيراً و قالوا هذا افك فديهم ولو لا اذ سمعتموه
 قلتم ما يكون لنا ان نتكلم بهذا سبحانك هذا بهتان عظیم یعظم الله ان
 تعود والمثله ابدا ان كنتم مؤمنين و لكن این را و بیل ایشان و نسبت دادن ایشان
 این اسم را باین فرق ناجیه جز این شاید بود که خداوند تعالی همان قول را که بر
 این فرق محققه دلیل و حجت خواهد بود از زبان دشمنان آنها جاری فرمود
 است و این آیات را که صادق و شامل احوال مخالفین نموده است
 کشف حق اقول لعلکم لا انتم عن ربهم محبون و قوله لعلکم لا انتم لعینهم
 فی عطاء عن ربهم و قوله لعلکم لا انتم لعینهم فی عطاء عن ربهم
 عطاء لنبصرک الیوم حدیث و قوله تعالی انهم علی قلوبهم و علی سمعهم
 و علی ابصارهم غشاوة و هم عنک اعظم و قوله تعالی لقد ذرانا لجهنم کثیرا
 من الانس و الجن لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اذان لا یسمعون بها و هم اذا نزل
 الیهم معونهم اذ نزلوا لعلکم لا انتم لعینهم فی عطاء عن ربهم و قوله تعالی
 فاذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا
 و جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه و فی اذانهم وقرع وقرع ایشانند که
 که قلوب آنها میسور و محجوبست از فهم آیات بیتی که دلالت دارد بر فضیلت
 و امتیاز آنهاست و ایشانند که چشم بصیرتشان محجوبست



از مشاهده مغارف الهیته و امیر از ربانیه با جمله ذکر تفصیل این اجمال
بسط مقال و شرح احوال را خوش ندارم و آنچه دانسته ام بر زبان نمی آورم
امید از خداوند عالم دارم که بزود حق تعالی را واضح و آشکار نماید لکن
بِنَاءِ مُسْتَقَرِّ قُتُوبٍ قَلْبُونِ مراد مجاز الفهر از مشهور نمودن این نام که عبارت است از
از کشفیه مکرر و غدر بود که خداوند عالم بسو خود آنها باز گردانید مکرر و
مکرر و مکرر نام مکرر او هم لایشفرون مراد از اسم شیخته که در این روزها این نفره را
بدان اسمی نامند چنانکه اثنا عشر به را بر افضیت کینه ها کشند که میشود
بر این شیخ جلیل و عالم بنیل و الشیخ احمد بن زکریا الدین بن رفیع بن صغیر و ابن
راشد بن رفیع بن شمر و خال صغیر المیطره الاجل و حیدر و بکانه هر که
که اخذ کرده است علوم را از بعد از شرح برداشته است از سببش که عبارت است با
از ائمه طایفه بر سلام الله علیهم اجمعین و این علما و در خوانند ناماد فی و نومکا
صالح از ائمه هدی علیهم السلام یا بخت امیر رسید و شبهه و در این نیست که
شیطان بصورتها مبارکه ایشان منصور و مینه و اندیشد و خود را بایک
مشبه نمیشد و نمیشد پس اولاجناب مولای مؤمنانام حسن علیکم را
در خواندند و آنچه خبر زبان مبارک خود را بردمان او بداد و از لغاب
دلها مبارک اینحضرت استفاضه و ایستاد از نمود در کاشش برین راز
عسل و خوشبو و از مشک بود و حرارت در آن استنباط کرد پس زمانیکه
منته و بیدار شد و از آن حالت باز آمد منتهی شد که باطنش نوا بر نوحه و
اقبال و منتهی شد از فیوضنا خداوند متعال و انقطاع و اعراض از جمع
فایسواله و توکل و اعتمادش بر خدا و انقیاد و تسلیمش بر رضای او باشد
و افر و حبت مشکاثر چنان در دلش جا گرفت که از خورد و پوشن زیاده برفت

لایموی که سید و مؤکند بکلی فراموش کرد و از معاشرت و مخالطه خلوت و
در هم کشید پیوسته دلش بچشمش غفل و زبانش را کرد آفاق و انفس
منفک و در غایب حکمتها و عراقد رتبه های خدا با حیرت و آگاهی ناظر میبود
و در مضامین و اسرار خدا که در خلایق و حقایق اشیا مضمین است اندیشه
میگرد تا بحدی که این فکر و ذکرش بکلی از اکل و شرب و قرار و منام و معاشرت
انام مانع آمد و ناد و نسال به پیچوجہ ملذذت احوال خود نشد شب و روز
و خواب از خود باز گرفت تا بدو وجودش هلال شد و بدن اجسم شهر نشین و
با ضممه هلال نهاد و باین مشغول اعمال و عبادات و تکلفات و ریاضات تا ب
توانش متحمل نشد در این احوال حضرت رسول صلی الله علیه و آله زادر
بخواند و آنحضرت از آب دهان مبارکش باو چشید و او را بر شوق و بقراری او را
فرود نشاند آب دهان مبارک آنحضرت نیز در بوی و طعم مثل اول بود و لکن
بر خلاف حرارت اول برودتی رو بود پس ز غایتی که از خوابیدار شد و از
آن نوایر خموش و بجز غلبه بچشمش آمد و اخذ کرد از این اشیا هر کونه علوم و اسرار
و طالع گردید از افق قلبش مطالع انوار و اینعلوم و اسرار را زانه بهین نزد
اخذ و درک نمود بلکه پیش از بیداری دلایل و براهین نامر از کتاب
خدا و طریقه بنیانا ائمه هدی علیهم السلام و ارشاد ایشان پدید آرد
دلایل و براهین مستحکم عقلیه نیز که در هر مقامی حجت در هر ملک از
علوم اقامه نمود و ظاهر و باطن و مغز و پوست جمیع دلایل را جمع کرد و از
برکت اقام معصوم و فیض توجه برجی و قیوم مطلع شد بر جوامع علوم
و احاطه کرد بر کلیات رسوم و در پیست که بر خاطر شنونده کان خطو
کند که آنچه نابیان نموده ایم ادغایت بی بدنه و قولیست بجهت

غافل از اینکه بدین دلیل این مطلب از ظاهر ترین براهین و واضح ترین
دلایلیست چرا که اینجنا اگر چه در دنیا نیستند و لکن کتب مصنفان
ایشان اینک بحمد الله تعالی موجود و سؤالاتی که در هر یک از علوم از
ایشان شده و هر یک را با بیا واضح و دلیل لایح جواب فرموده اند خاص
و مشهور است چنانچه در هر علمی از علوم که تکلم کرده است آنکه بر
کسی ناپسندی یا نفس خود را بر تقلید احد میسوزاند مستقلاً قدم بر
میکزدان بیان نهاده بطوریکه گویا مؤسّس و بنای آن علم بوده او اینجری
که بیان فرموده از قبیل استدلال و جواب سؤالات نه در کتابی مطلق
است و نه از کسی مذکور و مشهور پس اگر چه شایسته جوهر و اغنیای نظر
انصار بر کلام او نکریم طبیعتاً بقصد اوصافی طوئیت خود باز گذاریم
مطالب بیانات ایشان را چنان میسر برد که کوئی اینکلام را هرگز نشنیده
و فقرات آنرا فهمیده اینک کتب ایشان موجود و مصنفان ایشان مشهور
و سینا کلام و بیان ایشان معروف و طریق احتجاج و استدلال او مکتوب
است پس اینک جلیل منفرد و معرض از جمیع مردم و مشیغل بر نایب
خداوند عالم و روگردان از کلمات سوا الله و فرکار در احسان کند بایندها
حالینکه پیوسته از اهل شهر و دیار با مسجد و محراب مقرون و از جمیع نایب
ذیور و گردان و حافظ عهد و پیمان و بیکیل و رغبت از دینی فاسد کسی
که از آن درگذرد و ناظر بشو و چنانکه کسی بوحشیستیم بجز بنگرد افعال
و اما اینجنا از دینی نایبها مقطوع و اوقات شریفش بضر و بسجود و
رکوع دامن همت از زینتهای بیوفروشته و نظر از مشاهدات بختهای
آن باز بسته تا زمانیکه دست ظلم و جور دراز و شیوع فتنه و فساد را

اغاز شد طایفه و هائی خون مسلمین را هباز بها نمودند و این سعود
در این طرف و آنکاف علم و جور و اعلیٰ برافراشت و اینحال علم و حکمت
شیخ جلیل با قضا دلایل و براهینی که بر خود انجنا مکشوف ظاهر بود خروج
از آن بلاد و غریب شهر دیگر را مصلحت بد با جمله شهر شهرده بد شهر
فرمان میشدند که تفصیل ذکر امتنازل تطویل بلا طابلیست تا آنکه وارد
و عینال خود را در آن شهر سکنی دادند و خود بنفس شریف فرزندان جمند
بعضی از اتباع فصد زیارت امام ثامن رضا علی بن موسی الرضا علیه السلام
الثناء فرمودند و باین قصد روانه آن مفسد شیر و محل منیف شدند
تا بدارالعباده یزد رسیدند و خبر ورود آنجناب را آن شهر شهر عظیم کرد
و بعضی مشاهیر علمای آن بلاد از وصول آنجناب مشتبه و متعجب شدند
و قد شرام عظیم شم کردند و اهالی آن شهر توجیر و تکریم او را فرض و متحکم شدند
و جمیع علماد در حدیث حاضر و از هر گونه علوم مستفید و بهره ور شدند
و او را بر جمیع علوم عالم و چون بحر مواج متلاطم یافتند از غان کردند و او را
جمیع علمای و معترف آمدند و متخاصع شدند بر او و اما ادب و شعر اگر آن
جناب در علم عرض میرود در علم موسیقی علیهم النظم بود شرح حقیقت حال
اینکه آنجناب موسیقی را از حرکات افلاک اخذ کرده بود از موازین سینه و در
علم خواستاد اهل آن فن بود چنانکه سید کویه در نحو و خلیل در صرف
از تلامیذ او شمرده میشدند و در علم معانی و بیامقن و صاحب تاسیس
و در علم نجوم علمای آنرا رئیس میبودند چنانکه بیان فرمود از احکام نجوم
مسائل را که براهل از مخفی و غیر معلوم بود و ظاهر کرد و تحقیقات بقایق نجوم را
که بآنهاست مدار حسا و انوف اهل العلم از آن نکات پنجه و از آن رموز



مجله علمی و ادبی

و خبرتیا و بدایت نهایت آن علم و تحقیق کرده است حقیقت جبر و بدایت اشتقاق
و اجمال تحقیق را از بنی و ولی علیهم السلام و در علم طب اسناد قرن و اسبقینا
چند دارد که غایب میگرداند از آن علما طب ظاهر نموده از اسبق و علما طب
انجیز بر آنکه علما آن در کتب خود آنرا عنوان کرده اند و اعتبارت آن علم ضم
و اسناج و غیر اینها از عجا و غیر مطالبی که بدین آن پرداخته است و در علم تفسیر
بیان کرده است که لولای اجناس و واضحات آثار مرانی را که ذکر کرده اند
مفسران و مطلع نشده اند مگر قلیلی از این چنانکه بیان نموده است اجناس تفسیر را
از تفسیر ظاهر ظاهر و باطن و باطن باطن و تاویل تاویل و معین
دانشه فرق با بین این تفاسیل را و وجوه و شرایط و سایر ادب احوال تفسیر
و کیفیت جرایم این را مشخص نموده و در علم حد سید محمد بن و رئیس تحقیق
است و در علم ذایب اوست دفع زایب و ذافع ظلمت و جواب داده است
شکوک و شبهات بر آنکه بر آن علم اتفاق افتاده اما در علم رجال و ائمه است
بسیار و حفظ تتبع پیشمار چنانکه در احوال هر یکی از رجال جمع کرده است
جمیع اقوال را اعم از مدح و قدح و تحقیق و حق و ترجیح صادق و انجمن در علم
مزبور از اعاجیب فان و نوادر و زبان بود و در علم اصول محمد قواعده
مقتن قوانین بود و عال بود بر جمیع مسائل و مطالع بر جمیع اختلافات که در آن
علم کرده اند و محقق مطالب مبین فواید و شارح جمیع کفیات اسناب از آن
علم بود و در علم فقه اعلام فقه و مجتهدین و صاحب قوه فلسفه و ملکه
الطبیته و مطالع بر جمیع فتاوی و اقوال بود و فوت نشده بود از او خبر از آن
مسائل بلکه با حفظ و اطاعت بسیار بود بر موافق اجتماعات اعم از مرکبه و محققه
و اجتماع مشهور و محصل اجتماع خاص و عام و مرید رمانت سنین و مشهور کرده

چند است آنجناب بکسر مردم ندیدم که در مسئله از مسائل که از او سوا
 کرده میشد محتاج باشد بر تفکری یا رجوع و نظری بلکه مستخضر بود
 بر جمیع ادله و شقوق آن و اختلاف علماء در آن مسئله و این از جمله عجا
 کز انانیت آنجناب است و هرگاه افتراد را باین خصوصها گفته باشیم جرم آن
 بر منست و آنابر بنی میثا بخرمون و همچنین در علم کلام و حکمت علمیه و
 نظریه و اقسام آن اصول و فروع و عامات و علییه کلیات اینکه نه از گذشته
 کبکی بر او سبقت یافته و نه از آینده کان حکم بر آن مقام تواند رسید
 و در سایر علوم نیز علم از علوم ظاهریه و باطنیه و حقیقیه و مجازیه و
 اصولیه و فروعیه خاصه علم توازیج و سیر و اکا هی از مرتبها سالفه
 بعید و امهال که وسعیده و آنچه بیکه واقعه شد در عالم از عجایب امور
 و غرایب حوادث دهور و دانستن عجایب مخلوقات و غرایب مصنوعات و حوادث
 لیل و نهار و معرفت علم آسمانی و حدوث آثار غریبه که از ربط علویات
 و مزج سفلیات با آثار اشعه علویات حادث ظاهر میشود و مبدا علم
 طلیعات همین است و در معرفت طبایع سفلیات و مزاج طبیعیه و معرفت
 فرائد حرکات سیریه و بطیئه و معندله و نسبت آن حرکات بحروف صفا
 که متشعب از آن علوم اربعه سیمنیه اولیمیه و هیمنیه و ریمیه و معرفت
 علم بخوبی قرآن و ترتیل و قرائت از قبیل حفظ و قوف و آداء حر و اشتقاق
 آداء و قرائت و دانستن سیما و ریکه نصف آنها از محیثات و نصف بکار
 میسرتی قرائت و در معرفت حروف صفا آن و قرائات آن و نسبت آنها
 هر حرفی بحرف دیگر آنجناب را بد طول و مقادیر علی بود بطوریکه معتراندند
 قرا که ما مشاهده نمودیم بجز خود از رسیدن بعضی از غایبها

و در معرفت علم کتابت قرآن و رسم خط در کتابت بعضی کلمات را صور
مخصوصه مقرر داشته که خارج از محقق عدّه خطوط معروفه و در کتاب
علوم از جمله علم تطبیق و علم کتابت تکوینی و کتابت ناسخ و کتابت شریعی و شرعی
و جود از علم میزان و علم میزان علوم با مشاعر و میزان مشاعر با میزان
فهوم و قسطاس مستقیم و علم احوال کلام و آنچه نیز که اقتضا می کند آنرا
از قرانات که حاصل است قضا و قد خدا را با آنجا مشیت او هم چنین سایر علوم
که ذکر بعضی از منشیر و بعضی از مستند داشتیم و علوم بیشتر از دیگر که بر من ظاهر
نیست و عجایب غرائب بسیار که لا تعد ولا تحصى آنجناب علی الله مقنا
و دفع فی الدارين اعلامه استخراج می نمود این علوم و احوال را جمیعاً از کتابت
سنت و استدلال مبرک از آنها را با حکمت و مجادله و مواعظ حسنه
و شاهد آورد هر یک را از مسائل این فنون مختلفه بآیه از محکات کتابت
و حکم از محکات حادث و دلیل از ادله عقلیه مستیره بنور الله و علی
از عالم حس و شهود چنانکه باری تعالی فرماید سُبْحَانَكَ يَا نَبِيَّ الْأَفَاقِ
و فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ نَبَيِّنَ لَهُمُ أَنَّهُ الْحَقُّ وَقَوْلُهُ نَعْمَ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ
وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ وَقَوْلُهُ نَعْمَ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ
فَبِئْسَ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَكُونُونَ إِلَّا كَهَؤُلَاءِ وَابْنِ مِقْدَامٍ كَمِ ذِكْرِ مَعْدُومٍ مَقَامِ بَسْ بَرَكٍ وَامْرَأَةٍ
بَسْ خَطِيرَةٍ وَاحِدَةٍ يَأْتِيهَا تَحْصِيلُ وَصُولِ بَابِ مَقَامِ يَنْسَبُ مَكْرُكِي كَرِيْمًا
بِخَاصِيٍّ مِنْ جَانِبِ جَنَابِ بَارِئِ وَنُوجِهِ نَظَرِ الْأَوَّلِيَّاتِ طَائِفَةٍ مِنْ عِلْمِ الْمَسْلُوحِ
بِأَحْوَالِ شَامِلِ افْتَادِهِ بِشَدِّ بَسْ اِكْنِ مَقَامِ انْكَارِ يَكِيٍّ زَانِ فَقَرَاتِ بَرَانِدِ
اَيْنِكَ كَبْتِ الْجَنَابِ بِرْمَنَكِرِ بِنِ جَوَانِدِهِ مِشْهُودِ وَكَبْتِ بَدِيْنِ اَتَشْدِ لَلْ كَبْتِ
وَمَنْ وَنَهْ اَزْبَقَا يَا بَعْضَ اَبَارِشِ كِهْ اَكُونِ دَرْمِيَانِ اسْتَبْ بَرِ وَ مَوْضِعِ اَبْنِ

اینم از بستن آن ناز ناندل علی بنای چون علما اهل نود واد با آنها
 اینجمن جامع و فصل مارع و زهد بالغ رامشاهک نمودند که با وجود
 این فضیلت نفون با حکم مزاج و معارض و منازع نیست بلکه موافق
 و مددگر و شاکر مذهب الاخلاق و طیب الاعراق جامع علم و عمل و محظوظ
 فضایلست همگی علما و عرفا و ادبا و فصحاء و شاعران و اباب و صنایع از علما
 و اعتبار کردند بر فضیلت اینجناب چرا که در هر یک از اینها صنایع نیز غایب
 نماند بود از قبیل خیاطی و بافندگی و تجارت و صنعت آلات جدید و سربلای
 و نظره و استعمال فلزات و معدن جامده و نایعه بالجمله نمیدانم چه بگویم و
 بکدام صفت و زاویه میگویم و کدام کمال و زاینات میگویم و حال آنکه نور او
 مخفی نماند و فضیلتش بوضوح و تعبد از اینست ابتدا بوجهی که این
 بی رخل و الدهر و سیاه و الارض و دار چندان که در سفر و حضر بستم چنان
 و مستفید صحبتش بودم بر روزی که کرد از او تکریم روزی که قضا الطیف جناب
 شریف و در مردمی که در خدمتش قدم میزدیم اعتماد جدید پیدا شد و
 بر عقیبت خود افزوده میدادم و اعتماد و وثوق تازه در خود میشاها نه بود
 و هر آنچه از آیات بیکتاود لایله و اختات ظاهرات و حج بالغات و کرامات
 که از ما اخطه آن عقول اولوالالبنا خیر از یکیش از اینجناب بظاهر و مبین
 شیک و پنداشتم که از مواهب عنایارت لاریاب و نایبک انما انما انما
 و شهر پرد در آن اوقات مجمع علما و بگردن معنای بود از قبیل جناب اخوند
 ملا اسمعیل عتقا که فاضل کمال و مجتهد و اصل و مرجع و فاضل و رئیس
 اهل شهر بود و حکمش بر اهل آن بلد نافذ و ساز و حدود شرعیه در
 حکمش واقع و جاری میشد از قبیل قطع و قتل و غیره و امثال این و فقهی

مستقیم قواد و بیانی در امور که احد بر ایا آراء متفاوت و عمت
نبود و از جمله علمای ائمه جناب عالم فاضل کامل و اصل جامع المعقول
و المنقول خاواکله و الاصول مالک از منزه التحق و التذوق المولی
الولی جامع و جمعی بود که عالم کاتب منزه در علوم و مرجع در غالب
بود و از جمله علمای افاضل مدقق محقق میرزا علی رضا فاضل ادیب
و باخبر از جمیع علوم بود خصوصاً علم لغت و سایر علوم ادبیه و جت
سید جلیل و مجتهد بنیل سید چند و جتاجیک منزه ملا محمد و جت
عالمی بدیل و سید نجیب جلیل میرزا سیلیمان و جناب عالم کامل میرزا محمد
مدد و غیر اینها از علمای محول و اهل معقول و منقول و سایر طلبه
آخوند ملا حسین بزرگ و ملا حسین کرمانی و ملا ابوالقاسم و غیر هم که همگی
اثر فضل و آن ایام در نزد حاضر بودند و معجز و منفاد گشتند با جت و ادعا
نمودند بر آن فضل بالغ علم و اخلاص در علم و عمل و نتوانستند پسدا
نمود و در هر محله که از مقدم داشتن یکی از علمای این سا بر ناگزیر بود که آن یکی
بر نفس خود مقدم میداشتند مثل نماز جمعه ها و نماز عید ها و نماز جت
و هم چنین زمانیکه جمیع علمای حاضر میشدند قول بجنا مقدم بود که
اختلاف میکردند با جت از احکام و قولش را محکم میداشتند با جمله در جمیع
بلاد صیفت فضیلتش و تشریفش شهرش سلطان مغفور و جتاشا
تعمد الله بر همه از این معنی مستحضر و ملاقات با جت از امیثا و شد
و بسبب اینکه صفت علمش عالم گیر و وسعت فطنش شهرش بود و
وافرید بدین آیت با جت با هم رسانیده حکمی بر خاکه نزد نوشت که از جت خواهر
عزیمت بجانب طهران نماید چون ما هم سلطان را با جت عرض کردند

از قبول آن و غریب عراف با و امتناع نمود چون شب ابصر صلیطان رسید
سلطان مغفور مجدداً و مکرراً طالب شده بکاشندگان خود باز نوشت
ایشان دوباره خواهر سلطان را ابلیغ نمودند و در اجابت آن اصرار
و مبالغه کردند و اظهار داشتند که با وجود ایشان و خواهر مجدداً در
صور عدم اجابت سلطان نیم مضرت هست پس تا اینکه آنجناب اینفرا
شید غریب طهران نمود و بجای عالم فاضل میرزا علی رضا را در آن
سفر موالفت بخند و ملزم صحبتش داشتند تا بذرا الخلافه طهران رسید
و سلطان مغفور در نهایت اعزاز و اکرام با آنجناب ملاقات کردند و محل
مقام او ساختند و در منزل خود نازل نمودند هر کس که در دار الخلافه
طهران بود از قبیل علماء کمالین و طلاب علوم و غیرهم با کمال اغراض و
بخدمت او آمدند و هر کس در مدت اقامت طهران بخدمت آنجناب
و انکادش بر نیامد پس سلطان مغفور خواهر کرد که آنجناب اهل و عیال
خود را از بصره بایران انتقال دهد و در طهران اقامت اختیار کند آنجا
آنکه عیالش را بایران بیاورد قبول کرده خواهر دیگر را که در طهران بود
جواری سلطان مغفور و قیم باشد اجابت نمود و گفت که مردی شهر که فقر
سلطان باشد اقامت نمیتوانم کرد چرا که در صورت اقامت من در چنین شهر
از دو حال مخافیهست یا طالب غربت من هیئت مذلت مرا تا ذلت البته
مقام شما اقتضا نمیکند که باحوال من چنانکه نماینده قاعرت البته برای من
حاصل نخواهد شد زیرا که سلطان مرجع امور آقام او مزار سلطنت
منوطست بر بعض و بسط و قطع و قتل و اخذ و بذل پس چون خلافت
واقبال شمارا نسبت بمن میسأله نمودند و دانستند که من در نظر

سُلطان مستحسن و مقبولیت در مقاصد و خواج خوش بشو من جمیع
همی کنند هرگاه شفاعت خواهش امور خلف اراد نماید البته در نظر آنها
مکروه و مینغوض خواهم بود و هرگاه خواهش آنها را قبول کنم و بر شما اظهار
دارم باز از دو حالت بگزینه ایست یا قبول مراد را براه مقاصد مردم قبول
مینمایند یا نه اما شیو اول کما نذارم معقول بذارید چرا که احتمال
اختلال و مفاسد در امر سلطنت بنظر می آید اما در صورت عدم قبول
قول من البته ذلت مرخص خواهد شد پس انبساط حیرت بحال شما
و من آنست که در شهر د و در تبریز هم چرا که اینها بلاد منعلق بر شما و هر
جایی که باشم بخوار شماست سلطان مغفور قول شریف را تصدیق کرد
و اختیار بر خود انتخاب باز گذاشت و آنچه را سبکی بزرگ را اختیار نمود
با انجام عاودت کرد و شخصی از جانب سلطان مأمور شده اهل و عیال
آنجا را با اعزاز و اکرام تمام از بصره ببرد آورد و همچنین آنجناب مدتی
مدید پیش از پنج سال در احسن احوال در نزد ساکن و مشغول تدریس
و نشر علوم و اظهار غرایب بشو بود تا زمانی که بعضی از مطالب آنجناب
که در نزد غیر اهلهش غیر معروف بود در میان خاق شهرت کرد و روز
بروز مردم بشو آن مطالب مولع و حریص شدند و از شنیدن آنها در
عجب و تعجب شدند پس آنجناب شخص را امر کرد که بمنبر رفته خطبه بخواند و
بگوید ایها الناس بدو سستی که علم اظاهر و باطنی آواید و بایم مطابق
و متوافق و غیر مختلف و غیر متناقضند و هر ظاهر بر طبق باطن و هر
صورت بر مثال حقیقت چنانکه صاد و علی کلم فرماید ان قوما آمنوا
بالظاهر و کفروا بالباطن و لم یکن یففعهم ایمانهم شیئا و ان قوما آتوا

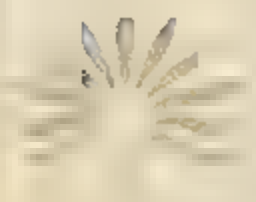


بِالْبَاطِنِ وَكَفَرُوا بِالظَّاهِرِ وَلَقَدْ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ شَيْئًا وَلَا إِيْمَانُ ظَاهِرًا
 إِلَّا بِبَاطِنِهَا إِنَّمَا النَّاسُ بَدْرَسِيكِهِ أَهْلُ ظَاهِرٍ زَا جَنَارِ سَوَّلِ
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَمْسُ نَقَرٌ مَا مَوْرُودٌ بِعَمَلٍ نَمُودُ أَنْ يَخْتَرُجَ كَمَا أَنَّ ظَاهِرٌ
 دَسْتُ دَاشْتَنْدُ بَدُونِ تَغْيِيرِ وَبِئْسَ أَنْكَ الْعِيَاذُ بِاللَّهِ خَلْقُ آدَمُ عَقِيدَةُ
 بَاطِلٍ مَغْرُورٍ وَغَا طَلَبُ كَذَابٍ بَلَكُهُ هَمَّا خَيْرٌ كَمَا أَهْلُ ظَاهِرٍ بَاطِلٍ مَعْقِدِ
 وَمُظَاهِرٍ بَدُونِ عَقِيدَةٍ دَرَسِيَّتِ حَقِّقِي كَمَا شَكَّ وَرَدَّ رَأْيَ مَنْصُورِ
 نَدَسِيَّتِ بَسْ أَيْچَهْ از بَاطِنِ وَاسْرَارِ مُوَافِقِ وَمُطَابِقِ ظَاهِرِ سَيِّئِ بَدُونِ
 وَرَبِّي حَقِّقِي وَأَيْچَهْ كَمَا خَالَفَ وَمُتَافِقِ ظَاهِرِ وَبَاطِنِ خَلْقِ
 دَرِ انْتِسابِ رُتَبِي أَمْرٌ مِنْ أَمُورِ بَسْ جَنِينَ بَاطِنِ بَاطِلِيَّتِ وَفَاجِسِ اجْتِرَازِ
 أَنْ جَرَا كَمَا أَتِي كَوْنُهُ بَاطِنِ مُخَالَفِ وَاقِعِ وَكَذَّبِ خُذَا وَنَدِ بَعْدَ وَرَسُولِ
 هَمَّ جَنِينَ أَيْچَهْ كَمَا لَسِيَّتِ مَبْدُودِ بَرِّ از ظَاهِرِ وَبَاطِنِ هَر كَاهِ مُطَابِقِ
 مُوَافِقِ اعْتِقَادِ سَيِّئِ كَمَا فَرْقُهُ حَقِّقُهُ نَاجِبِ بَاطِلِ مَعْقِدِ بَدْلِ بَسْ أَنْ فَوَلِ
 مَر كَبْدَا بِنِدِ وَمَنْ كَوْنِيَّةِ أَنْ قَوْلِ وَأَيْچَهْ نِيكِهِ خَالَفِيَّتِ ظَاهِرِ اقْوَالِ وَ
 اعْتِقَادَاتِ فَرْقُهُ حَقِّقُهُ أَنْ فَوَلِ مَر نَدَسِيَّتِ وَمَر از جَنِينَ فَوَلِ وَاعْتِقَادِ
 بَرِّي هَسْمِ إِنَّمَا النَّاسُ لَا تَخْتَلِفُوا فِيمَا كُتِبَ وَأَوَّلًا تَنَافُتُوا فِيمَا نَزَعُوا مِنْهَا
 وَتَذَقُّبَ رِيحِكُمْ وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ بَسْ از انْجَامِ اِنْتِقَارِ اخْتِطَابِ
 از مَنبَرِ فَرُودِ اَمَلِ وَاَزِ تَعْيِينِ اِيْنِ مَعْيَارِ وَمَقْيَاسِ حَوَاسِ مَر مَر اِسْتِكْرَارِ
 وَاَزِ تَدْبِيرِ حَوَاصِبِينَ وَسَوَاسِ شَيْءِ بَاطِنِ اِسْرَارِ اَرْضِ دَوْرِ نَمُودِ از آن بَسْ
 بِبُورِ سَيِّئِ صَيِّتِ فَضْلِ اِنْجِنَابِ بَلَدِ وَمَحَبَّتِ رِقْلِ وَجَا كَرِ مِشَدِ
 نَاهِن كَامِي كَمَا بِفَضْلِ زِيَارَتِ رَوَانَةِ مِشَدِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرْدِيدِ
 وَغَلَا مِشَدِ عَمُومًا دَر خِدْمَتِش مَجْمُوعِ اَمَدَنَدِ وَغَلَا اِنْ بَلَدِ اِنْ اَمَدَنَدِ

فخولی بودند که در فروع و اصول بکسوانها رجوع میشد و بجا میشد
و معروف و جلیل القدر بودند که شهرت امرایشان از ذکر اشخاص
مستغنی امثال سه برادر فاضل متبحر و مشهور مقدم معظم جناب میرزا هدا
الله و میرزا داود و میرزا عبد الجواد و خالوی ایشان جناب فضل مجسم
و فحل مقدم آقا ابو محمد و سید جلیل و مولی النبیل العالم و الفاضل
الزاهد العابد میرزا معصوم و غیر ایشان از اعیان علمای و وجوه فضلا
که جناب شیخ علی الله مقامه را بر خود مقدم میداشتند و تعظیم و
تجلیل و اغزاز و اگر امثال رعایت می نمودند و بمزایب علم و فضلش معتر
و معنفد می نمودند و همچنین سایر علمای و طلاب که در مشهد مقدس حضور
داشتند ابتدا صادر نشد از احکام ایشان چرکی که متکلف احرام و اگر
او باشد پیش از چنگ ببرد مراجعت کرد و بحکم آنکه جناب ایها المؤمنین علیکم
السلام آنجناب را در خواب بزیارت خود دعوت فرمود سفر عراق در پیش
گرفت و اهل یزد روز خروج آنجناب را با اهل و عیال می شوم شمرند
و کدورت میدید و جز عظیم بکل اهل آن بلاد و زاد و تدابیر
جیل کونا کون برای فتح غریب آنجناب اندیشیدند چرا که برکت و
دوام شوکت خود را بوجود آنجناب منوط میداشتند بالجملة بهیچ
این تدابیر و جیل و فتح غریب آنجناب سوگنجید و از آن شهر خارج
شد و اهل آن شهر را فزون حیرت و مبتلای بکا و محنت گذاشته
منوجه عراق شد تا زمانی که با صفهان رسید و من ملامت خدایش
بودم تمامی اهل صفهان بخدا می شناسیدند خصوصاً علما و حکام
و اعیان آن شهر بخوشتر بن اطوار شرف ملاقات آن بزرگوار زادگاه

نموده و در تعلیم و تکریم شرح یافته نکرده اند و اجماع با آنجا نیستند
و قول ناشایست نامیابی نیکف و شهر اصفهان در آن روزها مثل
همین اتمام مجمع علمای فحول و معبد رفیع الهی و معقول و منقول بود و
ریاض علم و حکمت در آنجا سبز و خرم و بازار اهل معرفت گرم بود و
از اعیان علم و افتخار و حکماء جمعی در آنجا پدید آمدند که زبان
از بپا و کف ایشان عاجز و قاصر است مثل سید ایتل و کامل مکرّم
الا نام حجت الاسلام مرجع الاکابر و الا صاحب حاجی سید با فروغ عالم کامل
و عامل کامل علامه الدهر و حیدر العیون و الفهم العالی المستقیم و
المولوی العظیم حاجی محمد ابرهیم صاحب بکلبا و عالم عامل و فاضل عالم
الورع البقی شیخ محمد بقی و عالم منقّر و فاضل و مؤمن قدوة العلماء
الاطنیاب میرزا باقر نواب و حکیم عظیم و عالم جهم ذوالفهم الراشح
والفضیل البازخ ملا علی نور و عالم کامل با محمد علی نور و فاضل
جلیل ملا اسمعیل مشهور بواجدها و العالم الاعلی الانور ملا
علی اکبر و المولی الاولی صاحب التزیاتیه الکبری افاضه محمد حسین
سلطان العلماء و غیر اینها از علما عظام و فضیلا انجام که مرجع و رؤسا
اسلام بودند همگی با شیخ جلیل و ضامن ایتل و ایتل ضیال با جز
اطوار سیل و رفتن از کرده آنجا برامیز و مکرّم داشتند و قول
در جمیع مقاصد و نظام مقدم و مستلزم دانیدند و از رسایل و کتب
آنجناب فیضهای متعدّد دانستند و کتب کردند و فیض ایل و منافع او را
در هر جای انتشار دادند و مفاخر و مکارم را در زبان و
بیان خود ساختند و اکثری از کتبش در نزد ایشان مشهور و مملو

شده است تا شرح زیاده جامعیه و غیر آن از رسایل و جوابات هماسوالان
با وجود این همه ند بر و نظرنه بر جنب و جلی واقف شدند و نه غلط
و نه زلی در آنها یافتند با اینکه آنجناب علی الله مقامه در اکثر مسائل
بخالف با حکمای شرافتین و در واقعین و مشائین نموده او در رد و
ابطال اقوال آنها اصرار کرده و حکمای اصفهان حضور داشتند که
اینمطالب را حامل و اینمطالب را قایل بودند با وجود این احدی از آنها جرأت
نبرد و انکار کلمه از کلمات و مطلبی از مطالب آنجناب نکردند نه با آنجناب
گفتند این بود که مطلب خبری نیست لیکن این اختلاف در اصطلا
داشتند و شکی نداشتند در اینکه عقیده جناب شیخ و قول او سدید
و صحیح و بیصدیق است و از او و حقیق و لاجنان دانستند که اینمطالب
منافیه با اقوال حکما ندارد بالجمله جمیعاً مصدق و مقرفضاً بل آنجناب
بودند و احدی عیب و نقیض و نیست نداد بلکه بقلب کسی شکی و ^{از او} شک
در نیفتاد و در آنروزها بعضی از اهل آن بلد سوال کردند از نسبت
پایه فضل جناب مولی العالی التورک با مقام فضیلت مرحوم آقا محمد
بید آباد آنجناب در جواب فرموده که تمیز ما بین ما بر و نفر موقوف
بر رسیدن میسر است بر مقام آنها و حال آنکه من در علم و فضل از ایشان
یکت ثمر و بمقام ایشان نرسیده ام چگونه میتوانم یکی از ایشان را بر
دیگری ترجیح داد این حاصل چهل روز آنجناب را اصفهان با علما اعلام
در کمال عزت و احترام بسر برد و او را کرامی داشتند و مفید مشیر اعظم
و معتمد شمرند و بمقام علم و فضل و جلالت قدر او بنیانند و باو
که بعزم مقصد از آن شهر بیرون آمد و تمام علمای غایم قدرا از او



مناسبت و مختبر بودند و طالب شدند آنجناب را بتوقف اصفهان غیب
 نمایند ولیکن چون از کیفیت خواب دیدن و ماموریت و دعوت و محضر
 بودند و جمعی کثیر بر حسب مرئوس شاهزاده مغفور محمد علی میرزا
 بایستقبال آمد بودند تکلیف و اضرا و خود را بموقع دیدند ماکمل
 المرء بد رکه بالجملة از اصفهان بیرون شد بکرمانشاهان رسیدند
 نواب شاهزاده مرحوم با کوفی ابنوه ایستقبال کرده و با عزت عظیم
 و شان کبیر او را داخل شهر نمودند کل علما و اعیان و اشخاص آن بلد
 در ایستقبال حاضر بودند و پس از ورود شهر شاهزاده مغفور
 بالاحاح و اضرا در بسیار مسند بی شد که از آن شهر شریف بزرگ در نزد
 او اقامت نمایند چون ماموریت شریفیایان ائمه الطیبات ائمه
 مامول شاهزاده زاد کرامت مراجعت قبول نمود پس شاهزاده مغفور
 ضروریات و لوازم سفر شرایعتیایان روانه زیارت کردید و بعد از
 تقبیل عنقه ائمه هدی علیهم السلام بکرمانشاهان مراجعت نمود
 باز شاهزاده مغفور بطورک شایسته ایستقبالش کرم آنجناب در آن
 شهر قرار گرفت و مدت مدید با علما و فضلا و شهرسیر و جمعی مشفق
 بودند بر فضل و جلال و رفعت مقامش و مختبر بودند در مزارعند
 و ورع و تقوی و اغراض از دنیا و مرافقتش با هر آنچیز که موجب بقرب خدا
 و از علما آن بلد چهار برادر عالم جلیل و فاضل بدیل که در فضل و علم
 و ریاست جاه و منزلت اربعه مناسبت بودند یعنی العالم الجلیل الاول
 الازهر افاض محمد جعفر و عالم الکامل المجدد الموقد افاض محمد و عالم جلیل
 افاض محمد اسمعیل و عالم کامل و فاضل و فیصل الموقد بلطف الودود افاض محمد

اولاد عالم المولى الولي اقا محمد علي براسنياد الكل و مرجعهم في اجل
والقل ذوا المزايا والمفاخر اقا محمد باقر بهبهاني تغمده الله بعفوانه واسكنه
بجوده جنانه وغير اينها از بزرگان علما منوطين آن بلد وعموم
طلاب محصلين بالحننا باخوشين من مسالك سلوك داشتند و
مقام منزلت او را در اشرف وارفع مقامات قرار دادند و غرب و گرا
او را ملاحظه و مراعات مینمودند و اجد يرا در مراتب فضل و جلا
قد را و جرات اغاض و مجال اعراض نبود و در مدافعت كرامت افاضات
مكرر ببارت ائمة عراق فائز ميشدند در هر يكی از اسفار با عموم
منوفقين عتبات عاليات ملاقات مینمود از قبيل جناسيد السند
الجليل والمولى الاوى السبيل العارف بمعارف البترول المجتهد المطلب
عند المخالف والموافق المؤيد بلطف الله الخفي فشيذنا افا سيد علي
الطباطبائي وسيد الاوحد المؤيد بالمحمد سيد علي محمد والشيخ المولى الاوى
المؤمن العالم المنقر الشيخ حسين برشيخ محمد علي السلطان والشيخ الاوى
والعالم الاظهر الشيخ خلف بن عيكره اينعلم منوقف عنه جبا
سيد شهيد صلوات الله عليه بودند و از علما نجف اشرف ميكا
اجلاء النبلاء اولاد شيخنا الاجل ومولينا الاجل الانبل الطاهر المطهر
الشيخ جعفر و عالم الجليل المبرز من كل شين مجمع الفخر والشفق الشيخ
حسين الخف و شيخ جليل و عالم نبيل حسين الاجوال شيخ خضر شلا
وسيد اطهر و نور ازهر و البدر و الانور جامع فضل جلال خاتر مرئسي
العلم والعمل عالم كتاب تكويني و تلو سيد باقر فروبي وغير اينها از
علما اجيار و فيصلا اطهار منوطين نجف اشرف علي مشيرتها الان

التَّحِيَّةُ وَالشَّرَفُ وَبِأَذَاتِ إِخْيَارٍ وَفَضْلٍ لَهَا زَوْجَانِ سَيِّدِ الْأَنْوَارِ
 سَيِّدِ رَضَائِي شَبَرٍ وَسَيِّدِ عَالَمِ رَضَائِبِ رَضَائِفِ شَهْرِهِ وَمَوْلَانَا
 مَعْرُوفِ السَّيِّدِ الْأَوَّاهِ سَيِّدِ عَبْدِ اللَّهِ شَبَرٍ وَسَيِّدِ الْعَالَمِ الْفَاضِلِ
 الْمَوْلَى الْوَلِيِّ سَيِّدِ الطُّفْلِ عَلِيِّ دِيكَرِ فُضَيْلِ الْفَحَامِ وَبِأَذَاتِ عِظَامِ أَرْقَبِيلِ
 سَيِّدِ الْمَوْلَى الْمُتَّقِنِ السَّيِّدِ حَسَنِ وَسَيِّدِ مُجْتَمَعِ مُسَدِّدِ سَيِّدِ مُحَمَّدِ قُرْبِ
 سَيِّدِ جَلِيلِ الْمُؤْمِنِ سَيِّدِ مَحْسَنِ وَسَيِّدِ عَالَمِ سَيِّدِ هَاشِمِ بْنِ سَيِّدِ
 وَالشَّيْخِ الْأَجَلِ وَالْمَوْلَى الْأَكْمَلِ وَالْعَالَمِ الْأَفْضَلِ الْمَوْلَى الْأَوَّاهِ شَيْخِ اسَدِ
 وَسَائِرِ عُلَمَاءِ سَكَنَ عَيْنُهُ كَاطِمِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَعُمُومِ عُلَمَاءِ أَوْسَاءِ
 عُلَمَاءِ مَنُوقِفِ عَتَبَادِ رَوْقِ وَرُودِ جَنَابِ شَيْخِ دَرْتَعِظِيمِ وَنُكْرِهِمْ أَوْ
 فَوْقِ الْغَابَةِ جَاهِدِ وَسَاعِي وَدَرْتَعِظِيمِ وَتَجِيلِشِ مُرَافِقِ وَمُرَافِقِ بُوْدِنِ
 عَلَى الْخِصُوصِ جَنَابِ آقَا سَيِّدِ عَلِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى كَهْ دَرْتَعِظِيمِ وَنُكْرِهِمْ أَوْ
 مَبَالِغِهِ مَبْنُودِ وَأَجْنَابِ رَاغَا لَمْ رُبَّ مَبْنُودِ وَشَجَرِ بُوْدِنِ وَنُجَرِ أَوْ
 جَمِيعِ عُلُومِ وَمَعْرِفَتِشِ بِرِكَالِيَّاتِ رُسُومِ وَمِيكَفَتِ دَرْكِ اِيْتِمَامِ اِتِّحَادِ
 مَبْنُورِ نَيْسَبَتِ خَرِيبَارِ جَنَابِ نَارِي وَأَجْنَابِ رَسْمِ تَوْقِفِ دَرْتَعِظِيمِ
 عَلَيْهِ جَلِيَّةِ دَرْ رَوَاقِ مَقْدَسِ مَشِغُولِ افاده وندد ريس شرح ر
 عَلَيْهِ بُوْدِنِ كَهْ اَزْمَلِ مَحْسَنِ كَاشِيِ اَسِيَّتِ هِمَكِي طَلَّابِ وَعُلَمَاءِ وَنُجَرِ بُوْدِنِ
 مَجْلِسِ دَرْتَعِظِيمِ خَاضِرِ مَبْنُودِ وَجَمِيعِ زَبَانِهَا دَرْمَدِ فِضْلِ وَجَلَّ
 قَدَرِشِ نَاقِلِ وَدَرْتَعِظِيمِ جَامِعِيَّتِ مَعْرِفَتِشِ وَبَرْتَعِظِيمِ اَشْيَاءِ
 سُلُوكِ اَوْ دَرْمَسَلِكِ اَمَّةِ هَمَكِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَابِلِ بُوْدِنِ وَاجِدِ اَزْمَلِ
 بِكَلِمَةِ غَيْرِ مَحْسَنِ دَرْتَعِظِيمِ اَوْ مَنَكَلِ وَبَرْتَعِظِيمِ نَالِ اِيْتِي جَمُورِ بُوْدِنِ
 مَكْرَرِ بَعْضِي اَزْ اَجْرِ رَسَائِلِشِ اَبْنِ سَيِّدِ مَرْحُومِ آقَا سَيِّدِ عَلِيِّ بُوْدِنِ

اسیٰ ندا کردند که در آن‌ها نظر کنند و هر چه از حق و باطل در آن‌ها ملاحظه
کند بیان نماید پس سید مرحوم آن جزا را گرفته دور و زنگاه
داشتند و در سیم آن‌ها را بیرون آوردند و دست خود را بستوار سیم
بلند نمود و از خدا و رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و سائر
ائمّه علیهم السّلام شهادت طلبید و بحق آن‌ها سوگند خورد که غیر
مطالب علیّه و صفات سیّئه که در این سائل مندرج است چیزی
نکردیم و عیبی در هیچیک از این فقرا ننظر نیاریم و فهمیدیم این
مطالب قرن نبیست و مرتبه مطالب صولت و فقهیه عالم و واقف
من چگونه در چنین کج غامره که کشتیم بایستمارد آن غرض نیست غور توانم
کرد و هم چنین در بعضی شهرهای زیارت ائمّه عراف علیهم السّلام
که شیخ مرحوم را با جنتا عالم همام و خبر مقام فخر المحققین و قدوه
المجاهدین میرزا ابوالقاسم فی تلافات انفا و افساد بود نسبت با جنت
کمال غراز و اکرام بعمل آورده و بعضی سائل او را میسأله کرد بفضل
واسع و جلالت مقام او شهادت قابل گردید و نیز بایشیخ جلیل و عالم
نبیل الفاضل الفاضل الواصل یس المجتهدین قدوه المحدثین
البصیر میرزا ابوالامور شیخ حسن بن مرحوم شیخ حسین آل عصفور و شیخ
لمراضیه در تعریف و توصیف فضل و جلالت و رطب اللسان بود
بالجمله آداب و سلوک علما اعلام با آنعالیه مقام بدینگونه ملحوظ شد
و اجدید از علما انعقد که بعضی را ذکر نمودیم و اکثر را اسم نبردیم
شکی و دینی از اینجانب در دل نبود و نسبت عیبی و نقیصه نداشتند
و حرف ناسر او را بر زبان نیاوردند و انکار او را بخاطر نکند از اینند

همه کس با نیت معنی اطلاع و اتفاق دارند و هرگاه کسی این امر را انکار کند
شمار در زابعد الطهارات انکار نموده و امور بدیهیه و ضروری را
منکر شده است و جزیه زده است که احکام با او منفق و او را مصدق
نمیشود و هرگاه کسی چنین منکر را تصدیق کند مثل آنست که
منکر آفتاب برادر و سیط آسمان تصدیق کرده باشد و کان ندان
که احکام از عقل اگر چه در بعضی و عناد بدرجه قصور رسیده
این امر را انکار و این کیفیت را تکذیب تواند نمود رفتار و احوال علما
ما میاهد نمودیم با بحثا بهمین قرار بود و میل و اتصال و حسن
سوال ایشان را بدینگونه دیدیم چنان علما ایست که مرجع حل و عقد
مهام انام و رؤسا اهل اسلام بودند و ایشان بود علما شیعه و
سینادید شریعه که مدار احکام و تشخیص حلال و حرام با وجود
آنها اقوام داشتند فابعضی از علما عظام و فضیلهای فخام که فیض
صحن ایشان را در کت نکردیم و ایشان مولای جلیل و استاد
بنیل خارا خلافت و میاهد نموده بودند و او را معظم و مکرّم و
مجدد داشینه فضل و حسن احوال او را تصدیق کرده بودند از جمله
جناب سید جلیل و عالمی بدیل المولی العمانا الله علیه الاعماذ
المولی الاولی المہتکافا سید محمد طباطبائی بحر العلوم و تفت
الله بغفرانه و استیکناه بنحو حجت که و حید عیصر و فریاد هر بود و
جناب سید جلیل و مولی النبیل الفاضل الخیر الرئیسی میرزا
شهر سید رحمة الله تعالی و جناب شیخ الکامل الفاضل العالم المکمل والد
الآخر شیخ جعفر الخفئی اعلی الله مقامه و جناب شیخ المحقق الفاضل

المدقق العالم الثقات والفكر الناجد ليدرس له ثباتي فريد عظمه ووجيد
دهس المانقة بختها بالامور شيخ حبيب آل عصفور بونكه هس
ازايشان رؤساء كهدهود بودند در قطري از اقطار زمين مرجع
انام ومصيد راجحام شرع مبين بودند اگر چه فازاشره فادراك
فيض خدمت ايشان دسيت نداد و له مكاتبت آنها واجازه نها كه
بخط خود اينعلما مكنوب بودند لالت ميكنند بر كال اعتقاد و تصديق
واعتماد آنها بر آجناب از الجمله اجازة سيد اجل اول بحر العلوم اكنخط
انمروم ديدم و صورث ان اينديست فلما كان من حكمة الله البنا
ونعمه الشايعه ان جعل لحفظ دينه واحكامه علماء مشحطين
لشرايعه واحكامه صار يلقى الخلف عن السلف مالم يحفظوا علوم
اهل الحكمة والشرف فبلغوا بذلك اعلی المراتب ونا لوايه انهم الموا
وكان ممن اخذ بالخط الوافر الاسني وفاز بالنصيب المنكاثرا
زبد العلماء العاملين وخبثه العرفاء الكاملين الاخ الاسعد الامجد
الشيخ احمد بن الشيخ زين الدين الاحمدي زيد فضله ومجده واعلى
طلب اعلی حده وقد التزم من ايداه الله تعالى الى ان قال فسارعت
الى اجابته وقابلت التماسه بانجاح طلبته لما ظهر له من رعه وقوة
وبنله وعلاءه فاجرت له وفقه الله لسعاده الدارين وحباه بكل
ما نضر به العبد رواية الكتب الاربعه الى اخرها ابن اجازة بلسوطي نسيا
ومختصرهم بنسبت بلکه امر بهن الامر بهن واز الجمله اجازة سيد سديد
ثاني ميرزا مهدي شيرازي و اينديست صورث ان فيقول
العبد الراجي عفومؤلاه محمد هدي الموسوي الشيرازي اصلا

والكرامة مسكنا بفضله ربه العليم بقره الله عبود نفسه وجعل نوره
خير امر من اسمه حيث ان الشيخ الجليل والعمدة النبيل والمهدي
الاصيل العالم الفاضل والنازل الكامل المؤيد المستد الشيخ احمد
اطال الله بقاءه واقام في معارج العز^{واباء} بقاءه ممتزج في رياض العلوم
وكرم من جواهر لال سلسيل الاخبار النبوية قد استخاض في مقامها
في روايته الى ان قال ولا كان دام غره وعلاه اهلا لذلك فسار
الى اجابته وانجاح طلبه ولما كان شغاف موله فرضا الفضله وجود
فطنته فاقول الى آخر مقالته رضوان الله عليه وازجمله اجازة شيخ لا
شيخ جعفر رحمه الله تعالى استوفى صورته ان يثبت فان
العالم العامل والفاضل الكامل زبدة العلماء العاملين وفدوه الفضل
اليتاجل بين الشيخ احمد بن المرحوم المبرور والشيخ زين الدين قد عرض على
بنده من اوراق تعرض فيها لشرح بعض كتاب تبصرة المتعلمين لا يه الله
في العالمين ورسالة تصنيفها في الرد على الجبريين وفوقها راي القدر
فرايت تصنيفا شيقا فذا ضم بحقيقة وتدفيفا فدل على علو مقام
مصنفة وجلالة شان مؤلفه فلزم مني ان اجيزه الى اخرفا وازجمله اجازة
شيخ اجل العار من المير شيخ حسين آل عصفور البحراني وصورة ان
ايديت فيقول في غير الله المحار حسين بن محمد بن احمد بن ابراهيم
البحراني الملقب بالاكزا الى ان قال التمس مني مرلة القدم الراشح في علوم آل
بيت محمد الاعلام ومن كان حريصا على التعلق بالانبال اثارهم
عليهم الصلوة والسلام ان كتب له اجازة وجيزه الى ان قال وهو
العالم الاجيد والمقام الانجد الشيخ احمد بن زين الدين الاحمائي

ذلك الله له شوامير المعاني وشهد به في صور تلك المناهج وهو في الحقيقة
حقيق بان يجوز ولا يجوز لعرفته في العلوم الالهية على الحقيقة
لا المجاز وليس لو كان طريقا مثل السلوك ووضح المجاز لكن اجابته مما
اوجبته الاخوة الالهية الحقيقة المشتملة على الاخلاص والاجاز
وكان في ارتكابها حفظ هذا الدين وكما لا اجاز فاستخرجت الله سبحانه
وسياسته الخيرة فيما اذن واجاز وان يجعله ممن بالمعالي والرقب من
فلاح عنائته قد فاز وحاز فاجرت له الى اخر ما قال نعم الله برحمته
وايسكنه محبوبه جنة اكرمه سيبا بخرى را طوارسلوك جنات
سيد طب و طاهر مولد الولي افاض عليك اعلى الله مقامه راجنا انك
مشاهدة نموده بوديم ذكر كرديم وليكن اجازة اذا مرحوم ديدم و ديد
ميدارم كه صورت او را در اين مقام وارد كنم فيقول العبد
الخاطي ابرمجيد على الطباطبائي اولى كتابه يميناه وجعل عفا
خيرا من ثياه ان من غلاط الزمان وحيتاد ثمر الخوان اجماعي بالآخ
الروح والخل الصمد العالم العامل والفاضل الكامل اللهم احيينا والذين
الثابت لنا اعلى درجات الورع والتقوى والعلم واليقين مولانا الشيخ
احمد بن المرحوم شيخ زين الدين الاجمالي دام ظله العالي فيسئلني
بل امرني الى اخر ما قال اعلى الله مقامه بالجملة اين كلمات علمنا اعلام
در حق الجنات واجازات ايشان اينست كه ذكر كرده شد وانجنا
اجازة هاي بيشمارد بكارا اكثر علما داشت كه ذكر آنها را موجب
تطويل فانيتم و بذكر كلامه بن فاضل عظام و اكابر فخرنا كه رسوا
استلامتد كفتا نمودم پس از مر اتيكه بيان نموديم

البته معاوم شد که جمیع علمای اسلام که در جمیع اقطار بفرمود و بلاد
 مشهوره بودند مثل بحرین و قطیف و احیاء و میاهد مشرق و نجف
 اشرف و کربلا معلی و کاشان علیهم السلام و سایر بلاد عراق و مثل
 بصره و حله و بغداد و جزایر و فالجیه و عراق عجم مثل قمزان و
 کرمانشاهان و بروجرد و طهران و قم و ایصفهان و شیراز و کاشان
 و بلاد خراسان مثل نیشابور و طوس و سبزوار و ^{طبرستان} و کرمان و
 یزد و ریخت و فروین و غیر اینها جمیع علما این بلاد در جلالت شایسته
 و رفعت مقام اینجناب مجمع الکلمه و وفق القول بودند و با وجود
 انتشار رسایل و کتب مختلفه اگر چه آنحضرت اعلی الله مقامه را
 توحید و اقبال بسوی او از تعالی و انقطاع و اعراض از اغراض دنیوی و
 بود که نظر عظام العه کتب کرد و تفسیر و تالیف در عام و در خصوص
 و اگر از آن پس که در میان بلاد و عباد انوار فنیانش ساطع و اعمال
 عاومش من رفیع اند و خاوند و رجل قیاس اهل تمامه و طالب معصله
 و محتاجت بختار فعیاش را آوردند بیان بعضی از مقامات عالیه
 و مطالب خفیه را بر ارفع شکوک و شبهات فلونباش بر خود لازم داشت
 رسایل و جواب بعضی سؤالات و کتب و زیارات بعضی مقامات و مطالب
 عالیه تصنیف فرمود که سیامی بعضی از آنها که در نظر است بدین مختصرا
 منها شرح الزبارة الی معجم الکبیر المرفوع بکتابنا الامام علیه السلام و هو
 اربعه مجلدات و منها شرح الحکمه العشریه للحاکم العالم الملائک و الله
 شیراز و هو مشتمل علی ثلاث مجلدات و منها شرح المیلع لیسلمه ^{الدين}
 ایضا سلك فيه مسلك اهل البيت عليهم السلام في معرفة حقايق ^{الدين}

ودواف الموجدات وبالبحر في بطل القول بان بسطة الحقيقة كل ^{شيء} ^{الاشياء}
اجاب على الله مقامه بليس جناب الملا مشهد في الاشياء الشرح من الشرح
وابدا منها ومنها الفوائد كنهها المتارجم من صفتها ان الى نرد ومنها شرح
جناب الشرف على الفوائد اوضح معانيها وشرح مبانيها اجابة لا لقا
المولى الامجد الملا مشهد ومنها شرح على كتاب نبذة المبتدئين في الله
في العالمين العلامة الحلي وليم ومنها الحيددية جمع فيها افوال الفقهاء
وما يفرع على كل قول من المسائل والتحقيق الحق وارجح الصدف في كل
مسئلة ومنها مختصر الحيد ربه هو كتاب فتوى الطهارة والصلوة وكذا
فيها فروغ عجب غيبه ومنها شرح على خاتمة كتاب كشف الغطاء للشيخ
الامجد الاظهر الشيخ جعفر الجففي نفعه الله برحمته كنهه بالتماس من جناب
الشيخ المذكور ومنها رسالة في الصوم كنه اشار الى الدليل بالتماس
المرجوع الشا من راده محمد علي ميرزا ومنها رسالة في بيان احكام الكفار
من الحرية واهل الذمة وتفصيل احكامهم قبل الاسلام وبعده اذا ايسلوا
واحكام الشرف الغتالة من فرق الاسلام بعد استبصارهم وقبلة وجه
رسالة عجيبة تشمل على قواعد ومطالب غيبه كنه بالتماس من المرجوع
الشا من راده المذكورة ومنها رسالة في العمل بالكتب الاربعه وغيرها
وانها اهل فطعته الصدف ورام لا وارجح التاوفي وجوب الاخبات
في التبيينات في الاخيرين وبيان ان وجوب الجهر فيها مستحدث في
حدوثه والبناء عليه ومنها رسالة في حجة الاجماع بافهام السبعة وحب
الشيء والرد على بعض المنكرين للاجماع ونقل كلامه مفصلا ومنها
رسالة في اصول الفقه في مبادئ الالفاظ ومنها رسالة في جواب الشيخ

محمد كاظم في مسئلة ان المفيد هل يجوز ان يفتي في مسئلة واحدة
 مع اختلافها في نفس الوقت لا وفيها حقيقة عجيبة ونكات غريبة ومنها
 رسالة في مسئلة القدر وكشف لترفيه في جواب السؤال السائل
 الاواه الشيخ عبد الله بن الشيخ المبارك القطيني ومنها رسالة في
 شرح رسالة القدر للشيخ الشريف زادة عليه وفيها تحقيق المعاني
 المفوض والامر بين الامر بن كتبها جوابا بالسؤال عبد الله بن زيد
 ومنها رسالة في حياة النفس في اصول العقائد وما يلحق بها من القول في
 ومصلحة الغلاد والرخيص جوابا لآلئ من جماعة من المؤمنين ومنها رسالة
 تحقيق القول بالاجتهاد والتقليد وبعض مسائل في الفقه جوابا بالسؤال
 بعض العلماء ومنها رسالة في حق الشيخ محمد بن الجواب عن الخمسة عند الحكماء
 والاربع عند المتكلمين والاجسام الثلاثة والاعراض الاربع والاشياء
 وعن مادة الجواهر وبعض مسائل في الفقه ومنها رسالة في شرح رسالة العلم
 للمحقق الكاشاني اذ اعليه جوابا بالسؤال العالم الفاضل والكامل الفاضل
 الميرزا باقر النواب ومنها رسالة في شرح جمل الاسماء الدرواني
 الكافي ما اوله ان الله خلوا اسما بالجر وف غير مصوت جوابا بالسؤال
 الشيخ علي بن الشيخ صالح بن الشيخ يوسف الاحمدي ومنها رسالة في بيان
 ومنها رسالة في بيان الاوعية الثلاثة اي السرمد والذهر والرفان
 وبيان اللوح المحفوظ ولوح الجود والاثبات وتحقيق البدا والقدر والفتنة
 وغال الذر وتحقيق الطبقة بالسعادة والشفاعة المذكورة في اجاد
 الطبقة وبيان السرة اربعية الاركان للعرش وبيان حقيقة تلك
 الاركان وافضاء تلك الالوان جوابا بالسؤال العالم الفاضل

السيد أبو الفياض الملاحى ومنها رسالة في بيان الحقيقة لمحمد بن محمد ^{عليه} السلام
 عليها وآلها أهل بيته من الوجود المقيّد لا وبيان آياتها في المقامات التي تليها
 إليها النسب والأسماء وهي رسالة شريفة رفيعة جواباً لمسئلة العالم ^{المستعد}
 الملاح محمد الملقب بالرشيد رحمه الله ومنها رسالة في شرح حديث كميل في بيان
 الحقيقة من سؤاله لأبي المؤمنين علي عليه السلام بالحقيقة إلى آخر الحديث وفي بيان الفرق
 بين قلب العقل والصدق والتفكير والوهم والفكر والخيال وبين
 القول وبيان أن آل محمد سلام الله عليهم الثقل الأصغر في الحديث المشهور
 جواباً لسؤال ملاكاظم التستري ومنه رسالة في شرح حديث راس الخيل
 في سؤاله عن الرضا عليه السلام عن الكفر والإيمان والشيطان والذان
 كلاً منهما روحان ومعنى الرحمن علم القرآن وجوامعنا الرضا عليه السلام
 للجميع بقول نجل ومفصل ما المحل فقوله عليه السلام بينا أنت أنت صرنا نحن
 نحن وهو الجواب عن كل تلك المسائل جواباً لسؤال بعض طلبه الحق ومنها
 رسالة في بيان أن الله علمين وتحقق القول فيها جواباً لسؤال السيد
 الحسين الخراساني رحمه الله ومنها الرسالة الخافقة جواباً لسؤال السلطان
 فتح علي شاه عن بيان حقيقة البرزخ والمعاد والنعيم في البرزخ وجنة الآخرة
 وغير ذلك من جوابات الأئمة ومنها رسالة في بيان حقيقة العقل والروح
 والنفس من آياتها من النامية والحيوانية والإنسانية واللاهوتية
 جواباً لسؤال بعض الطلبة ومنها رسالة في تفسير قل هو الله أحد
 ذكر فيها الواردات الغيبية التي وردت على قلب الشريف في صياغة القرآن
 ومنها رسالة في بيان أن أطفال الشيعة إذا ماتوا وسقطوا أبنون
 أم لا وتحقق القول في السقوط وإحواهم في البرزخ والقيامة جواباً لسؤال

محمد بنان ومنهارة رسالة في تحقيق القول في المنجى المصدق ربه والمقام
 الاعتبارية وما ذكر القوم من ان الصلح والجدوا اعتبارا بان وتحقق
 القول في الاية نهاية وذكر كلام القوم وبيان ما هو الحق عند أهل الحق
 عليهم السلام ومنهارة رسالة في بيان معنى الامكان والعدم والمشيئة
 وغيرها والسبب في حسن الاشياء وفجتها وسعادتها وشقاؤها لاجل
 مسألة الشيخ ومضيان ومنهارة رسالة في جواب سؤالات الحاج محمد طاهر
 القزويني تسعة عشر مسألة اغلبها غامضة منسقة ومنهارة
 كتبها جوابا لسؤال الملاحين الكرناني عن حوال البرزخ والمعاد
 وحقيقة المراد من قوله عليه السلام نورانا ان لنا والمراد من الخيط
 الاصفى في الحكمة المشهور ومنهارة رسالة في اجوبة مسائل الشيخ علي بن
 في الاجتهاد والتقليد ومساائل متفرقة في اغلب بقا الفقه و
 مسائل اخرى في سائر العلوم المتفرقة ومنهارة رسالة في بيان ان الخلق
 نهم مستند بر ويد هب منه اشياء ويعود اليه وبيان حقيقة
 الداهية والعايد وان العايد هو الداهية وبيان حقيقة الشئ المثل
 مع التجدد والانصراف وان الحقيقة غير مختلفة مع التغير التام وهي
 لعمرى رسالة عجيبه مشتملة على نكات غريبة كتبها جوابا لسؤال الملاح
 يعقوب ومنهارة رسالة في اجوبة مسائل العالم الفاضل الميرزا محمد علي
 ابن محمد بن خبان في العاوم المنشئة ومنهارة رسالة في معنى ما ورد
 ان المؤمن افضل من الملك وان سلمان افضل من جبرئيل مع ان الملك
 معصومون وفي معنى حقا الواجب سبحانه وتحقيق ما ورد ان
 كمال التوحيد في الصلوة وفي تفسير ما ورد في قوله تعالى

سنتفردك فالأمتنى و: في بيان أن الجحيم مكنفون أم لا جواباً بالسؤال بعض
الطلبة ومنها رسالة مسائل الشيخ الجليل الشيخ أحمد بن الشيخ صالح بن
طوق في مسائل متفرقة في الفقه والربط بين الحوادث والقديم وبحقوق
القول فيه ومنها رسالة في العظمة والرجع جواباً بالسؤال لشيخنا
محمد علي ميرزا ومنها رسالة في أجوبة مسائل الشيخنا ميرزا محمود ميرزا
عالم مسائل السبع ومنها رسالة خافانية في جواب مسألة السلطان
فيختار شاه عرب فضيلة الفاتم عجل الله فرجه وعليه وعلى آله وسلم
من الأئمة الثمانية عليهم السلام ومنها رسالة في جواب مسائل بعض
الطلبة في معنى قوله أنا الله وأنا إليه راجعون وفي معنى قوله لم يسطر
الحقيقة كل الأشياء ومعنى قول النبي صلى الله عليه وآله اللهم رب
الأشياء كما هي إلى آخر مسائل السبع ومنها الرسالة المتناهية بالتوحيده
في جواب مسائل الشيخ العالم العامل الشيخ عبد علي التويلجي في بيان
اختلاف الأقوال في التعبيرات من الظاهر والباطن والفرق بين أهل
الباطل من الصوفية المتهمة عن اتباعها وبين أهل الحق المأمورين بحسب
وبيان صنع أهل الصناعات وبيان لعالم الزنا والدنيا والسموات
والبرزخ والحشر وبيان تقابل العقل والجهل وبيان طبيعة الأشياء
الكبرى والصغيرة وبيان لأبدع الأول والثاني عالم الحروف وفي الأسماء
الحسنى وخواصها وأعلامها وبيان لأسم النافعة عن المائة وبيان
كيفية استجابة الدعاء وبيان في اسم السط والتكبير وبيان حروف
المقطعة في أوائل السور ومعانيها والحق وبيان تركيبة النفس والروح
إلى طريق الحق وبيان الشجرة بأقسامها من شجرة الجلد وشجرة طوق والشجر

الإلهية وشجره المرن والشجرة الرتيبونة وذكر مقابلاتها من شجرة الرقوم و
 شجر الطمطم والشجرة المجتثنة ومشاطها وبيان الأرض المقدسة
 والشمعة المفسدة والجبال العشرة والطبورا الأربعة والثلاثين وما
 وإنما بها عشرة والعقل الذي عند موسى خبير امر نجلى والأثنى عشرة
 عدة الشهرة الأربعة الحرم وبيان الكلمة الثامنة والكلمات التي تليها
 آدم وبيان اتصاله الوسطى والليثا العشرة والشفيع والونز ومعنى
 المذهاقين والسيدة المنتهى والجثة المأكولة وما رأى محمد صلى الله
 عليه واله ما زاه وبيان الصراط المستقيم وبيان النفس الناطقة والتفسير
 الكلمة الإلهية والنفس المطمئنة وبيان أقبال العقل بمقابلاتها و
 شرح رسالة سيدنا ومولينا على الهادي التي وصفها الأهل الأفوا
 في بيان مسئلة الأمرين والأمرين وغيرهما من المطالب العجيب والأسرار
 العزيبه وبني بعض كتاباته من نظير ومنها رسالة في أجوبة مسائل الشيخ
 أحمد بن الشيخ صالح بن طوق عام منفردة ومنها رسالة في أجوبة
 العالم الفاضل الولي الملا على الرشتي عن مسائل كثيرة تدور كلها
 على ثلاث الأولى بيان جواز هل يعرفان والتوفيق وطريقهم
 وأحوالهم وطريق الرضا وأيسر أعمال الأذكار من أهل الحق والباطل
 الثانية بيان تدبير المولود الفاسق في شرح علم الجنساعة الفلسفة
 وأطوارها وأحوالها والأشكال التي لوارده فيها الثالثة بيان علم
 الحرف والجفر والنجاء البسط والتكبير ومنها رسالة في جواب مسائل
 الشيخ المجدد الشيخ محمد بن الشيخ عبد على القطيفي في ما ويل بحر الشعة
 وفي دليل العقل على كون أهل العصمة أربعين وبيان أن أهل

الذي يقابل العقل هل هو البسيط او المركب ومنها رسالة في البسط
والتكبير ومعرفة ميزان الحروف ومنها رسالة في شرح آيات الشيخ علي
بن عبد الله بن فارس في علم الصناعات ومنها رسالة في شرح كلمات
الشيخ المذكور في العاوم المتفرقة لفقها وجعلها كاللغز ومنها رسالة
في شرح كلمات الشيخ علي المذكور في العقل وما يقابله ومنها رسالة
في علم الجوائد ومنها رسالة في علم كتابه خط القرآن ومنها رسالة
في جواب مسئلة العالم الفاضل الحاج عبد الوهاب الفروي في توضيح
معنى الجسد بن والحيين ومنها رسالة في اجوبة مسائل الشيخ عبد الله
بن عبد بن معنى سيغفار الانبياء والاوصياء وبكائهم وخوفهم
مع انهم معصومون مطهرون وفي غلام القول في الاخطا وما قبل الايات
والاخبار الدالة عليه وتحقيق معنى مكره العبادات بحيث لا يلزم لها
الضد بن فان العبادات راجحة والمكروه مرجوح ومنها رسالة في
الهمم العلوية في جواب مسائل الرؤيا وهما مسئلتان سألها الشيخ
الاجل الشيخ حسين آل عصفور النجفي قدس سره عنه ابو عبد مؤيد
في عالم الرؤيا احدهما كيف الفرعة تجعل الاعلى اسفل والا اسفل الاعلى
وكيف يحول الذي عن يمينه والثانية هل الطون تدفع بالطنون و
هل تولد الطون من الطون واذا تولدت هل تبقى طونا او تنقلب شكوكا
ومنها رسالة في جواب مسائل السيد حسين بن سيد عبد القاهر في تحقير
فضيلة موسى مع الحضرة كيف يصح ان يكون الحضرة اعلم من موسى وفي آحاد
اهل الرتبة هل تكون كيفية اهل الارض ام كآحاد اهل الجنة او
امر اخر وغير ذلك من الامور الغريبة ومنها رسالة في جواب مسئلة السيد

محمد بن سعيد بن عبد النبي في شرح حديث رواه الصدوق في عمدة السالكين
 في خلق الذر والهباء ومنها رسالة في جواب مسائل الشيخ محمد بن علي بن
 عبد الجبار القطيفي في معنى قوله عليه السلام العلم نقطة كثرها الجاهلون
 فافهم النقطة وفي معنى ما ورد ان السنة بالاثمارة وسنة نون يوم الحسد
 منها سنة ايام وفي معنى ما ورد ان المؤمن انما يحترق بالنار اذا خرج و
 منها وفي مسائل اخرى في نفسه ومنها رسالة في جواب بعض الشاذة ان
 الشيطان لا يمكنه التمثيل بصورة الانبياء والاولياء لا في النقطة
 ولا في المنام والسبب في ذلك والعلة فيما هناك والجمع بين ما ورد
 ان الصخرة الجني تمثل بصورة سيامنا وحكم على من اربعين يوما
 في حذر روبا فاطمة الزهراء عليها السلام مشهور ومنها رسالة في حقيقة
 الرويا وافيها وتحقق الصادقة منها والكاذبة ومنها رسالة في
 اخوية مسائل الامجد الاجل الانبل الميرزا جعفر الزكي التواب في معنى لكشف
 وكفيتها وفي معنى سبقه رحمه الله غضبه وان الصلوة لم جعلت من
 موضوع وغيرهما من المسائل ومنها رسالة في جواب مسائل الشيخ محمد بن
 عبد علي بن عبد الجبار في ما قبل قوله تعالى الذين ينفقون أموالهم
 في سبيل الله الآية وباطنها وفي معنى ما في المجالس ان الصادق عليه السلام
 مر على الشط فخرجت موجة فعانقته وقال عليه السلام انها ملك موكل
 بالشط وفي بيان الحديث الوارد في العلل وفي وجه التسمية الزهراء بها وفي
 شرح حكاية ما في العلل عن مخالطة الاكراد لانهم حتى من البحر وبيان ظاهر
 الحديث وباطنه وما قبله وفي ان الامام كيف يخرج من صلبه مثل عبد الله
 حتى يقول عبد الله بحب ان لا يعبد الله وفي بيان معنى قول الصادق

عليه السلام في سائل الله ان يجعل الخلافة في ابني سمعيل فكذلك كيف
يسئل الله ذلك وهو يعلم الامام الذي بعده ومنها رسالة في اجوبة
مسائل الشيخ عبد الحسين بن الشيخ يوسف البحراني في بيان معنى الكفر
والايمان وشعبهما واجواهرهما وافسادهما ووجه رسالة غريب ومنها
رسالة في اجوبة مسائل الشيخ مشعود بن الشيخ سعود في معنى قوله صلى
عليه واله انا والساعة كهاتين واسرار بالسبابة والوسطى وفي معنى
الربوبية بلا مربوب والا لوهبة انك لا لوه ومعنى العالم اذ لا معلوم
وفي شرح قوله صلى الله عليه واله ان الزمان اسننار كهيئة يوم خلقت
الله السموات والارض ومنها رسالة في رفع الزلزال بين العالمين من
علماء البحر في حقيقة الكاف في قوله تعالى ليس كمثله شيء انها ايات
او اصلية ومنها رسالة في جواب سؤال السيد حسين بن سيد عبد الله
البحراني في بيان الكلام الملاحة في الكاشاني في معنى الفناء في الله والبقاء
في الله ومنها رسالة في جواب السؤال الشيخ موسى البحراني عن حال رجل
اني وادعي بانه وكيل صاحب الزمان وانه وصل الى البحرين والخضراء و
صلى يوم الجمعة مع القائم في المسجد ومنها رسالة في جواب مسائل
فيحلي خان ان الفراز افضل ام الكعبه ومنها رسالة في جواب مسائل
الملا محمد الرشيدي في تحقيق القول في الامكان وان كلاما يمنع في المكن
بحيث الواجب وتحقيق هذا الكلامه وغير ذلك من المطالب الغالب
ومنها رسالة في جواب السؤال الملا محمد الدامغان عن بساط الجيفة
وانها كل الاشياء وهل هذا القول حق ام باطل وذكر حال معتقد
ومنها رسالة في جواب مسألة الملا مصطفى الشرواني عن السجدة الشريفة

في السراج ونطيفها بالعالم كله وهي الميمنة بالرسيالة الالهية اجبية
 ومنها رسيالة في جواب سؤال بعض الطلبة عن تفسير قوله تعالى ثم دنا
 فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى ومنها رسيالة في جواب سؤال
 بعض العارفين ان المصلي حين يقول يا كعبك يا كعبك يا كعبك
 ليس الا ذات الله سبحانه والله سبحانه هو المراد في جميع القضاة والكرام
 اليه تعالى ومنها رسيالة في جواب مسألة بعض العارفين ان بارئ
 كل خلق من المخلوقات سما خاضنا الله سبحانه به هو المؤثر في خلقه
 والنجاة فيلزم ان يكون سمانه تعالى ابد على ثمانية وعشرين فنا
 المحصر فيها في دائرة العقل ومنها رسيالة في فوايد جليله من انوار
 المعارف الالهية ومنها رسيالة في الوجود الثلاثة الوجود الحق و
 الوجود المطلق والوجود المفيد وذكر مراتبها وخواصها واطوارها
 ومنها رسيالة في جواب السؤال بوالحسن الجليل في البداهة ولوح
 المحو والاثبات ونسبته الى اللوح المحفوظ ومنها رسيالة في جواب
 سؤال السيد محمد البكاع عن سورة التوحيد واية التور وكيفيته
 السالك ومنها رسيالة في جواب سؤال بعض الطلبة في الجمع بين
 الاخبار الدالة على ان الانبياء والاولياء لا يتقوز في الغيبة اكثر
 من ثلاثة ايام او ثلثين ايام او اربعين وما ورد ان نوحا نقل عظام آدم
 الى الجحف الاشراف وان موسى اخرج بدن يوسف ونقله الى
 البنت المقدس ومنها رسيالة في جواب مسائل انت من اصفها
 في شرح قول امير المؤمنين عليه السلام ان العرش قد خلفه الله
 عن اربعة انوار الحديث وفي شرح احاديث الطينة وحديث ان

الشمس نور الكرسي ومنها رسالة في اجوبة مسائل الشيخ احمد بن الشيخ صالح
بطوق الفطيفي وهي كثيرة وهي المسماة بالمسائل الفطيفية ومنها
رسالة في اجوبة مسائل جناب الامير زاهد محمد علي المديني دار العبا
يزيد في المبدء والمشتق وشرح حدائق الاسرار ومنها رسالة في
اجوبة مسائل الملا حيدر الكرناني في بيان النكاه الدقيق في سورة
هل اني وشرح بعض مقامات في شهادته سيد الشهاداته وانه بكر عليه
كل شيء على التفصيل ومنها رسالة في اجوبة مسائل السيد محمد بن
السيد ابى الفتح في مسائل صغيرة عويصة من اسرار الهند وندى
الارادة وتحفوتون السعيد سعيد في بطن امه والشفقة شفي في بطن امه
ومنها رسالة في اجوبة مسائل الشيخ احمد بن الشيخ صالح بن طووس
كثير في جداول ومنها رسالة في اجوبة الملا حيدر البافعي في اجاديت مشكلة
في فنون شتى من العلوم ومنها رسالة في اجوبة مسائل الملا محمد بن
الاسير ابا د في علم حذف الياء بغير حازم في قوله تعالى والليل اذا
يسر في نعيم القرآن وحذفه والجمع بين قوله كل شيء هالك الا وجهه
وقوله عليه السلام خلفكم للفناء وانما خلفكم للبقاء وغيرهما من
المسائل وهي كثيرة ومنها رسالة في جواب سؤال الملا محمد المذكور
في معرفة النفس ومنها رسالة في بيان نعم واثام اهل الآخرة وتفتنا
الميزان والجنات واحكام اهلها الساكنين في درجاتها ودرجاتها
وغير ذلك من المباحث الشريفة ومنها رسالة في بيان كيفية سلوك
الموصل الى درجاة القرب والرفق وجوابا لسؤال جناب الملا علي كبر
ومنها رسالة في جواز نقل المفضل مع وجود الفاضل ومسائل

آخر في الفقه جواباً بالسؤال بعض الشاذة العلماً ومنها رساله في شرح
 مسئله المعاد بطور واضح جواباً بالسؤال بعض الاخوان ومنها رساله
 في شرح ما ورد عن النبي صلى الله عليه وآله في الحديث القدسي
 لو لا اني خلقت الافلاك ولولا علمي لما خلقتك جواباً بالسؤال السيد
 قال الله عز وجل الحمد لله الذي جعل في الدنيا في تفسير بعض
 المشكلات كتشبيههم امير المؤمنين بالشكل الرابع الخ ومسالمة
 اخر من هذا القبيل ومن هذا الخوانته من ترجم كويد که چون منظور
 از نقل عبارت رساله بفارسي طالع وايضاً عوام ايست تفصيلي که
 جناب سيد اعلی الله مقامه در بعد کتب و رسائل و وصف
 آنها در اين مقام بيان فرموده اند فهم انها حاصل في بن عوام نداشتن
 على هذا عبارت مرفوع کردید و همه اين کتب و رسائل که بملاحظه
 علماء کبار و فضلاء احياء رسيد چنانکه از ايشان بمقام رد و انکار
 و طعن و عيب کوب بر نماند بلکه همگی بر جلالت و علو مقام او
 منفق و مصيد بودند و آنجناب را صفا اخلاق و حسنه و اطوار
 و حسنه بدند و او را جامع علوم و آداب و حاکم خلق و خلوة
 و در هر حالت چنانکه شان و شيوه علماء خاضع و خاشع يافتند
 كما قال الله تعالى انما يحبني الله من عباده العلماء وقال مولينا الصادق
 عليه السلام اذا تحنوا العلم في الصلوة و خاف من رب ومن
 هرب بخی ايسر ادعائات و قول ثابت و مير هن کردید هذا نبأ
 من معي و نبأ من قبل العلم هم يندکر و بنابر اين اجماع علماء افرقه محقه
 و گروه را که شيعه که بر جلالت ايشان و دريستن با محقق کردند

اتفاق و اعتقاد نمودند بر اینکه آنجناب در حقیقت رجل و علا از و ^{صلوات}
فایزین و از جمله مقصدین اولیای کرام و سیالک مسیالک حق و حقین
است نمیدانم احوال کسی که با جمیع علما شیعه و رؤسا شیعه و
میر مختلطین دین و مرجع اسلام و مسلمین مخالفت کند چگونه حواله
شد قال الله تعالی و من کشف فی الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع
غیر سبیل المؤمنین یؤلفه ما یتوکل و ینص له جهنم و ساءت مصیراته
آخر مؤمن غیر شیعه نیست و رؤسای مؤمنین غیر علما نیستند پس
و قتی که کلمه آنها منقو و قولشان در امری مجتمع شود و بهیچ وجه معما
به هم نرسید چگونه میشود که همگی بر خطا و ضلالت باشند بلکه
اجتماع علما و عدم مخالفت ایشان دلیل است بر قول رئیس آنها و اجماع
که کاشف از قول حقه خدا که مطهر و مبشر است از کل فالاحیة الله غیر
این نیست پس و این احوال آنکس که با جماع علما فرقه محقه مخالفت نماید
و ایشان را از سلوک طریقه حقه مانع آید بالجملة اکنون که اتفاق و اعتقاد
علما اعلام را در حق آنجناب اجمالا ذکر کردیم شروع بر بیان مبدا ^{خلاف}
و صدور فیه از نمایم فاقول و اتفاقا بالله المتعالم و مستعینا به
کل الاحوال بدانکه نمینویسیم مگر همانطور که بر صلت رومان بیان
خواهم کرد که از اولین داخل بر فیر و نخستین سائل خواهد بود و نمیکوم
مگر بهمان تفصیل که بحشم خود مشاهده کرده ام و خدا را در آنچه
مینویسم گواه میطلبم و اینکه بیان میکنم در حقیقت جماعی از خلق
و محضر و مجمع ناس و افشاء چنانکه کسی انکار آن نتواند کرد و هر
کس که نمیکم مگر امور روشن و بجا است جلی را که بر احکام از حضار مخفی

نمانده باشد و قانع دیگر که اتفاق افتاد و اکثری بر آن واقف نشدند
 در دل خود مکنون و در قلب خود مخزون میدارند و ناهنگامی که بر
 از رو سر ابر باز افتاد و در حضور آنکه از غیث ضمایر آگاه است
 با خصیصه مقابل و مطالبه انتقام کم و بیش را بکوبای بلغم خراکه مرار
 از ایشان کشیدم و جرع مرعاه از دستکش چیدم و اطاعت نفرمود
 خدا و پیرو برائت هکذا علیهم السلام کرده صبر و تحمل کردند و بفرمود
 امیر المؤمنین علیه السلام نظر کردم که فرماید وَطَفِقْتُ الزَّيَّاتِ بِهِنَّ أَنْ
 أَصُولَ بَيْدٍ جَزَاءً أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طُحْنَةِ عُمٍّ أَشَدَّ فِيهَا الْكِبَرُ وَفَهْرُ
 فِيهَا الصَّغِيرُ وَتَكْدَحُ فِيهَا الْمُؤْمِنُ حَتَّى يَبْلُغَ رَبَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ هُنَا بِي
 أَجْحَى فَصَبْرٌ وَفِي الْعَيْنِ قَدْ وَفَى الْكَافِرُ شَيْحِي رَأَيْتُ بَرَاءَةَ نَهْبًا بِحُفَيْفَةٍ مُتَحَمِّلٍ
 عَظِيمٍ شَدَمٍ وَصَدْرٍ وَآزَارٍ بَرَزِيٍّ أَزْنَانِي بِي أَنْكَ جَرَمِي بَرَمَزِيٍّ لَارِمٍ
 آيَدِ وَأَرْثُكَ بَعْضِي وَفِي غَيْرِ شَرِيعِي وَبُنْدِ بِلِ سَبْتِي ثَابِتٌ كَسْتُهَا حَالِي
 حَرَامٍ وَحَرَامِي جَلَالٌ مَمُودٌ بَدْعِي زِدْ بِي كَدَاشْتُهُ نَاهْتِك حَرَمَتِ
 كَسِيرٍ أَكْرَدَهُ نَاهَالٍ كَسِيرٍ أَخُورَدَهُ وَمِيسَةٌ وَجْهِ فُضَا حِي شَوْعٌ بَلَكَةً مَحْضُ
 شَبَهَاتٍ اقْوَاهِبَةٍ وَأُمُورٍ خَبَالَتِهِمْ كَخُودِ شَانِ بَرِطَالَانِ أَنْ نَاهِلْتُمْ
 اِنْجِنِينَ اِهْنَانِثْ وَأَزَارِي سَيَانِيْدُ مَن مَنُوكَا عَلَى اللَّهِ وَاعْتَادَا
 وَوَاتْفَا بَعُونَهُ وَاعْتَصَمَا بِجَبَلِهِ وَمَعْرِضَا عَنْ كُلِّ نَاسِوَاهِ صَبْرٍ وَتَحَمُّلٍ كَرَمٍ
 چنانکه از جانب خداوند بدان مأور بودم و همان وفات جناب شیخ اعظم
 مقامه و رفع فی الدار بن علایمه بخط شریف خود مکتوبی بمن نوشت
 که بمن عبادت است و آنا الا حلالا لا لوارده فليس لها الا الصبر فان
 لكل شئ اجر مقدر الا الصبر فان الله يقول انما يؤتى الصابر اجره

بَعِيرٌ حَسْبُهَا وَأَمَّا هَذَا الْأَمْرُ فَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ مَقَرٍّ وَلِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَفْرَقٌ وَلَا يَجْسُنُ
الْجَوَابُ عَلَى التَّعْيِيرِ وَتَعْلَمُ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينَ هُنَّ صَبْرٌ وَتَحْلُ كَرْدَمٍ جَزَاكَ عَا
بُودَمِ بَرَايَنِيكَ صَبْرٌ دَرْ عَهْدِ زَاكِ وَعَالَمِ أَوَّلِ عَهْدِ سَبْتِ مَعَهُودِ وَمِثْلًا
مَا خُودِ بَجَهْدِ أَمُورٍ چَندِ كِه مَبَانِ آنَهَادِ دَرْ عَالَمِ أَوَّلِ مِسْخَلَمِ اسْتَحْثِنَا
اشاره فرماید تا نام علی علیه السلام در دعا ندیده اللهم لك الحمد على ما جرى من فضلك
وَأَوْلِيَاءُكَ الَّذِينَ اسْتَحْصَنَتْهُمْ لِنَفْسِكَ وَدِينِكَ إِذْ اخْتَرْتَ لَهُمْ جَبْرِيلَ
مَلَأَ عِنْدَكَ مِنَ الْبَغِيمِ الْمُفِيمِ الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ وَلَا اضْمِحَالٍ بَعْدَ أَنْ شَرِطْتَ
عَلَيْهِمُ الرُّقْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّيْنِي وَزُخْرُفَهَا وَزُبُرْجَهَا فُطِرُوا
لَكَ ذَلِكَ فَعَلِمْتَ مِنْهُمْ الْقَوَاعِدَ بِذَلِكَ فَصَلَّيْتَهُمْ وَفَرَّبْتَهُمْ وَجَعَلْتَ لَهُمْ
الذِّكْرَ الْعَلِيَّ وَالشَّأَاءَ الْحَلِّيَّ وَچنانکه خداوند فرماید اصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو
الْعِزِّ مِنَ الرُّسُلِ وَنِيزِ فَرَمَادِ صَبْرٍ وَفَاصْبِرْكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ
وَلَا تَكُ فِي ضَبَقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ
اَكُونُ حَقِيقَةً أَحْوَالِ رَايَا صَدَقَ مَقَالِ شَرَحِ دِهِمِ وَاکْرَأْ فَرَأَى كَفَنَهُ أَبَدِ
جَرْمَشِ بِرْمَنِسْتِ أَنَا بَرْنَبِي مِمَّا يُجْرِمُونَ بَدَانَكِه چُونِ سَفَرِ زَبَارَتِ جَنَابِ
شَبَحِ مَرْجُومِ بَعْثًا عَالِيَاتِ مَكْرَرِ شَدِ نَوَابِرِ خِلَافِ خَامِدِ وَعَبُونَ نِفَاقِ
زَاوَدِ كِشْتِ وَالسَّنَهْ خَلَقِ بِرِ فُضْلِ وَجَلَالِ الشَّرْ طَوْقِ وَأَمَّا هَذَا عَلَومُ شَرِ دَرْ
قَلُوبِ مِسْعَدِ بِنِ مَنَدِ افُوقِ اَمَدِ وِشْرِ از تَفْصِيلِ عِشَاتِ عَالِيَاتِ بَكْرِ تَأْشِائِ
كِه مَسْكُنِ اِنْجِنَابِ بُوْدِ مَعَاوَدَتِ نَمُودِ وِلِیِ بَا فُصْلَا بَصِیْرَتِ وَمَعْرِفَتِ
شَائِقِ وَطَالِبِ بُوْدِ كِه دَرْ جَوَازِ قَبْرِ شَهِيدِ مَطْلُومِ وَسَعِيدِ مَعْصُومِ مَوْلِیِ
الْعَالَمِیْنَ النَّاطِقِ فِی الْمَغْرِبِیْنِ وَالْمَشْرِقِیْنِ الْوَاقِفِ عَلَى التَّطَنُّجِیْنِ سَبْدِ الْكُوفِیْنِ
وَسَنَدِ الْفُشَا بِنِ مَوْلَا نَابِیِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَطَنْ كَرْنَبَدِ بِالْحِلَه

بعد از ندای پر و مغالجات کثیره از کربان شاهان مستخاص شده خود را
 بر سینه سینه حسینه رسانیدند و از آن مکان عرش بیک بنیاد نخواست
 نهاد تا وقتی که کتاب اجل نازل و بر نامول خویش فاصل گردید چون
 قلیلی را بخاطر از گرفت اهل شرارت و شقاق که مبتلای مرض نفای
 بحرکت آمدند نزد جیاسید همگن مرحوم مبرور فایسید علی علیه
 مقامه رفته امر را بر او مشیبه نمودند و بعضی عبارت بها محذوفه الاول
 والاخر والوسط پیش او بردند عبارت بها چند که نه بر سینه آنها اش
 و نه بر آن اصطلاحات معرفت داشتند و غیر مقصود از آن عبارت را
 باو ذکر کردند و از بیم خلل در امور دنیوی خود عناد باطن و فیاض کلان
 خود را اظهار داشتند بختی الدنیا رجالا بجهتها ولم یذکروا
 خیر اهل الشیخه فلما لهم حب لغی فاصتمهم فلم یذکروا الا الخساره والو
 چنان پنداشتند که آنجناب علی الله مقامه در ریاست دنیوی که
 مدت آن قلیل و نفعش سهیل و عافیتش و خیم و عفویش عظیم است
 طبعی هست و نمیدانستند که آنجناب بر این طبعی را از همت و نه نظر غلبه
 بر آن چرا که بر عافیتش عالم و بر حقیقتش غار فیت با جمله جیاسید
 فریقته امر را مشیبه نمودند تا هم بجهت صدافی که داشت غافل
 از مقصود ایشان بود که از اظهار حسد و کینه که در دل شک خود
 دفینه کرده بودند در نظر دارند و آنها را گفت که امر بر من مشیبه
 بوده است از آن پس بجهت اظهار اعراض نمود و کوشش با فتنه ارباب
 اعراض بداد و قول مفید نپایید برفه اغراض کرد از این که بحسب ضرورت
 مذهب مطلقا اعتبار بر خطوط و فراطین نیست چه جا آنکه عبارت

بخند و اول والاخر بوده باشد و با بصیرت صافه نظر نکردند بر اینکه
 این عبارات و اماژات اصطلاحی است که از آنها بیگانند و بجهت
 که اهل آریست نیستند غافل از اینکه اصطلاحات اهل هر قبیله را از خود آنها
 اخذ و معانی را معنی از آنهاش زک باید کرده شود و اندیشه نکردند که
 اینگونه اغراض و تکلم بکلمات غلیظه غیر مناسبت موقفته شده و محنت
 غیر سدید بپیکرد و مردم اهل مقاصد و شرف و طالب فتنه و فساد
 و تمهید مکر و حیل را در ایقاع قیاد و سپیده در تحصیل منال بود
 و عوارض فانی که اولش خیران و غایتش خرافانیت میدانشند پس چون
 سبب اظهار اغراض کرد و ببعض کلماتی که مناسبتش نبود تکلم نمود
 تا ملائمت دیگر را بر کلماتش افروده در میان عوام مشهور کردند و
 با قواء جهال انداختند و تو ابرقش و قیاد را مشغول ساختند و
 نزد عوام اعم از مرد و زن گفتند که شیخ احمد کافر شده است چون از
 سبب کفرش پرسیدند نشاندند شرابستید دادند و حال آنکه سبب
 از این معنی غافل بود چون از سبب را بدینا سوال کردند جواب داد
 که مردم چنین میگویند و ازین عاجز چهر بر من معلوم نشده اما فیضا
 یحیی مبرا العیبه پس خلق بسعی اهل ضلال در بهر احوال تردد و
 شبهه عظیم مانند ما و فی که مجلسی مرتب ساختند و اهل حل و عقد
 جمع نمودند که اگر میخواستم اسامی اشخاص آنها را میبشمردم و لازم نمی
 آنها نکند شتم و خواستند که سجلی در نیکبختی اینچنین عالم ربانی بچرخ
 و صحیفه در بطلان عقاید این نور سبحانی نویسند چون ابتدا باین
 عمل شایع کردند زلزله شد بک و افشید جمعیت آنها را متفرق ساخت

(توضیح)
 پدید آمدن

و حال آنکه وقوع زلزله نا انشأ در زلزله بکامیابی بلکه در جمیع عارف
مشهود و معهود بنوده و بعد از مشاهده چنین کرامت ظاهره
عظمه از آنجناب انکرون بهیچوجه منبت نشد چنانکه عادت پیشین
آنها بود بر قولها ممل و استنادهای باطل خود افزودند و با بعضی
غریبه امر برخلاف مشبه نموده و این عناد را در قلوب عوام که امثال
انعام هستند و ضمایر زنان که مرده ابله پس اند جا که ساختند حتی
شخصی از جنت خدا و در و از رحمتش مجور باد کبابی نوشت و جمیع
مذاهب باطل را از قبیل مذاهب ملایمه و زنادقه و صوفیه و غلات
و مفوضه و مذاهب اهل تشلیث و مکابله اهل تلبیس را در آن کتاب
درج کرده و کل آنها را بر این عالم ربانی و در صمدانی نسبت داد و مجلس
عصر مرتب ساخت که خلق در آنجا جمع میشدند و آن کابران آنها
میخواند و میگفت که اینها عقاید شیخ احمد است یا پسندگان خلق برین
و برتری بلند میشد و مینداشتند که آنجناب علی الله مقامه و انار
برهان از آنها و معتقدین آنها بر بی و نیز آرد و این شیوه است که قبل
از ایشان معاویه را بود که او در ایم و دنیا بر خلیفه امیدا و نا احادیث
کذب و افرا از قول رسول صلی الله علیه و آله در مذمت امیر المؤمنین
و غیرت و تربی از خلفای سابقین جعل کنند و در شهرها شهرت دهند
و امر میکرد که اینگونه احادیث را انتشار داده و در مکتبها با طفال باز
دهند هم چنین اینها چنان کبابی نوشتند و عقاید فاسده و مذاهب
باطله کاسده را در آن مندرج نموده باین عالم و نورانم منسوب
کردند و مراد را فساد گفتن و نسبت دادن اقوال مجمل و مبهم

با طالع ترا بجانب طادون و مرجع نمودند بحدی که طابع و جنب و
اشخاص را ملا خطه میکردند و طبیعت هر کس را از هر قولی که میسئویش
و خباثت را از آن منتظر میدیدند آن قول را با و ذکر میکردند بعضی را
میکفتند که شیخ احمد علما را از عقیده شیخ مفسد این زمان همه را بر
ضلال و خطا میداند و طریقه جهل را باطل و خودشان را ضال
و مضل میدانند و بعضی دیگر را میگویند که شیخ میگوید امیر المؤمنین علیه السلام
خالد و زاذلی و میث خلقت بالاشقاق و بعضی دیگر را گفتند
که امیر المؤمنین علیه السلام را زاذلی و خالد و میث میدانند بطریق
تفویض از جانب خدا تعالی که خدا امور خلق را از ذوق و حیث و مآل
بر او مفوض و خود را معزول داشته او بر جمعی دیگر گفتند که شیخ جمیع
ضما بر فرات بر آنکه بر خداوند سبحان و تعالی را جمیع امیر المؤمنین علیه السلام
راجع میدانند و میگویند که خطابات در ایات کعبه و آیت کعبه
امیر المؤمنین و او مخاطب مشارالیه این ضما بر است و جمعی را گفتند
که شیخ بر محاذ جسمانی قایل نیست و معتقد نیست که این جسم دنیوی
عود خواهد کرد و بعضی را گفتند شیخ میگوید که رسول الله صلی الله
علیه و آله شب معراج با جسم شرفش با آسمان عروج فرمود بلکه بروج
خود بر آسمان رفت و بعضی را گفتند که شیخ میگوید خدا بر خدایات عالم
نیست و علم خدا حادث است و خدا را علم دیگر نیست که قدیم است
و خدا را د و علمیت دیگر گفتند که شیخ میگوید بجانب سید شهادت
صلوات الله علیه کشنده شد بلکه مشنبه شد بر خلق و امثال این
مخرفات که طبع هر غافل بلکه هر سفاک از شنیدن آنها منتفر و مسئویش

بود بهم بستند و اسنادش را بر چنین علامه دادند که اتفاق جمیع
علمای شیعه و نصیبی رؤسای اسلام را بر مالکیت شان و رفعت مقام
اوست و بیک جمله انجذاب علی الله مقامه در میان آنها بود و میگفتند
إِنَّمَا النَّاسُ رَاقِمَاتُكُمْ نُهًا وَإِنْ رَبُّكُمْ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي
بدانیند که من از بن عقیلید بر بنی هاشم مهرگاه اینها را در کتب من
یافته اید چنانکه کتب من حاضر است پیش کتب مرا نرزد من از بد و منیم
پیش شما حاضر میشوم و معانی آنها را بر شما بیان کنم و مبنای عبادت
خود را شرح دهم و بدانید که من بیکو به یکو چیز را که منقول علی کل
شیعه و معتقد به حاملین شریعت از خدا برسد و سبب راه حق
شوید و فتنه و فساد در دین مبین نباشد از بد و شتمانت مناصبت
باعث نشوید و دشمنان را بر نماند ایند هرگز نگفته ام غیر حق را
و نگفته ام مگر اینکه خداوند عالم واحد است بدانید و بعد از
و افعاله و در هیچیک از اینها او را شریکی نیست و خداوند بخانه
و عالم واحد و منفرد است در خلق اشیاء و در ذاتها و جنات و ملکات
آنها چنانکه فرماید هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ قُلْ مَنْ
شَرَّكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ و
میگویم که نفوذ حق باطل نیست و اعتزال خلق از حق لازم میباشد
استقلال خلق را و استقلال در مکرر محال نیست و نفوذ حق در
افعال اختیاریه که میشود بر خلق نیست نزد انانیت باطل است و امر
ببنی الامرین را معتقد نباید بود چنانکه خداوند عالم فرماید هَلْ
مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَنْزِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ نَزْلًا مِّنَ السَّمَاءِ وَهُوَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ يُعْلِمُ سِرَّهُ

بر خداوند سبحانه راجع است و جایز نیست که بر غیر خدا راجع شود
اعلم از اینکه نبی باشد یا ملک یا غیر آنها بلکه خداوند سبحانه و تعالی
مراد است در جمیع اسماء و صفات چنانکه خود فرماید **فَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ**
الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهَا وَذُرُوعَ الدِّينِ يُخْرِجُوهَا فِي سَمَاءٍ سَاحِرَةٍ بِمَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ و معاد بهمین بدن محسوس ملوس مرتد بنوی
خواهد بود نه باین بدن غیر این و نه بآروخ بدنهایی و رسول الله صلی
الله علیه و آله با همین جسم دنیوی بایشان و نباش و تعلیش معراج
فرمود و خداوند سبحانه و تعالی بداند عالمیست جمیع اشیا را قبل
از وجود و بعد از وجود و در همین وجود اشیا و خداوند سبحانه را
احوال متفاوت و متغیر نیست و سبقت را و احوالی با احوالی
تا احوالی باشد قبل از آنکه احوالی ثانی برسد و ظاهر شود پیش
از آنکه پیش از آنکه باطن بوده باشد و خداوند تعالی عالمیست کل
اشیا را اعلم از اینکه جزئی باشد یا کلی ذاتی باشد یا عرضی مجرد
باشد یا مادگی علوی باشد یا سفلی لا یُعْرَبُ عَنْ عِلْمِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي
الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
و جناب امام حسین علیه السلام شهید شدند و سید شهاب اهل جنت
غریب و مظلوم مقتول کشت و مرادش قضایا متعدد ده در مراد شهید
مظلوم علیه السلام و بعد از خوف و خشیت خدا کریم نباید کرد مگر آن
شهید مظلوم علیه السلام را چنانکه در مسیحاتی در تعریف عرفا کاملتر
گوید و لم یسل منهم دمعاً علی شبر الا علی عشر فی کربلا فقلوا و بدانند
که علما شیعه خافین بر رعیت و خاصین دین و ملت و امتاء خدا در دنیا

غیبت اند و شیخ مفید علیه الرحمه عالمی بود جلالت القدر و عظم
الشان و امام صاحب الزمان علیه السلام مرثیه در وفات و انشاء فرمود
و صورت آن اینست لا صوت للتابعی بموتك انه يوم على الال الرسول
مشوم ان كان شخصك في التراب مؤسدا فالعدل والتوحيد
فيه مفهم والفاطم المهديك بفرح كلما يلبث عليك من العلوم رسوخ
و سبده من نضی علم الهديك صاحب الثمانين ذوالربايسين و جامع علم و
عمل بود و بسبب تصديف شیاطینست یحذرین میبایدین شکین و رشنه
عناد و فساد شیان کسینست و قواعد مذهب و ملت استحكام گرفته
و در نصرت دین فویم و ایضا خ فروع و اصول شریعت معی مشهود مد
داشت و اقامه براهین و ادله باهره بود و شیخ الطایفه بسبب تصديف
کبیری که او را داشت خصوصا هند باین حق عظیم بن جمیع علماء متونین
دارد و علامه رحمه الله تعالی آیه الله فی العالمین اسک و هم چنین سایر علمارا
ذکر کرده در تعریف و توصیف مریک از ایشان مبالغه و اطناب نمود
و در نشر فضایل و مناقب آنها تکرار و اضرار کرده گفت انقوم اعینید
و مذهب مزایست و آنچه در کتب من سیطورا است باین اقوال غفاید
من منافی و مخالف نیست و بعضی عبارتهای من موقوف بدانشین
اصطلاحانی است که شماها بآن اصطلاحات معرفت و اضرار مید
و طالب فهمیدن آنها شده اید اگر آن عبارتها را نزد من جابجا آرید
یا مرا نزد خود بخوانید بواضحترین مقال شرح اقوال و دفع اشکال
خواهم کرد آنکروه بهیچوجه بحرف انجناب کوشن ندادند و فرموده خدا
مخالفت کردند که فرمایند و لا تقولوا لمن انفی الیکم السلام لست مؤمنا

وضروک است از امر اغاث نمودند که ملا میرزا نصر مغاوضه نمیشود
 کرد و هر کس از آن بس که مراد خود را بپایان نمود مصدق میکرد
 چرا که صاحب کلام بر مفسود و مراد خود را در بکران واقفتر است
 و بنا کلام جا را میشود با کلمات و استعارات و مجازات و عالم را
 جا بر است بهر نحو که خواهد کلام خود را جا را نماید و در این خصوص
 صاحب کلام را بحث و عتقا و علامت و ایراد لازم نمی آید چنانکه
 اعرابی در مجلس عمر حاضر شد و گفت ای اکرم الحق واجب الفتنه
 و اشهد بانما لمره و عندی ما لبس عند الله و اعلم ما لا يعلم الله و انا
 ربکم و احمد بکم و انا علی کس عمر را گفت اونا خوش آمد امر کردن
 کردن او را برینند جناب میرزا مؤمنین علی السلام حاضر بود فرمود
 میرزا عمر این مرد حرف غیر حق گفت انا اینکه میگوید ای اکرم الحق
 مرادش مرکیست و همه کس مرکراد و سبب نمیدارد و اینکه میگوید
 احب الفتنه مفسودش نال و اولاد است چنانکه خداوند تعالی فرماید
 ائما امواکم و اولادکم فتنه اینکه میگوید عندک ما لبس عند الله منظور
 ظلمست که او دارد و خدا ندارد و اینکه میگوید و اعلم ما لا يعلم الله
 او شریک باری تعالی را تصور میکند و خداوند عالم فرماید ام
 ننبیونن بما لا یعلم ام بظا میرزا من القول و اینکه میگوید انا ربکم مفسودش
 از لفظ که واحد کلام است نه ضمیر مخاطب و اینکه گفت انا احمد
 بکم منظورش از احمد صبیحه منکم و جمله ای یعنی بغیر شما و امین
 و اینکه گفت انا علی مرادش است که من غالی هستیم در اعتقاد
 خود بمشافتل در صورتیکه امیر المؤمنین علی السلام این کلمات



اگرایی غایب که ظاهرش کفر است تاویل فرمود پس چرا شماها این را و این را
در کلام مزاجار نمیدارید و هم چنین بنیاد رکائات و عبارات سایر
علمائے مشایخ اینست که ظاهر آنها کفر است چرا که کفر و فسق آنها حکم نمی
کند و بر نقص و فساد روح ایشان قایل میشوید چنانکه مرحوم
سید مرتضی علم الهدی در رساله خود که در عقاید معتدیه نموده
و اسلام این طالب را ذکر کرده میگوید که خداوند سبحان و تعالی خدای
اعراض نیست و خدا جوهر و فرد نیست با اینکه ضرورت اسلام میداند
که خداوند سبحان خدای جمیع اشیا و با وجود این عبارت حکم بر کفر آن حکم
نکرده و نسبت قول نامناسبی در حق او جایز ندانسته با اینکه ظاهر
عبارتش مثل هیچ کفر است و هم چنین مجلسی در کتاب خود مستطیع
البتاه مقلد و از آن ذکر کرده و بر چند بن فیه منقسم نموده و گفته است
که یکی از آن اقسام آنست که خلق بدان قادرند و خدا را بان قادر نیست
ظاهر این عبارت دلالت بر این دارد که قدرت خلق از حق بیشتر است
چرا که آنها بر چیزی قدرت دارند که خدا ندارند و همچنین از پیروی در حق
الوجود ترکیب عقیده ای جایز دانسته و خواستار آن تراغ مدد غیر خدا
از ذات واجب قایل شده و صدوق در حق تعالی ذکر کرده است که غلام
و مقوض عنهم الله سهونی صلی الله علیه و آله را انکار مینمایند و
گفته است که رساله در خصوص سهونی صلی الله علیه و آله
نمودن سبب قرب خدا و حال آنکه علمای شیعه از عهد معتمد محمد
تا این زمان متفقند که سهو در حق ائمه علیهم السلام جایز نیست پس
در این صورت لغرض صدوق بر جمیع علمای شیعه و روشناسان هر چه که بر سهو

قابل نیستند شاملی آمد و هم چنین امثال این عبارات از امثال
 این علمای جلیل القدر بسیار است که اگر تمامی آنها ذکر کرده شود
 مجلدات کثیره نوشته میشود قماکت گفت حکمون اگر واجب میدانند
 که کلام را بظاهر حمل نمایند و ملتفت باطن و مرتکب تا و بل شوند پس
 چرا این عبارات را بطور اهرامها حمل نمودند و بر کفر و فسق کوشیدند آن
 حکم نکرد دید و بر نفی در قیافت و قیافت و قیافت و قیافت آنها قابل شد
 و چرا تا و بلای که در کلام آنها جاری داشتید در کلام من جاری نمیدارید
 و حال آنکه عبارات من در دلالت نمودن بر کفری که ظن شماهاست
 از کلام آنها صریح نیست اگر گویند که حمل کردن کلام بر معنی صحیح
 در خیالی واجب است که خلاف معنی باطل از قابل ان کلام ظاهر و مشهور
 شده باشد شکی در این نیست که شماها صاحبان این عبارات را ملافا
 نکرده اید بلکه بعضی عبارات و فقرات را در کتب آنها ملاحظه نمود
 اگر در حمل کردن بر معنی صحیح این عبارات را که ظاهر آنها کفر صریح است اکتفا
 میکنید بملاحظه بعضی عبارات صحیح که در کتب این علمای مسطور است
 چرا در عبارات اکتفا نمیکنید با تخری که بزبان خود میگویم و از آنچه
 در دل دارم خبر میدهم و چگونه جانور میدانند ظن و اجتهاد خود را در
 مقابل نص که از من میشود و سوء ظن و اجتهاد خود را در عبارات
 من جاری نمایند و در الفاظ و عبارات غیر من بجز نمیکنید اینان نصی
 از جانب خدا و رسولش شما را سید که گوش بحرف میندازید و اهل
 مرا حمل بصحت نکنید و بظاهر کلام من بطن خود عمل نمایند و حال آنکه
 آنچه شما ظن میکنید ابد از کلام من ظاهر نیست اینان بفرموده خدا تعالی

این عبارت را در کتب
 علمای کلامی
 و فقهی
 و اصولی
 و منتهی
 کتب کلامی
 و فقهی
 و اصولی
 و منتهی
 کتب کلامی
 و فقهی
 و اصولی
 و منتهی

خدا بی‌غالی اطماعت لازم نیست که فرماید و لا تقولوا لمن اعطى البیت السلام
لیست مؤمناً و حال آنکه عفا بدست سلام و شرایط ایمان از من می‌پشتون
و خداوند عالم فرماید و لقد قالوا کلمة الکفر فکفروا بما قالوا یعنی
کسانی که کلمه کفر گفتند کافر شدند بسبب آنچه گفتند و گفتند نفرمود
که آنها بشک کلمه کفر نوشیدند بسبب نوشیدن کفر کافر شدند و از ظاهر
شیخ ابی‌امین بغایت می‌کنید ان شاء الله تعالی غفریت زکنتها من یاد
خواهید کرد و افوق من امری الى الله ان الله بصیر بالعباد یا ایها
النجباء طاعت نشدند و برافقوا او گوش ندادند و اجزار و
ایستگاریشان از فرود و خصومت و عنادشان شد نمود نه بحد
النجباء رفتند و نه بمقام بر رسیدن و فهمیدن مقصودش بر آمد
و بر اطراف و اکفاف عالم مکتوبها نوشیدند و نزد بزرگان و لایات
فرستادند که شیخ احمد عفا دشمن فاسد و کافر است و قلوب مردم را
می‌شویش نموده خلف را بشیعه عظیم انداختند و باینهمه اکفان کرده
جزو رابع شرح زیاده را بدست آورده نزد وزیر بغداد بردند که
و بعضی از مطاعن و معایب خلفا که در آن جزو اینرا ذکر شده بود نشان
دادند و آننجباء و حجة الله تعالی در همین جزو حکایت حسین بن فضال
ذکر نموده و می‌نویسد که در محضر منوکل ابیانی از او خوانده شده بود و من
اینجکا بنرا ذکر می‌کنم تا می‌توان بر فباحث و شناعت عمل آنها مطلع
شوند و بدانند که این علی بود که صدقه و مضرش نه تنها بر شیخ
مرحوم شامل و عابد میشد بلکه جمیع شیعه را باعث فساد و از
و صدقات بیشتر بود نفوذ بالله من شرور الانفس و خالفة الامین

بالجمله سپیدهاشم ثوبی البخاری در کتاب خود مستی بمعال الزلفی ذکر
 کرده که شبی متوکل نایبی از شب گذشتند دیک الجرن احضار نمود
 چون او از این معنی آگاه شد در نفس خود اندیشید که در چنین وقت
 متوکل او را احضار نکرده است مگر برای آنکه از فضايل امیر المؤمنین
 علیه السلام از او پرسد و هرگاه بعضی از فضايل را ذکر کند بعلت آن
 که با آل محمد صلی الله علیه و آله داشت و از بقتل رساند پس غسل
 و حنوط کرده و وصیت نمود نزد خلیفه رفت و زادید تنهائش
 و شمع در برابرش روشن چون داخل شد خلیفه او را نشاند و
 گفت ترا احضار نمودم که پرسم معنی این شعر را که تراست که مقصود
 چیست از اینکه گفته است صیحت جم بلا بل الصدر و ابیت منطوبا علی
 ان بحث هو ماطل فی رد و ان کنت یضیون صدک خبرده از آنچه اظهار
 داشتی کرده و از اظهار آن بهم هلاک داد گفت یا امیر المؤمنین هرگاه
 امان دهی تراست عرض خواهم کرد گفت امان دادم گفت در باطل و
 خیانتی این شعر را افشاد نموده ام که از عمر و ابی بکر برای الحسن علیه السلام
 رسید متوکل گفت چه میگوئی در حق یزید بن معاویه گفتیم او کافر
 بخس ملعون بود گفت هرگاه از کلام یزید بر کفری شاهدی ذکر
 نکنی سر ترا از تن دور کنم گفتیم چون سرمه مبارک چشمش را از تن
 یزید آوردند و این ابی را افشاد میکرد لبثا شیخی بیدر شد
 وقعه الخرج مع وقع الأسل لاجلوا و استخافوا فرجا ثم قالوا یزید
 لا فیل لست من خندق ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل لعبت
 هاشم فی المملک فلا خیر جاء ولا وحی نزل که در شعر آخر اشعار بر انکار

این شعر را
 در کتاب
 تاریخ
 طبرستان
 ذکر کرده
 اند

پنجم نموده از جانب خدا بودن نبوت و وحی و از انکار نموده منوکل
علیه اللعنه گفت نزد پدر من هب و طریقه را از که اخذ کرده و بقول
واعظاد که اعتماد و استناد نموده گفتیم بقول پدرش معاویه قابل و تابع
شده منوکل غضبناك شد گفت خدا بالای ترا عظیم کند معاویه کاتب
وحی و حال المؤمنین بود اگر شاهد از کلامش برگرفته خود بناوری
سپاست و نیک است مرا سزاوارتر خواهی بود گفتیم و فیئیک معاویه در حال
احضار بود زرش نزد و آمد و گفت یا معاویه بعد از تو من کن شوهر
اخیبار نکن معاویه بشکوی نگاه کرده از این پائرا انشاء نمود اِذَا مِتُّ
يَا أُمَّ الْحَمِيرِ فَأَنْجِي فَلَيْسَ لَنَا دُونَ الْمَاءِ نَدْوِيًا فَإِنْ كُنْتَ قَدْ أَخْبَرْتِ
عَمَّ بَعَثْنَا إِخَادِثُ لَوْ جَعَلَ الْقَلْبُ سَاهِيًا بِسِ مَنُوكِلٍ بَعْدَ أَنْ كُنْ
بِمَعَاوِيَةَ لَعَنَ كَرْدَ كُنْتِ وَأَبْنِ اعْظَادَ رَا از که اخذ نمود و بر راکه تابع شد
گفت با اعظاد عمر بن خطاب معظفند بود منوکل را غضب می شود
گفت مرا که از کلام او نیز شاهد ذکر کنی شیوع عقوبت من جوابی بود
گفتم عمر روز مشغول شرب خمر بود زرش حاضر شد او را در این عمل
او را منع کرده از خدا بترسانید عمر در جوابش گفت اَوَعَدَ الْبَحْرَانِ
بِشَرْبِ خَمْرٍ وَأَنْتَ هِيَ الْإِنْعَاءُ وَنَمْرٍ أَبَعَثْتُ مَجِئَةً كَثِيرًا حَدِيثُ خَرَّاقَةٍ
يَا أُمَّ عَمْرٍو منوکل رسید که استناد و اعتماد او بقول که بود گفتیم
بقول بی بکر قابل بود منوکل غضبناك شد و رکهای کردش را شست
و گفت از کلام او نیز بر این که گفتی شاهد ذکر کن گفتیم ای بکر روزگار
مبارک رمضان شراب بخورد زرش حاضر شده گفت یا ابی بکر خمر
رسول صلی الله علیه و آله خون آنکس را هدر فرموده اگر روزی جو

بخورد تا چدرسد شرب جمرای بکرد رجواش اشیا دکرد دعیبنا نصیحه
 يَا اُمَّ بَكْرٍ فَاِنَّ الْمَوْتَ نَفِثَ عَنْ هَيْئَامٍ وَنَفِثَ عَنْ اَيْبِكَ وَكَانَ قُرْبًا
 شَدِيدًا لِّبَايَرٍ فِي شُرْبِ الْمَذَامِ وَخَيْرُ نَايَرٍ كَبْشَةُ سَوْفَ مَحْيٍ وَكَيْفَ
 حَيَوُهُ اَسْأَلُ وَهَامِ الْاَهْلُ مَبْلَغِ الرَّحْمَةِ يَا نَارِكَ شَهْرُ الصَّيَا
 وَنَارِكَ كُلُّهَا اَوْحَى اِلَيْنَا مُحَمَّدٌ مِنْ خَارِيفِ الْكَلَامِ فَقُلْتُ لَّهِ بِمَنْعِي سِرًّا
 وَقُلْتُ لَّهِ بِمَنْعِي طَعَامِي وَلَكِنْ الْحَكِيمُ رَأَى جَمِيرًا فَالْجَمْرُ هَافًا هُنَّ فِي
 الْجِلَامِ چُون مَنوكل اینها را شنید امر کرد بکبد ره طلا باو دادند
 و مرخص کرد و او ساله بر کشت پس بنظر انصاف بنکرد و بعقل و بمنیر خود
 رجوع کیند که آبا احدک از اهل ایمان و صاچان اسلام و انصا روا
 میدارد که پنجنین چکائی با اهل سنت و جماعت نقل کند خصوصاً
 والی بغداد که قول و فعلش در هر مواده سار و جار بود و بمقتضا
 مذ هبشان واجب میدانیست که بگویند اینکلام از ازار و اهانت
 بنهایت برساند بلکه هتک حرمت و شتک دَم و هتک جرم و انواع آذ
 بر جمیع شیعه را بر خود لازم نماید با چنین علی غرض را سلام و سلمین
 و باعث عفویت اینفرقه محقه و رسیدن آنها بانواع بلبه است
 و حال آنکه شیعه را هنگام نفی است و تحمل باقیام بلبه و مأمورند
 که جزئیات احکام فرقه خود را از بیم آزار از مخالفین مسکون دارند
 چنانکه سوال کردند از جناب مولانا کاظم علیک السلام در مسئله
 مسیائیل حضرت پرده ها خیمه را فرود آورده و کسانی را که حاضر
 بودند بیرون فرموده حکم مسئله را بیان فرمود و امر فرمود ^{در خلوت} سائلان
 بر حفظ و گمان آن و فرمود که این حکم را سر الله بدانند از دیکرات



پیوشان پس در صورتیکه احوال و رفتار و احوال و صلوات الله علیهم
 چنین باشد و در حفظ و کتمان مسئله از مسائل حضرت اینگونه اهتمام
 فرمایند چگونگی و راست که شیخی در باره صحابه گفته شود تا چه رسد
 بانحرافها شیعیه و همان اوقات بود که والی بغداد خالوی شیخ اجل
 و عالم افضل شیخ موسی بن شیخ جعفر نعمة الله بغفرانه را بجهت نسبت
 افترا و تهمت که حیثی سهلتر از این افترا بود بقتل رسانید و
 و حال آنکه جناب شیخ موسی در نظر والی بغداد بغایت معزز و
 محترم بود پس در حالیکه محض افترای جزئی بدون ثبوت موجب
 قتل نفس باشد در صورتیکه در چنین کتابی چنین کلامی را خطه نماید
 و یقین حاصل کنند که فلان شخص قایل نیست اگر قتل و اسیر و غصب
 و دیگرگونه از پنهان و حق او و دیگران از والی بغداد صادر میشد
 چه جاهل است و که از ازارای مقاومت و معانیت بود الا ان بحول الله
 بدست و این از ادله و بعد از آن و در دیگر از شرح زبانه را که بعضی از تکر
 و تزویر خلفا و بیان بعضی مقامات جناب مولانا و سیدنا امیر المؤمنین
 علیه السلام مسطور بود از قبیل اینکه آنجناب خالق و رازق و مجی و مبین
 نشان داده بودند و حال آنکه میدانند که آنها در خلافت بلا فضل
 و لایست مآب ناسل دارند و البته این مقامات را در حق آنجناب معصوم
 و محمل نمیشوند و بر شبنم این اقوال طاف نمی آورند و سالیست
 گوینده آنها را اکفر و افسق می دانند و قتل نفس و سفک دم و
 نهیب حرم چنین کیس را بر خود واجب میدانند منظورشان از چنین
 عملی آن بود که از جناب شیخ مرحوم آثار و بقیه در دوزخین نگذارند

بلکه جمیع شیعه را بهلاکت اندازند چنانکه این نیز در دعوا حمل گفت
افلاونی و ما ثم پس چون شیخ مرحوم بر این معنی وقوف یافت از اینکه ضرر
و ثمر این حرکت شیعه غایب احوال کل شیعه خواهد بود هم و الم و کدور
و غم شد بد بر آنجناب غارض شد و هر ساعت و دقیقه انتظار
و هوع بلبه و حدوث فتنه و فساد را داشت تا اینکه امکان فرار و
مجال استیغراژند بدو علم و تکلیف الهیه اقتضا نمود که بسوختن اینجا
گرفت و در امان او آرام گیرد و امثالاً لا امر الله تعالی که فرمایند ففروا
الی الله بجانب خدا فرار نمود و قصد حج بیت الله کرد و از بیم شرارت
و فساد فرار عنه این امت بمولای خود سید شهادت صلوات الله
علیه نایبی یافتند نمود هنگامی که از حرم جد خود بیت الله فرار
کرد این شیخ بزرگوار اعلی الله مقامه و رفع فی الدارین اعلامه نیز از این
قوم ظالم منهدم شد با اهل و عیال و فرزندان و سایر متعلقات خود
روانه سفر کرد بد و آنچه اوضاع و اسباب داشت فروخت و قصد
چنین سفر صعبی نمود که با کبر سن و ضعف بنیه و عدم قوه تعاقب
شاق بود و مراد رد سینه این کیسان نهها و غریب بی نصیب و معین
بی یار و فرزند گذاشت که غیر حفظ و عنایت جنابا را ناصح ندانستم
چون آنجناب با اتفاق عیال خود بمنزل هدیه که سه منزل مدینه
مشرقه است رسید پیک حمت خدا نازل و بنید کجج الفلاح فابل
و او را بجوار رحمت خدا دعوت نمود پس ریج المشوقه اهتر از یافت و
آنجناب را بلفای حو مشفق کرد و ریج المسحبه و زیدن گرفت و او را بسند
روح خود پیچی داشت و ریج الماسبه حرکت یافت و دینی و مایهها را

از خاطرش بیرون کرد پس آنکه از این یاد داشتک بواد پی وسیع بازید
اورنگ انگال یافت و بموالی خود که نهایت آتالش بود پیوست و از
وازد و رت و مجتهدان بنای دینی بر سیت و بدو شیانی و اصل شد
که بایشان مانوس بود و با سخنانی فایز شد که او را از خود دور نکند و
از او دور نشوند و فرار ظاهری او بفرار حقیقی متصل و زیارت الله
ظاهر بی زیارت بیت المعمر و حقیقی مبتدئ کشت و بمحض وقوع این
فضیله خللی در کارها ظاهر شد که هیچ ندید که سدان نکند و رفت و
آشوبی بر پا کرد بدو بسبب آنکه از علما در آن سال وفات نمودند و شوکت
اسلام در هم شکست و مسلمانان در سکت کفازد لیل شدند و هلاک
نفوس کثیره و هلاک غرضهای محرمه بظهور رسید و یاد شاه روس بر
فمالک اسلام اسپیل یافت با آنکه او را هیچوقت بازای مقاومت سلاطین
اسلام نبود اکثری از بلاد روم مستخر پیاروس کرد بدو از کان بلاد
اسلام را منزله و بنای آنها را منهدم ساختند حتی نزدیک بود
که اسلام بکلی مضحک و اسلامیان بالمره میثناصل شوند تا حکمت قائم
خداوند سبحانه و تعالی برای مصالح عامه بر نداد که آن علاقه گرفته
سد این رخنه و دفع این فتن نمود و به سالهاست که مفسوز و مغلوب
و مطیع امر سلطان فرنگ هستند و بهین آشوب و فتنه و بر لزل خنده
اثر آن نزاع و جهاد بود که جمیع بلاد و عباد را فرا گرفت و در این زمان
قلیل هر چند مرتفع شده است ولی آثار آن بایست با بجمعه بعد از
وفات آنجناب اعلی الله مقامه اهل فتنه و فساد چنان گمان کردند
که آثارش مفقود و اخبارش مشرک و نورش محمود شد علی هذا

کتاب
دین

زبان قلیلی فریب دوسال ساکت شدند پیش می‌شاهد کردند
که مجدداً نور انجمنات ساطع و لامع و سناره سعد علومش مرتفع شد
باز باحوال سابق رجوع کردند و بعد تعرض و آزار این بند منکر
حقیر برآمدند و زبان طعن خود را بسو مرتب راز نمودند بی آنکه حتی ^{لیک}
داشته باشند جز اینکه مرتباً انجمن را ذکر می‌کنیم و فضایلش را بیشتر
می‌سازیم و تضییقاتش را در کس می‌گویم و فوائد و ایفات و انجمن را می‌سازیم
مرا پیغام دادند که ترک کن را می‌پرس که پیش گرفته در جواب ایشان گفتیم راهی
که گرفته‌ام معرفت خدا و اسماء الله و معرفت نبوه و ولایت مطلقه و
معرفت توحید و مراتب توحید و رفع شکوک و شبهه‌ها نیست که در توحید
وارد می‌شود هرگاه در این باب سخن گفتن باعث ضلال و گمراهی باشد
پس اسلام را سلام باید گفت در این صورت خلق برای چه موجود
و انبیا برای چه مبعوث شد اندامیر المؤمنین علیه السلام فرمود اول
الدین معرفت و کمال معرفت توحید و کمال توحید نفی الصفات
عنه شهادت کلی صفت آنها غیر الموصوف و شهادت کلی موصوف علی
أنه غیر الصفه و شهادت الصفه و الموصوف بالافیران و شهادت الا
بالحدیث الممتنع من الادل الممتنع من الحدیث فمن صفه فقد قرنه و من قرنه
فقد شأه و من شأه فقد جراه و من جراه فقد الحک فی جواب دادند
که این عملی نبود ران مباحثه می‌کنی آن حکمت است و حکما ضالون و
مضلون هستند در جواب ایشان گفتیم از چه چیز حکمت در ضلال هستند
لفظ حکمرا انکار دارد یا معنی آنرا اگر مقصود شما لفظ حکم نیست
سبحانه و تعالی در کتاب خود آنرا مدح نموده و فرموده است که تابع

الرُّسُلَ إِلَّا لِيُعَلِّمَ الْخَلْقَ الْحِكْمَةَ وَفَرَمُودَهُ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا
 مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَدَرِخَ صُ
 دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمَائِدُ وَلَقَدْ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ وَبَرَزَ
 فَرَمَائِدُ وَلَقَدْ آتَيْنَا الْقُرْآنَ الْحِكْمَةَ وَفَرَمَائِدُ وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ
 خَيْرًا كَثِيرًا وَامثال ابن ايات كبره وروايات غير عديده كه ذكر آنها
 موجب تطويل است و اگر از معنی حکمت آگاه دارید حکمت عبارت است
 از معرفت خدا و توحیدش و اموریکه متعلق بر معرفت از قبیل
 اسماء الله وصفات الله و افعال الله و آثار افعال الله که آن کینونیات
 خلایق و ذوات است و معرفت نفس است از حیثیت متجلی بودن آن
 بافضایل و خصایل نیکو و منزه بودنش از اوصاف مذمومه و معرفت
 سبایست الهیه و حدود شرعی است از قبیل عبادات و معاملات
 و عقود و ایقاعات و احکام کلام خدا بتعالی نیز دلالت دارد بر اینکه
 مقصود از حکمت غیر اینها نیست چنانکه فرماید وَلَا يَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا
 آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَلْحُومًا که اشاره فرموده است بر مراتب اربعه
 توحید و آنچه نیک متعلق بر آنست از قبیل اسماء و صفات و افعال و
 آثار چرا که اگر کسی خدا بتعالی را توصیف نکند در اسماء و افعال و آثار
 افعال آن بوضعی که شایسته جلال عظمت و کبرای است در حقیقت
 الله اخروی بر آخود اخذ نموده که در وصف کینونیتش ناقص است بعد از آن
 فرماید وَ قَضَى رَبُّكَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ اشاره بر توحید عبادت
 از آن پس فرماید وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا اشاره بر نبوت و ولا یست
 چرا که والدینی که خداوند عالم مقارن توحید عبادت خود ذکر

فرماید و وصف کند باینکه ایشان مرتبان هستند چربی و ولی
علیهما السلام شاید بود بدلیل اینکه فرموده اند انا و علی ابوا هذه
الامّة پس اشاره کرده است بر نبوة و ولایت و آنچه یک منعلقست
از قبیل صفات و احکام و مضافات و منسوبات آنها بعد از آن فرموده
اِنَّمَا بُنِيَ عَلَيْكَ الْكَرَامَةُ اَوَّلًا اِهْمَا اِلَى قَوْلِهِ وَلَا تَمِشْ فِي الْأَرْضِ
مَرَجًا اِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طَوْلًا كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ
عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا و جمیع این آیات ببنات در علم اخلاق و تزکیه
نفس از حکمت و احکام شرعیه نیز چنانکه بادی فی باطنی ظاهر میگردد
خارج از حکمت نیست پس بعد از بیان معرفت الله و صفات و اسماء و افعال
و آثار و نبی و ولی و مهدیست نفس فرماید ذَلِكَ ثُمَّ اَوْحَى اِلَيْكَ رَبُّكَ
مِنَ الْحِكْمَةِ و بر اصول خمس نیز که عبارتست از توحید و عدل و
نبوة و امامت و معاد حکمت اطلاق کرده اند چنانکه خداوند عالم
فرماید وَلَقَدْ اَنْبَاْنَا الْقَوْمَانَ الْحَكَمَةَ اِنْ اَشْكُرْ لِي وَلَوْ اِلِیَّ الدِّیَارُ و اِلَى الْمَصِيرِ
که شکر خدا اشاره بر توحید و عدلیست و والدین عبارت از نبی
و ولی است و اِلَى الْمَصِيرِ عبارت از معاد است آیا بحث و گفتگو
در بین مواد که خلقت عالم بر آن دانستن آنهاست چه بجا ملامت
وجه موجب خصوصیت و تائید و توثیق است اِلَّا اَنْ اَمْنًا بِاَيَاتِ رَبِّنَا
لَمَّا جَاءَنَا رَبَّنَا اَوْفِرْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوْفِنَا مُسْلِمِينَ پس اگر بعضی برخلاف
طریقه مسیقیه در حکمت غلو نموده اند و باعث اعراض و اکراه شده
اینست در این صورت از جمیع علوم اعراض باید نمود بجهت اینکه نیست
علی مکر اینکه اهل باطل در آن تکلم نموده اند خصوصاً علم فقه که علم

احکام شرعیة فرعیة بیشتر اهل باطل در این علم مدعت گذاشته اند
 از قبیل قیاس و رای و ایستادن و سایر امور مخترعه با وجود این
 هرگز ندیدیم که شما از آن علم اعراض نمائید و انکار و اگرایی داشته
 باشید و اگر گوئید که بحث و تشاغل در علم فقه بجهت تمیز حق از باطل
 و تشخیص غث از سمین است همین دلیل را بعبثه فاد رحمتی می گنیم
 که بجهت تمیز حق و باطل و تشخیص غث و سمین و فهم صحت و شتم در حکمت
 خوض نمودن واجب است پس بجهت دلیل بحث و تشاغل در حکمترا انکار
 مینماید و در علوم دیگر جایز میدانند فما لکه کیف تحکمون در حق
 گفتند که بحث و خوض در حکمت امر عظیمی است و خطا نمودن در آن
 باعث خلود جهنم میشود و در علوم دیگر خطا نمودن باعث خلود نار نیست
 گفتیم یا سبحان الله چون شما در حکمت خوض و غور نکرده اید چه میدانید
 حق و باطل آنرا و نیک و بد عفا بذا اهل حکمت را چه شناسید غالباً
 اتفاق افتد که شخص در کفر و زند فربوده باشد و کان کند که اهل
 توحید است و در اینحال با تزلزل و ضعف قلبی که دارد بر هر شبهه
 از شبهات مبطل مینماید و قول میرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ضاد و لیس
 می آید که فرماید قَمِیْ رِغْلَاعِ الْبُلَاعِ كُلُّ نَاعٍ عَمِلُوْنَ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ وَ قَوْلُ خُذْ
 وَادِ ارْتَمَتْ بِحَبْلِكَ جَسَامُ مُمْرٍ وَاِنْ يَقُولُوا السَّمْعُ لِقَوْلِهِمْ كَاثِبٌ خُذْ
 مَسْنَدٌ يَحْتَسِبُونَ كُلُّ حِجَّةٍ عَلَيْهِمْ هُمْ الْعَدُوْا فَخَذَرَهُمْ قَالَتْ لَهُمْ اَللّٰهُ اَتٰنِ
 يُؤْفَكُونَ پس چون قلبی را بصیرت نباشد و دلیل و بینه ساطعه و نور
 سراج لامعه نداشته باشد در دفع شبهات و اوردن مطمئن و منکر مینماید
 و نوارد شکوک و حصول شبهات را تا چنین قلم را منزلزل سازد

تا و اینکه آدم را از عقیده حق بیرون می آرند چنانکه از همه عالم منکر
سؤال نموده بودند از وجه تناقض که فیما بین فقره دعاست یا من هو
قَبْلُ كُلِّ شَيْءٍ و یا من هو بَعْدُ كُلِّ شَيْءٍ با ضرورتی که باید جنت و نار را
تا دام ملک الله ابد الابد بن لا نقاد طمانا ولا اضمحلال باقی دانست
در صوریکه جنت و نار را آخر وقتانی فایل نباشیم چگونه خداست
باقی بعد فناء کُلِّ شَيْءٍ می توانیم گفت در جواب گفته بود که آنچه از قواعد
لغویه استنباط میشود تا من عام الا و قد خص یعنی حکم عامی نیست
که تخصیص نیابد در این صورت رفع تناقض اینطور میشود که خدا بعد
از جمیع اشیاست مگر جنت و نار نظر کن بر این قول باطل و جواب
هنا بل اگر این عالم خوض کرده میبود در معرفت الله چنانکه خداوند
سبحانه امر و تکلیف فرموده او معرفت توحید میداشت و اشار
نفرید و بجزید را میداشت البته می فهمید که خداوند جل شانه را
احوال متفاوت و متغیر نیست و او را جبهی نیست وجهه قبلت
او عین بعدیت است و او قبل است در عین بعد بودش و او
در عین آخر بودش و نزد یکست در عین دوریش و شب و اضاف
با و زاه ندارد و مختلف نمیشود حالات او و متغیر نمیشود صفات او
و متفاوت نیست نسبت او قبل از خلق و بعد از خلق و امکان
در جنت فدیم مذکور نیست سبحانه و تعالی عما یصفون علوا
کیبرا و اگر انعام بصیرت و خبر از قول صادق علیه السلام داشت
که ثقه الاسلام روایت کرده که فرمايد ان الله خلو من خلفه و خلقه
خلو منه و اگر آگاه بود از آنچه صدوق علیه السلام در توحید از خطبه

رضا علیه السلام نقل کند که در مجلس نامون فرمود کلماتی مخلوق
 بمنفع فی خالفه هرگز امثال این لغو و بالجلیل که منشأش منفعه است
 و بخیر و معرفه الله است از او صادر نمیشد و میدانست که غفلت
 و لهاون باعث افتادن بر چنین مهالک است و هم چنین سوال کردند
 از عالمی دیگر که ادعا علم و ریاست داشت که رسول صلی الله علیه و آله
 هنگام شب مغرب فرمود چگونه نماز ظهر را دانمود و نماز ظهر را بدو
 وقت بودن شهر در نصف النهار دانمود بعد از بهت و تحیر و نظر
 و فکر بسیار جواب داد که جنتا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 نماز ظهر را دانمودند سائل پرسید چگونه ترك نمود نماز رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم نافضا گذارد گفت که نماز قضای شخص دیگر را
 آنحضرت نبأ آنرا فرمودند ببینید اینچنین عالم بمعرفت که بجهت
 از معرفت الله و کیفیت آثار خلقت او بی بهره است که برای خود روا
 نمیدارد که بگوید نمیدانم و نفس خود چنین مهالک می اندازد و این
 گونه جوابهای رکبک باطل میگوید هم چنین بعضی علماء در بعضی مسائل
 خود ذکر کرده اند که آن الله ليس مكان والا لما راج الفاروزات یعنی خدا
 مکانی نیست و گرنه لازم می آید که با فاروزات نمازج باشد چرا که اگر
 خدا را مکان می بود میبایست که هیچ مکانی از او خالی نباشد
 و لازم می آید که العباد بالله فاروزات نیز از خدا جاننا شد چون
 این متراجح صحیح نیست پس خدا را مکانی نیست اینک لازم صریح است
 در جمیع چراکه متراجح صفت اجتنام است بالجملة از این نوع لغو و
 بالجلیل بسیار است که بجهت غور نکردن در معرفت الله و معارف آثار



خود از ایشان با این علوم از بعضی صادر میشود و همیشه مختبرند و
 جاهل و مبہوت و کاهل و در امثال این شکوک و شبهات که وارد
 میشوند جواب میدهند که ما را معرفت عوام و معرفت اجمالی است
 کافی است و خوض و تعمیق در تفصیل معرفت الله و گفتگو و ادراک
 اینگونه مسائل جایز نیست مرد جواب آنها گفتیم بلی اگر معرفت اجمالی
 صحیح باشد بحقیقتی که هرگاه بمقام تفصیل آن در آیند منزلت و
 متغیر نشود همین قدر کفایت میکند که صاحب این معرفت مثلی
 از مسلمین و مؤمنی است از مؤمنین و لکن علما و فقهاء و رؤسا است
 عموماً منفق اند بر اینکه عالم را واجب است که بمقام صیل علم و حکمت و کلام
 و معرفت چنانچه اشیاء و تفصیل شبها و راه شبهای که وارد میشود
 معرفت و وقوف داشته باشد تا قادر بوده باشد دفع آشکوک
 و شبهات و مفاسد خیالات که اهل اسلام را دروید و مبد و متکا
 و بلیسات ابلیس را بداند و از مواقع شبهات آگاه باشد چرا که ابلیس را
 در این شبهات جهات بدشمار است و منحصر بر جهتی نیست که غا
 ستان نماید بلکه با نحاء مختلفه و علوم غریبه راه اغوا و اضلال
 برای ابلیس هست گاهی از علم هندسه و گاهی از علم طلسمات و تنجیم
 علم حروف و غیر این علوم پس لا بد است که عالم حکیم کامل جامع بوده
 باشد و اینجهات متفرقه و مواقع مختلفه را بداند و او را بصیرت و وقوف
 باشد که در دفع هیچیک از این شبهات و برباطال شکوک اهل حق
 و دفع حجت‌های که درین دین قوییم درد عظیم و حجاب عظیمی است قادر بود
 باشد پس بحصیل این مقام واجب کفایت است و واجب کفایتی است

که جمیع مکلفین بر آن مکلف بوده باشند تا وقتی که یکی از آنها بدان قیام
نمایند تا از دیگران ساقط گردد پیش بر جمیع مکلفین واجب است که بذل
و جهد و لای در تحصیل حکمت و کلام و معارف الهیه بقدر کفایت
بعمل آورند و خلوی کثیری اشتغال ورزند تا اینکه بکفایت و نظر از ایشان
بمرتبه کمال رسد چنانکه بحث خدا با وفا هم تواند بود و بر خلوی خدا تا
انعام ظاهر تواند شد بنا بر این علم حکمت نیز از قبیل فقه است که آنرا واجب
گفته اند و اینست قول حلبی که بر وجوب عینی آن قایلند و در موردی
و بر تقلید اکتفا کرده اند پیش بحد دلیل بحث و اشتغال در یکی از این دو
واجب گفتار واجب کرده بحث و اشتغال واجب گفته اند دیگر از جمیع
میکنند تا اینکه متفق هستند که هر دو واجب گفتاری هستند و گفته اند
که معرفت اجتهاد چنانکه در اصول درین کفایت همچنان تقلید در
فروع کفایت میکند پس چرا بر خلوی لازم دانسته اند که در تحصیل فروع
بحث و خوض نمایند و از تحصیل معارف الهیه و عقاید اصولیه اجتناب
کنند اما بحث و اشتغال در فروع لازم نیست و در اصول نیست از آنکه
الافیه صریحاً مثل مشهور زباده الفروع علی الاصل درین زباده مشهور
میشود و اینکه اصل ثابت حاصل نشد چگونه فروع بر آن منفع می گردد
ثبت العرش ته انقش قطع نظر از اینها تا نیز مثل بعض حکمتین در معارف
الهیه و حقایق ربانیه و معرفت افعال و آثار و اسماء و صفات معرفت
نبوه و ولایت محض دلالت عقل اعم از اینکه مطابق شرع باشد یا نه
تکلم نمی کنیم اگر چه در نظر شما نیز همین دلیل کافیست و بحد الله تعالی تا این
طرفه را پیش نهاد خود نکرده سالک این سالک نبودیم بلکه

ثغابت میکنیم اولاً دلالت عقلی ما بنا بر ملاحظه منتهایم دلالت آنکه
 محکماً بر آنچه عقل بر آن دلالت دارد ثالثاً نظر میکنیم بر دلالت سنت
 سنیه باینچه آیات محکماً مطابقه دلالتی با عقل بر آن دال است
 رابعاً ملاحظه منتهایم بقاعده مذکوره و مقابله آن باینچه دلالت ملا
 هنرگاه اینست دلالت مخالف مذکور شد آنها را ترک میکنیم بدلیل
 اینکه مذکور شد و ثابت نمیدانیم خامساً پس از ملاحظه اینها
 نظر میکنیم باینکه در آفاق و انفس هونداست بدلیل قول خدا
 سُبْحَانَهُمُ اَيُّهَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ بَيَّنَّ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ وَ بَعْدَ اِزْ
 همة این ملاحظه ها حکم بر حقیقت آن مسئله و قطعیه آن می کنیم چرا
 که میراثی غیر این وجهی حسیخانه و تعبیر برای ما قرار نداده و قیاس که هم این
 وجه در مسئله مطابق نمودند با لازم می آید که او را حجت دانیم یا خدایند
 عالم را معقول و مصلح خوانیم خاشاه تم خاشاه پس زمانیکه در معارف و
 عقاید بملاحظه این وجه سخن گوئیم از کد این ضلالت و محذور
 بترسیم و چرا حق واضح و طریق بجز آنکه کنیم فماذا بعد الحق الا الضلال
 اما من ان ترك الحق پس جواب دادند که بحثی در این نداریم که ثوارانهمو
 نداریم و تکلم منتهایی و بی اعتراض که نداریم این است که تو مسلک شیخ را
 سالک و علوم او را حامل و مالکی که هم طریق و مسلک او چه عیب
 و قصور دارد آیا غلک اسلام که مدد و نقص و ابرام با آنها بود بر جلال
 و ثبات و فضیل و اسع و نور ساطع و علم غریب و شاهد و فایز بود
 و در نصیب او از جمیع علمای شیعه اجماع منعقد شد پس اگر
 پیرو او کنیم و شهادت این علمای اعلام را در حق او بپذیریم کد این



محدود بر مری لازم می آید قطع نظر از اینکه خود نیز بمحض طلب هدایت و از
از ضلالت و غوایت بدل چند دانی در تفحص خال او کردم و حال
آنکه منظور از طلب رستگاری و جبهوی صراط مستقیم و هیچ فواید
نداشتم و طامع منافع و جامع زخارف دنیا بی نبودی و از آنجاست
شبها و روزها که در سفر و حضر معاش و مسافر بودم بهیچ وجه از
مفوله منتفع نشدم و ندیدم که از آنجناب بجز عجایب آثار و نوادر
اخبار علما و عملا آشکار شود و دلایل و اصحات و برهانهای بخت
در حقیت و وثافت آنجناب از جانب رب البیّنات و ائمه سادات
علیهم السلام بر من ظاهر گردید باین احوال چه باعث شده که از طرف
او عدول کنم و شهادت علما اعلام و فضلاء فی فحاراد حق او مقبول
ندارم از دو حال خالی نیست یا من مقلد تابعم یا محقق عالم در حق
اولی آنست که جمیع علما اسلام را با وجود جلالت قدر و غرارت علم
و ریاست غایت و سلطنت حقّه ایشان مقلد و تابع شوم نه شخص
واحد بر آنکه بر این علوم عالم و از این رسوم واقف نیست و در حق
چنین عالمی قدم نرزد و بر اضطلاحات و معرفت بهم نرسانیده
پس کدامین اعتراض چنین کسی بر من وارد است که بهیچ وجه از این علوم
آگاه نیست اگر چه در عالم فقه بسی بصیر بوده باشد و حال آنکه پدر
مرحومش نعمت الله بر خسته بغایت انصاف و بموافقات علم و اقله
و اوریع از او بود با وجود این از فهم کلام این عالم ربانی بجز خود معرفت
اند پس تقلید این علما اعلام از تقلید شخص واحد اولی و اجوی است
و تبعیت فضلاء فحارم از تقلید عوام کالانعام اشباه بهم نه است

و در صورت ثانی که خود محض نصیر بوده باشم و مکلف بفهمم خود باشم
از فهم خود شماها را آگاه سازم که من محبت آنجناب را در ضمیر خود ذخیره
کرده و متابعت او را بر خود لازم شمرده‌ام تا روزی که بوم افتقار من است
بر خدا و بس و از خدا مسئلت میکنم که مرا با او محشور فرماید و بکرامت او
و شفاعت بنی او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بر من نصیب کند
پس هرگاه دلیل و برهان غیر آنچه من گفتم در پیش خود دارید که بسبب آن
از طریق آنجناب عدول باید نمود همانا بر شما نگم آن گفتم ضار فین
جواب دادند که اینعلما مطلع نشدند بر آنچه نامی فهمیم و بر آنها ظاهر شد
آنچه بر ما ظاهر میشود و ظرافت احوال گذشتگان مکلف نیستیم گفتیم که
کلام شما بعینه مثل قول گذشتگان پیشین است که بریدای سیرلی از
ایشان پرسید که رسول صلی الله علیه و آله علی ابن ابیطالب علیه
السلام را بخلافت نصب فرمود چه باعث شد که شما از فرموده او بگویند
و بر این محافه عدول نمودید گفتند که ما حاضر بودیم و لو غایب الشاهد
برای ظاهر آنرا غایب و حال آنکه بخدا سیو کند بخورم که همین عبارات
که آنها را در غایبها شنید و در معانی آن ترخرفاتی چند ذکر میکنند
از آنکه آنجناب علی الله مقامه از احیای بیرون آید و منوجه عجم شود
در رسایل و کتب شان مذکور و مستطوره و کتب شان بحد الله مشهور
بود و این عبارات و امثال آنها بر نظر همه علما مکرر آید و قطع نظر
از اینکه ذکر کردیم که اینعلما بکار جمیع این عبارات را ملاحظه نمودند و
آنها را دلیل نیافتند بدینچه اینها نسبت میدهند از ترخفات و برهانا
میگوئیم که علما فرفه محقق و رؤسا اسلام قبل از جناب سید محمد تقی

الكلمه و مطابق القول بودند بر جلالت مقام و ثبات كلام انجمن
و منكرى در میان نبود و جناب رسول الله صلى الله عليه وآله
فرمايد لا تزال طائفة من امة على الحق حتى تقوم الساعة ^{كرويه} يعنى از امت
من در امرى كه اتفاق نمودند بخرج نخواهد بود تا وقتيكه قيامت
برپا شود پس در جلالت شان انجمن اتفاق علمالامحاله بر حق بودن
بر باطل و الا بر حقيقت جان و بعا واجب ميشد كه فساد احوال و بطلان
افعال و زنا بر علم المكشوف و ظاهر نشان علمائى اسلام بر باطل اتفاق
نكرده باشند و بر فرض تسليم اگر چه محالست سلبنا كه جميع علمائى
كه مزار اسلام بر آنهاست در باطل متفق ميشد باشند از ایشان
پرسيدم كه چه خير است آنچه كه از عقايد انجمن فاسد و از قول
باطل دانسته اند كهسند چهار عبارتست در چهار مطالب از انجمله
عبارت نيت در ذكر معراج كه دلالت ميكند بر اينكه بنى صلى الله
عليه وآله هر عنصر براى عناصر وجودش در مكان آن عنصر
بينداخت عنصر ناز برادر ذكره ناز و هوا برادر ذكره آن و فائى و برادر
در ذكره هريك از آنها با اينكه مىروند هب صعود انجمن است با
او و از انجمله عبارت نيت در معاد دلالت ميكند بر اينكه عناصر بدن
هر يكى بمرکز خود ملحق ميشود و بمرعود نميكند با اينكه ضرورت اسلام
قابل بود نيت برعود بدن جسم او و از انجمله عبارت نيت در علم دلالت
ميكند بر اينكه خداوند سبحان را در علميت علم حاد و علم قدير
و شك نيت را اينكه حاد نبود و بعد وجود شد پس لازم آمد علم
خدا متحد حادث بوده و فنى باشد كه خدا در آنوقت عالم نبوده باشد

واز آنجمله عبار نیست لالت میکنند بر اینکه امام علی علیه السلام فعل
 استنباط و در این صورت بالانتم می آید مستقل بودن امام در فعل
 و احداث و ایجاد با اینکه امر ایجاد بر او موقوف شده باشد بنا بر ضرورت
 اسلام هر دو باطل است پیش شیخ در این چهار مسئله با ضرورت اسلام
 مخالفت کرده است لهذا صحیح نیست متابعت او و جابر نیست ^{بوی} حج
 او و از اینجه است که ما را از متابعت و شیعه مطالب و نهی میکنم در
 جواب ایشان گفتیم آری همین عبارتها نبود که در وقت حیات آنجناب نیز
 انکار کردند و آنجناب خود نیز صحت این عبارتها را بنا بر معنی که شما کرده
 انکار کرد و از شما خواهش نمود که این عبارتها را نزد مرجع حاضر آرید تا آنها
 بر شما بفهمانم و تفسیر قول خود را بر شما بگویم اما شما بنمودید که قول او
 قبول نکرده در انکار خود اصرار کردید و با چه حجتی بر شما بایستی گذاشت
 و چگونه معارضه میکنند بانصر و نمیدانند که علمای اصطلاحی آن
 که فهمیده نمیشود مگر از طریق آنها لا مشاعری اصطلاح و نمیدانند
 که کلام از اجاز میکنند با وجه چند از اقسام مجازات و استعارات
 و تشبیهات و کنایات و اقسام اصطلاحات و اجزاء کلام از قبیل اناک
 اعنی فاشمعی یا جاره و حضرت صادق علیه السلام فرماید ای اتکلم
 بکلمه و اربد منها احد و سبعین وجهها لیکل منها المخرج و ایشان
 کلام خود را بهر نحو بگویند بخواهند مضروب بگویند و نکذیب کرده نمیشود چنانکه
 ابوهم علی علیه السلام نظر نظره فی الجوم فقال ای سقیم و حال آنکه سقیم نبود
 و دروغ هم نکفت و نیز حضرت ابوهم گفت بل فعله کبر هم و حال آنکه
 خودش بنا بر آن شکسته بود و دروغ نیز نکفت پیش و قبیله کلام این احوال را

داشته باشد چگونه میتوان حکم نمود از اعتبار با وجود اجتماع مسلمین
 و ضرورت مذمت و دین و نص کتاب مبین که لا غیره بالکتاب و
 بالعبارة بلکه صریح قول ظاهر اعتبار دارد که احتمال خلاف مراد
 عرفا نبوده باشد اما وقتی که در حق منکلی احتمال این دهند که از کلا
 خلاف ظاهر را ازاده کرده و خودش نیز چنین ادعا نماید که مرادش
 خلاف ظاهر است واجب آید که او را مصدق دانست و با او مخالفت
 ننماید چرا که او خود بر مراد و مقصود خویش اعراف و ابصار است آنچه
 رسد بر عبارت چنانکه مکرراً گفته شد که اجتماع مسلمین معتقد
 اینست که کتاب مناط اعتبار نیست در وقتی که کتاب بخلاف آن
 تصریح نماید پس چه برهانی اقامه میکنید و کدامین دلیل شما این را
 برهم مینهد و چه حجت و بیان ذکر میکنید در روز محشر و فرغ اکبر و
 که سوال کند از شما خدا و رسولش و چه میگوید و قیامت که رسول صلی
 الله علیه و آله که چرامر تکب خلاف شدید و حال آنکه شما خدا را
 الام بودید و چه میکنید در جواب امیر المؤمنین علیه السلام و قیامت
 از شما پرسد در روزی که او حامل اللو است که الله اذن لکم ان علی الله
 تَفَرُّونَ وَ يَأْتِيَهُمُ الْقَوْلُ مِنَ اللهِ وَ فَاِذَا مَرُّوا بِهِمُ اللَّهُ مُدَوِّعًا عَنْ عِمَامَةِ اللهِ
 وَ لَا يَخْشَوُ النَّاسَ شَيْئًا اَنَّهُمْ وَ لَا يَخْشَوْنَ فِي الْاَرْضِ مُسِيْدِيْنَ بَقِيَتْ اَللَّهُ
 خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ وَ لَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ مِرْطَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصْلَحُونَ
 عَنِ السَّبِيلِ وَ تَحْسَبُونَ اَنكُمْ مُّقْدِرُونَ بِالْجَمْلِ اِنْ كَلَامُ وَ بَيَانُ نَامِ اَشْرَارِ
 سود بخشد و اصرار نمودند در انکاری که بودند از امر آنکه نه
 از روی جهل و علم و فهم و خبرت بود ثانی عطف لخصل بن سبیل الله

در کتاب

وَبَدَّعَ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ زَانٍ يَسْأَلُ جَمْعَ كَرْدَنَدُو مَجْمَعِي سَاخَنَدُو رُو
جمعه اول شهر رجب مجلس منعقد نمودند و خاوند بسیار چندین
مرا از نفر در آنجا جمع شد که احدی از ایشان مرا مصدق بنمود و مرا
در چناناوم صعب پختان مجلس عظیم اجتنار نمودند رؤسای اشیاء
گروه گروه بان محضر جمع میگردیدند و من در آن میان واحد فرید
بودم وَجَاءَ الْقَوْمُ بِهَرَعُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُهُورًا بَلَى اَزَانَقُومِ دَرِهَمَانِ
بجلس بکوش فرگفت اِنَّ الْمَلَأَءُ بَا تَمِرُونَ لَيَقْتُلُوْكَ فَاَخْرِجْ اِلَيْكَ مَرَاتِنَ
و حال آنکه مرا از آن وز طره بحال خروج بنمود و آنقوم با اسلحه و آلات
حرب بمن پیچیده بودند و مرا احاطه نمودند چنانکه در حضور اقام
عصن بجها دادند کندی پس چون فرار و آرام گرفته نشستند از ایشان
سؤال نمودم که سبب این اجتماع و باعث این غوغا چیست آیا از من خالفتی
و غریزه بد و شهنیده اید یا منافق دین و من بهی سر زده آ که برای
اثبات آن اجتماع نموده اید یا حد شرعی بمن جاری نمایند گفتند نه
گفتم پس باعث غوغا و اجتماع چیست گفتند میخواهیم بغض عبارت
شیخ را از تو برسیم و کفر آنرا بر تو ثابت کنیم گفتم چرا در روز اول که خود
از شما خواهرش نمود این سؤال را نکردید تا بر شما بیان نکند حال که
چندین فصیح و شتابان ظاهر ظاهر ساخته کوششهای مردم را از لغو و
باطل پر نموده اید و آنجناب از دنیا انتقال یافته و حضور ندارد
که مکنون قلب خود را بر شما بیان کند باین مقام آمده الان و
فَدَعَصْتُمْ قَبْلَ اِيَّا ضَلَالَتٍ دِيكُورِي چه ضرر با حوال شما دارد اگر
شما هدایت یافته اید گفتند ناچار باین عبارت آنها نظر باید کرد و انرا د

ما را جواب باید گفت گفتیم اهل باطل از کد شکنان بسیار بودند آنرا
 عبارت ایشان هم چنین رفتار نمودید که در این مقام اضرا می کنند
 گفتند در این باب نیست که شیخ اجمعی تابع و معتقدند و با پنجه ^{لش} بنا
 می افشند گفتیم هم چنین کد شکنان را تابعین و معتقدین و مریدین بودند
 که با اعتقاد باطل معتدای خود معتقد و مقالات و عقاید باطله را
 مشتمل بر می نمودند اگر شما را باحوال آنها معرفی نیست من با شما هم و
 بعبارت آنها و کتبهم بر شما معرفی کنم آیا آنها را احضار کرده فساد اعتقاد
 ثابت کردید یا بعبارت شیخ مرحوم و اتباع آن پر دازید گفتند نه آن
 بیان این عبارت چاره نیست گفتیم اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ بنا
 آنچه دارند شرعیان بها ساقی که مضمون آنها گفته شد اظهار نمودند
 و حال آنکه این عبارت را قبل بر این شرح و مضامین آنها را توضیح و
 تفسیر کرده بودیم و اینها عبارت را که مطابق ضرورت اسلام و مقالات کتاب
 و سنت است و آن رساله را بکشف الحق سیمتی نموده ام و در آن رساله بنا
 مقاله را بنیاد صاحب حجتی را برهانی فرو نگذاشته ام و آن رساله کا شمر
 در رابعه آنها را شمه ها را دارد بلکه بلکه نیست که از آن خالی باشد پس
 این رساله با آن بیان نام وانی و شرح عام شافی ایشان را سود نکرد عبارت
 از آن شیخ بزرگوار اظهار کردند که صورت آن اینست از الجسد العنصر
 لا يعود از من پرسیدند که این عبارت کفر است نه گفته بنا بر آنچه من از این
 عبارت فهمم خدا را گواه می گیرم که در این عبارت کفر و زندان نیست
 و لکن شما بحسب لغت بنا بر گفته صاحب مؤید و محتاج و مجمع البحرین
 غیر از تلاشی که نزد حکام است و نیست مرا خبر دهید که چه است از این

ذکر کرده اند گفتند بندگانیم گفت سبحان الله چون شما معنی جسد را نمی
 دانید و از اطلاعات اهل لغت آگاه نیستید چگونه این عبارت را ترا
 بلکه جسد را معنی بوده باشد که اگر بعد از آن فایده شود کفر گفت
 باشند گفتند مقصود ما فهم عوام است گفت اهل لغت کجا و فهم
 عوام کجا دوباره مکرر کردید که منظور ما فهم عوام و فهم حضار است
 واحدی از ایشان نصیب نبوی و امداد من نکرد و نگفت که فهم عوام را در
 چنین مقام چه دخلیت و اگر هر چه که عوام فهم آن نکند کفر بوده
 باشد لازم می آید که جمیع کتب علما باطل باشد و دین شکنی نیست
 که بقال و خطابت عبارت شرح لغت را نمی فهمند و مسئله امر این است
 می دانند و نمی فهمند که امری نیستی نهی از ضد خاص یا عام می کنند
 آباد را این صورت می توانند که حکم بطلان این میسائل نمایند فهدا خرف
 اتسع على الرافع پس چون قلت انصاف و شدت جور و اغتیاف
 ایشان را ملاحظه نمودم گفتم چه تکلیفی بر من دارید گفتند میخواهیم که نو
 نویسی که این عبارات کفر است پس نوشتیم که این عبارات در صورتیکه
 بیانی نداشته باشند و مقدمات و مؤخراتی نداشته باشند و اگر
 از اول یا وسط یا آخر آنها چیزی حذف نشده باشد بر حسب فهم عوام
 الناس کفر است چنانکه قول تعالی یا الله مغلوله و وجهی بود ما
 الی ربها ناظره و شکنی نیست در اینکه اینها و امثال اینها بحسب
 عوام کفر است چرا که خدا را دست و رو نیست و عبارات دیگر
 اظهار کردند که بعضی آنها محرف بود و بعضی دیگر را نتوانسته بودند
 صحیح بخوانند و مقصودشان این بود که من صحیح آنرا بنویسم پس چنین بود

که مرجع قول آنست که این کلام منشیایه نصیب شرا از گوینده اش ناپرسید
 چنانکه آیات قرآنی و اخبار نبویه و الولا ئیه نیز بهمین صورت
 وَ لَا اَعْنَبُ اَرْبَابَ الْفِرْعَوْنِ بِالْحِلْجَةِ چون از من یا یوس شدند و مراد
 خود نویسدند و الحمد لله عاجز مانند اند از اینکه خبر از ارباب حیل
 بر من ثابت کنند پس گفتند ما میخواهیم که تواجتهای خود را نزد ما
 ثابت کنی چون کلام ایشان باین مقام گشت بدست صاحب مخیر گشت
 قَدْ بَيَّنَّ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ شَمَانًا حَالٌ دَرْفِيسًا دَعْفِيَةً وَ تَحَالَفَتْ
 اَوْ بَاخِرٌ وَ رَدَّيْنِ غَاجَةً مَبْكِرَةً بِدَحَالِ كَهْ مَقَايِ اَعْنَادٍ اَوْ بَرَا ثَابِتٍ
 شد میخواهند تواجتهای خود را بر شما ثابت نمایند پس اگر در اثبات التماس
 اجلاس و اخضار ناس و اجبست شماها که دعوت تواجتهای میکنند
 کدامین محضر و کدام اجلاس ثابت نموده اند تا ما هم فالین را اختیار کنیم
 که با شماها نشیند تواجتهای خود را ثابت کند معلومست قصد
 شماها غیر راه خداست پس در این حالت اذان ظهر خوانده شد و
 نماز برخواستیم مجلس منفرشت فَعَلِبُوا اَمْنَانِكَ وَ اَنْفَلَبُوا اَمْنَانِكَ
 وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و از سر عناد و قلت تضاف اصل آن مجلس
 رویای آنها جمعا یا مال حروف زنان شده اند مگر یکی که آنها
 داخل انبلاع و اذ ناب بود و قابلیت سؤال و جواب و مکالمه و خطا
 نداشت باینها هم گفتند که ده تواجتهای و فیناد را میشتعل میفودند
 و خداوند سیخانه فساد آنها را دفع میفرمود کَلَامًا اَوْ فَلَوْ اَنَارَ الْخَرَجَ
 اَطْفَاها اللَّهُ وَ لَسَعُوزَ فِي الْأَرْضِ فَيَا دَاوَالله لَا يَحِبُّ الْمُتْسِدِينَ
 بعد از آن دفعه دیگر خلیفه اجماعی مبارک حضرت عباس را خواندند

در این مجلس

و علمها برداشتند و اجامروا و با شرا جمع نمودند که مرا اخراج بلد نمایند
بی آنکه جریمه داشته باشیم و بقصیر از من ضار شده باشد با اینکه
خداوند عالم مکر آنها را کالو که خودشان نمود و از رسیدن مقصود
خود محروم و خائب و خاسر نمایند بالجمله از بن قبیل افعال و اعمالشان
بشمار نیست که اوقات کرامت را از اینست که صرف ذکر آنها شود
اولی آنکه از ذکر این منحرقات و نثر هاب بگذریم و از شینایع اعمالشان
زیاده بر این نیشیم **وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانِ** بعد از آنکه خطیب
و امرا عجب اشنع قصه اهل نجف بود که سنا بجا رسیدند و آتش
ملامت و اعتراض میکردند و میگفتند که در شرعنا حمد تیر و طهر
محمد تیر صلوات الله علیه جاری شده است که محض ملاحظه بعض
عباراتی که صاحبش ادغام میکند مرادش غیر آنچه نیست که از ظاهر
ان عبارت معلوم میشود چنین فتنه عظیم و فساد و جرم بمیان مردم
پندارید و شکی در این نیست که هر متکلم از کلام خودش مراد
که اراده نماید مصدق نیست و عبارت و کلمات اثری نیست مگر
و فتی که قراین دلالت کند بر اینکه مراد متکلم همان مفهوم ظاهر است
و الا جائز نیست که بر ظاهر تعویل کرده شود خاصه وقتی که قایل آن تصحیح
کند بر مراد خودش و انکار نماید آنچه را که غیر از کلامش منبهمد خصوصاً
جایی که غیر چنان کسی باشد که اهل بیت بر فهم مراد آن ندانند باشد
بالجمله محض غایت بر حق از بن قبیل بر مخالفین با طعن و دق داشتند
بلکه بعضی اوقات جناب سید مهدی را بر هجنان سودا نیست میدادند
تا اینکه گوردید آنچه گوردید کارها که من ذکر میکنم فطن شرا و لاشئیل الحجز

از اوقات رساله در علم اخلاق و تهذیب نفس و بعضی از حکما که عند
 مؤمنانست و ادا داشت در اقوال و حرکات و سیار احوال با آنهاست
 بوده باشد منجبت کرده بودم بدینست ایشان افشاده بود و در آن
 رساله عبارت یافته اند که آن نیست و اعراض عن کتب القوم لا یتما^{لعل}
 العناء و اینکه این عبارت را در اینند نفیر و صیغه و شهنش و زفر
 کشیدند و از این عبارت چنان فهمیدند که مراجه نهاد و تقلید
 و کتاب و سنن را انکار می نمایند و طریقه مجتهدین را باطل میدانند و
 مذهب تازه اختراع کرده ام همین عبارت را در اینست او بر فساد کرده
 میان مردم شایع نمودند و قلوب نا سراسیمه و التباس انداختند
 تا اینکه قلوب مردم مشتوش و بیاطل نایل شد با وجود اینکه یکماه
 قبل از این مقدمه در مشهد حسین علیه السلام با آنها کمال الفت
 و محبت نشینیم و با آنها است انس و مودت برخواستیم از آن پس که مرا^{جست}
 نجف اشرف نمودند در موسم زیارت مولود این عمل را کردند بعد از آن
 میگوئی با و نوشتم و اشاره کردم بر اینکه او سابقا انکس را که پیش
 از او منکر بود منع میکرد و حال خود با آن حالت رجوع نموده است
 و بهیچ جوابی نفرستاد بالکلیه اظهار عراض و انکار کردند بعد^{از آن}
 من آنکلمات سابق و لاحق آنها را شرحی نوشتم و مراد خود را بیان کردم
 و ذکر کردم بطوریکه سبب وحیث او نشود و بیان کردم حقیقه عبارت^{است}
 و شرح آنرا با صریح بجز بن لفظی از الفاظ اشاره الثانی بر آن نکرده
 ملاحظه و نظری نمود و جوابی بمن نداد و ندانستم که در این مقام کدام
 قاعده را جاری کرد و بکدام شریعت عمل نمود هرگاه درین بطل کراه بود

مذاهب رشاد ضال مسرشد برا و واجب بود و میدانست احوال
مرا که از هیچ طوری امتناع نداشتیم اگر مرا میخواست بهر جا که بود باز
مرا آمد بهر جا که بودم بچه سبب صبر نکرد تا یکدیگر را ملاقات نموده
با هم مخاطبه و مکالمه کنیم و بیان نماید فساد برا که در قول من یافتند
بعد از آن ببیند اگر در مقابل مرا عذر مقبول هست قبول نماید اگر
عذر ووجهی نباشد کلام مرا رد کند چنانکه کلام سایر شاگردان خود
میکرد از آن پس که فساد قول و عدم انصاف مرا دانست اگر خرمیند
معدوم بود ولی چنانکه گفتیم رفتار نکرد بلکه در نظر اول اظهار
اغراض نمود و قلوب سلیم را امر از داخل نمود و امراض صاحبان اغراض
منتهی شد و بامر بیگانه را ندیاب نکرد و مکتوب مزاج او ننوشت تا اینکه حد
است آن رد الکتاب واجب کوجوب رد السیال و حال آنکه مستنص
و مسرشد بودم و حجت بدیهه در اینکار که کرد از او میخواستم و دلیل محلی
که خرافات یک در خصوص کسی شیوع داد که مکررا و مزارا با ایمان ثابت او
افراد اعتراف کرده بود و بعضی ملاحظه عبارت که بهنج قسم از اقسام ثلاثه
دلالت دلالت نداشت بر آنچه او میگفت چگونه اعتراف اعتقادش
زوال پذیر نیست البته در اینکار که از او سرزد حجه شرعی و دلیل بدیهه
الهی نداشت که نه در خالیست که من دلیل و حجه در این عمل از او خواستم
لازم بود که دلیل و بینه خود را بر من واضح و مبهر نماید با جمله تیس
در این مطلب توضیح و تصریح بمنکنم از آن پس که مرعبارت را واضح کرد
و تفسیر و بیان نمودم و اشکالات سهیل و اجمال شرافضیل را دم
و اعتقاد خود را ذکر کردم از قبیل اینکه من منکر اجتهاد و تقلید

کتاب و سنت بنسبت و علمنا فرقه حقه را مقدم و از او ایستدغای
مطالعه و نظری کردم که در نوشته کما هو حقنه ناقلی کند بدم که
جوابی نفرستاد و بمقام مخاطبه و مکاتبه بنیامد و اصرار کرد در
کاری که بود و تابع هوا خود شد و بدون اینکه نظری بر سال کند
خلفرا با شنباه و حضرت انداخت و مردم بر من افتادند و بیکدیگر را
انکار و تکفیر و سب نمودند **اِنَّهٗ وَاللهِ لَطَلُّ عَظِيْمٌ** اگر نظری در نوشته
من میکرد و دانست که من محق بودم نه مبطل چرا بر خلویشان نکرد
و اشیاء خود را بر مردم اظهار ننمود و خال آنکه نقصی بر او انداخت
و معصوم هم نبود و بنا امور بیکه بر حقول علما مشتمل میشود از آن
چیز که برایشان واضح میشود صغیر از قول سابق عدول میکنند
و قول حق را اظهار و نصیب بینمایند هم چنانکه همین طور رسم بد
علامه اش بود **اَعْلٰی اللّٰه مَقَامَهُ لَقَدْ كَانَتْ مِنْ اُولٰٓئِکَ اَشْقٰوْنَ** **اللّٰهُ لَوْنَهُ لَا یَمُوتُ**
بنیاد در بعض امور بیکه اشیاء برایش حاصل میگشت بعد از آن ظاهر
و معلوم میشد که مشبه است بمردم اظهار میکرد و در محضر خوا
و عوام خلفرا اعلام می نمود و این رسم آن مرحوم نزد اهل نجف معروف
و مشهور است کاش او نیز نایبی برید و مرحومش میکرد و من شنباه
فما ظلم مرگه آنچه مردم را بنر ساله نوشته بودم در نظرش قایم و نا
آمد بنیابست چه فیاد و زاده خطا را بیان کند و بگوید که در فغان
فقره اشیاء بنور و داده است و در چنین مقام سکوت و ناخبر شدن
و اعراض از جواب سواب نبود و اگر از سکوت ناگزیر بود چرا در دفعه
اول سکوت نکرد تا خود نیز آسوده باشد و دیگر نیز این شیفت

نهند از د و حال آنکه من میبایدم که در جواب من سکوت نمود و باز
 بمقام مکالمه و مکاتبه بر نیامد و لکن خطوطش را ملاحظه میکردم
 که بهر کس نازل و با طراف منطابراست تا آنکه کسی در حق من
 سوالی کند یا نکند چنانکه یکی از خطوطش که ببصره فرستاده بدست
 من افتاد نوشته بود که من جایز نمیدانم در امری از امور دین و علم از اصول
 و فروع احدی بزیستد کما ظم رجوع کند ندا قسم از جانب خدا یا بر افعال
 متنافضه مأمور بود که اطاعت کرد یا خدا از بنکارش نهی فرمود
 بود و عصیان نمود یا مذهی غیر مذهب خدا و رسولش پیدا کرده
 اختراع نمود یا حرمت او را در رسول صلی الله علیه و آله لازم ندید
 که مراعات کند یا جناب رسول الله صلی الله علیه و آله مراعات
 در تبه خود شر این و صبت فرموده آبا جمله نمیدانم چه گویم الشکوک
 اُولی و المَشِکَکِی اِلَى اللَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ اِذَا نَسِ خُطُوطُ
 و مکاتبتشان را بستم در طبرستان بود و اصحاب و توابعیان شب
 و روز در صد دار و رادبت اهل الله برآمدند و ایشان را وجود
 اینکه شرارت و از ایشان خود را میدیدند و مطلع شدند که
 بودند و آنها را از این عمل منع نمیکردند و عجب تر اینکه رفیقش میگفت
 که از این مقوله چیزی بر من ظاهر نشده است ولیکن او عالمی است خرد
 زده و حکمی کرده است من هم حکم او را امضا و تصدیق دارم
 ببینید این قول متنافض و کلام متناقض چه حکومتی در میان
 بود در میان بود و یکی قواعد حکومت و حضور و خصم و مرافعه
 جانبین و اقامه بیت بعمل آمد نا اینکه چنان شیخ چکه باشد و امضا

بجا نماند



شیخ دیگر حکومت و از او حال آنکه او هرگز از غایب نکرده بلکه نادم
و پسین و نفس آخرین که آنهاش منقطع و حوائش منقطع و اجتناب
منعدم و انباشتن منهدم شد از غایب شنباه دیگر پس چون ظاهر
شد خطاء خا که بالاجماع حکمیه کرده است منصوص است و چه
خطائی بر رکز و فاحشه از اینجائی است که از آنها سرزد و اینجائی که بنا
کرده شد در محضر و مجمع و مجمع کل ناس و افشاء هرگاه انکار و
کما یکنند قول باری تعالی با آنها صادق میکند که فرموده بقرآن
کَمَا يَعْزِفُونَ ابْنَانَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ بعد
از آن زبان طعن مردم بجهت اینکار که کردند بسوی آنها دراز شد
و ضعیف و سیراغالی و اذانی و محبت و مبغض و مخالف و مؤلف و غیره
آغاز نهادند که مشایخ در حق کسی حرف مینورند که در حضورشان
ظاهر این آنکه مسئله از و پیرسند و کما با او تکلف نمایند که شاید
مقبول داشته باشد یا با آنها موافق بوده باشد یا در صورت ایشان
رجوع بقول آنها کند یا طرف بآید بعد از مدتها در حق او بپوشند
همچنین از این مقوله گفتگوی خافراد و غیب خودشان همیشه
و قول نمیکردند چیزی که یقین داشتند که اگر باین مقام رسیده باشند
باز ایشان کاسد و امرشان فاسد و جهنم ایشان باطل و نادر است
بنا حاصل خواهد شد باجماع نادر و سال گوشه‌های رد مرا بجز رویا
و تفسیر و کلام بر گردند و بپوشند و بپوشند و بعضی بعضی
هستند صورت کاتبان آنها از نزد من فرستادند و نوشتند که ما
راضی نمیکردیم خود بودیم و میخواستیم آن کاتب را بپوشیم و بپوشیم که

مضمونش اینست که سید کاظم رشتی از دین و دینداران خارج شده
 و جمیع علما از او اعراض کرده اند و جمیع مؤمنان از تقلید او عدول
 نموده اند و احیست که شماها را نیز اعلام نمایم که تقلید و جایز نیست
 و اخذ مسئله از مسیائل دینیه از او جایز نیست و هر کس مرتکب
 اینکار شود خدا او را نخواهد بخشید و توبه اش را نخواهد پذیرفت
 چنین مکتوبی نوشته و به هر عالمی که مکتوب کرده بعضی رؤسای
 هند فرستاده بودند تا آنها هم مضمون آنرا بمن نوشته حقیقت جواب را
 خواهم نمودند فی الحقیقه طبع من اقبال نکرد که در پستای جوابی
 بنویسم و حال آنکه من والله از خلق اشتغال و اعراض داشتم و دانستم
 که نه کثرت و جمعیت خلق باعث عزت من است نه تفرق ایشان سبب
 وحشت من و اگر خلق از من دست برمیداشتن هیچ نفعی نمیبرد
 نداشتم بالجمله از آن پس که با طراف عالم نوشینند و کوشها را بر گردند
 بملاحظه اینکه مباد مردم از اطراف ایشان پریشان شوند خواستند
 در نظرها چنان جلو دهند که بابا او محال است و امیرش هم ندیم
 و حقیقه کفر و فساد عقیده او بر ما واضح شد پس آنکه مقتضیات
 و قرائح دارند چون هنگام زیارت غدیر سید بفرموده مؤلف
 خود علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه عمل نمودم که با حمد بن
 ابی نصر بن زنی و صدقت فرمود که یا بن ابی نصر ایما کننت قات
 قیر امیر المؤمنین علیه السلام یوم الغدير پس بقصد زیارت غارم است
 امیر المؤمنین روحی له الفداء شدم در روز دوم بان استنان رسول
 از جانب ششمن نزد من آمد و در آن حال که در فروش صعود نشین

اصغر مقدم بر اکبر بود رسول شیخ دیگر رسید که شیخ میخواست
مجلسی بنویسند تا بامر تو نظر کند و از حال تو آگاه شود رسول را
گفتم که شیخ را منظور از این اجتماع چیست تا منظورش قطع فتنه و
رفع اختلاف است باز یاد من افتد و ایشانند فساد گفت منظور
رفع اختلاف و دفع فتنه است بعد از آن پرسیدم که من و او متفق
هستیم یا مخالف گفت مخالف گفتم پس در صورتیکه با هم نشینیم و
اختلافی که در میان بود مرتفع نشود مخالف نشینیم و مخالف
بر خواستن ثمری ندارد مگر ترا بدجال و تکبر و قیل و قال اگر این کلیف را
در اول امر بمن بگرد با اومی نشینم و لیکن حال بهیچ وجه از او دلم
بوی انصاف نمیشنود و خاطر من مطمئن نمیشود پس حکمی در میان
باید قرار داد و تصدیق و از این آنکه من مقبول و مسلم میگذارم
او نیز مسلم دارد و من و او در نوشته بهر خود محتوم میکنم او نیز
مثل آنرا مقوم و محتوم دارد هر دو و در بابین مساطمیتنا
از آن پس ما هم می نشینیم و آن حکم هر چه در داده من و تو حکم کند
مقبول و مسلم میذاریم در این صورت شاید مخالفت با هم نشسته
و متفق و مؤلف برخیزیم و نزاع و جدال از میان برخیزد با من تابع
میشوم یا او تابع من یا خا که احدی را از علما عراق قبول ندارم بجهت آنکه
آنها هم هستند بعضی بیاسند از من و بعضی بجانبی شمای
پس حاجی غیر از اهل عراق قرار باید دادن و من بر شما شاک نمیکرد
و از شما طلب نمیکردم جز بر آنکه بعد از دستبرد نیست تا تو هم نکنند
که بنای من بر عدل آوردن و طفره زدن است در میان سال جمعی

از علما بجزین و اچیا و خرابر بر یارن آید که از آنجمله شیخ عالم محمد
مسدد مؤید مولانا شیخ محمد آل عبد الجبار که عالمی است فاضل
و مجتهد حکیم و فقیه و متبع و متدین و متواضع و متعین و متواضع
نصایف مشهوره و رسایل و بالغات کثیره و جناب سید جلیل
و عالم ندب السید الطاهر سید حسین بن سید عبد القادر الحارثی
که سید است عالم و زاهد صاحب ورع و تقوی و انصاف و مستقل
در احکام و از آنجمله جناب شیخ محمد و عالم مؤید مسدد شیخ احمد بن
شیخ خلف آل عصفور و امثال این علما اعیان و فضلاء زمان در
چنین مشاهد مفید حاضرند و بقصد زیارت آمده اند متهم نیستند
نه نسبت بمن و نه شماعلما مشهور و معروف و ثقات و متدین هستند
که غیر حق تکلم و حرص و تصدیق نمیکند و نسبت ایشان بمن
و شما نیست بلکه اگر العباد بالله فرض اغراض و میل بطرف کرده
و چنین علما دینشان را بدینا بفروشند شک نیست که بیشتر
میل بجانب شما میکنند چرا که شهرت شما در بلاد و رسوخ شما در فلو
عباد زیاده تراست و میل و محبت خلق بر شما است و اکبر است
پس در هر حال اگر نسبتشان بمن و شما یکسان نباشد بر شما
امیل و اثر هستند من بجا که آنها را راضی شدم اگر خواهند همه
بیک مجلس جمع کنند یا جدا گانه حضور بهم رسانید پس رسول بر
کشت من هم کسی از جانب خود تعیین و همراه رسول آنها فرستاد
تا تبلیغ کند آنچه من گفته بودم و تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان
واقع نشود باجمله محکومت این علما اعلام راضی نشد و گفت این علما

اینها را جمع کردند

قابلیت حکومت نیست چون اینجبر بر من سید گفت سبحان الله شما
ادعا میکنید که من خروار دین را انکار کرده و میکنم و ضرورتی
انرا کونند که بر احد از اهل اسلام کبر او و صغیر از کبر او انا تا بالغا
و غیر بالغا مخفی و مینور نبوده باشد پس امری که باین شد و ضوح
ذاتش باشد چگونه میتوان گفت که این علمای اعلام را اینقدر هم
فهم و معرفت نیست پس از این مقدمه مراد القوم بر من و سایر مردم
معلو کردید که مقصودشان احقاق حق و رفع فساد نبود بعد از آن
در شهر شهرت دادند نزد زوار و هر کسی که از اطراف عالم در آن
بلد حاضر بودند که مانورده نفر رسول فرستادیم و حضور او را
طالب شدیم و او ابا و خاشا نمود چون من گفتگوی آنها را شنیدم
که مردم چنین گفته اند بعد از نماز ظهر در سخن امام همام امیر المؤمنین
علیه السلام مبنی نهادند و در بیان احوال که خلوق جمیعاً اعم از مخا
و موالف و محبت و مبعوض و قیام و فعود بودند بالای بند رفتم
و پس از حمد و ثنای خدا گفتم ایها الناس امروز روز نیست که دو
چهره را جامعیت یکی غدا برود یگاری جمعه نور علی نور چهره
حضور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است ایچند حرمت نادرا فدا که
در یکروز جمع شود پس حمد و شکر خدا را مشغول بشوید و قدر نعم
او را بدانید و مقام اینکرا متراشید و تقرب جوید خداوند
عالم را با عمل صالح و بدانید که عمل صالح بدرجه قبول صعود نمیکند
مگر با وجود اعتقاد صحیح و معرفت فضل امیر المؤمنین علیه السلام و اعتقاد
کردن بر علو مقام و سمو مرتبه او و بدانید که این جناب سادات الله

علیه و برادرش و اولاد طاهرینش و رفیع‌اش علیه‌السلام امناء
الله هستند و ابواب رحمت او و مفاصل مغفرت و سحاب رضوان
و مفاصل جنات او و ایشانند مفاصل الغیب و اسرار اللادریب و ایشانند
مجال مشیت و الیسر زاده و فصبه یا قوت و حجاب ملکوتی بها
الناس ایشان زاد و مقام خودشان بشناسید و از خدا بکه خدا بک
ایشان فرار داده است نکذ رید و درین خود غلو نکنید و غیر حقرا
قابل نشوید و ایشانرا خدا ندانید و شرکاء الله ندانید و خدایان
ندانند که خدا امر خود را بآنها تفویض کرده بل هم عباد مکرمون لا
یسبقونہ بالقول و هم بامرہ یعملون یعلم ما بین یدیم و ما خلفهم و لا
یشفعون الا لمن ارضی و هم من خشیة ربهم یشفقون و من یقل منهم
ان ینزل الہ مرد و ینزلک تجزیه جہنم و کذلک تجزی الظالمین ایها
الناس ایشانند کلمه الله و ایشانند حمدا مر الله و رسول الله صلی
الله علیه و آله بند خداست و برکنده او و خداوند عالم او را
چنانکه سزاوارش بود تعظیم فرموده و آنحضرت با جشمش و لباسش
و نعلینش بآسمان عروج فرمود و در روز قیامت با بدنهای او جسد
دنویتر محسوسه و مرتبه خودشان محسوس خواهند شد و خداوند
عالم عالمست اشیاء را جمیعاً قبل از ایجاد آنها و بعد از ایجاد آنها
و درجهی ایجاد آنها و او منزله از تفاوت احوال و مبراز وصف استقامت
و زوال و اضحلال بر او راه ندارد و استحقاق وفادار و متعال
اینها الناس اینرا اعتقاد صحیح است پس هر کس بهمین عقاید معتقد
بر صراط مستقیم و میزان قویست و در چنین روز ثواب زیارت

امیر المؤمنین علیه السلام استحق و رحمت عطا خداوند را مستحق است
هر کس بر اینها که ذکر کردیم معتقد نیست کلاً او بعیناً فذ حیّاً
عَمَلُهُ وَقَالَ فِي الْآخِرَةِ مَنْ خِلَافِ إِيَّاهَا النَّاسُ بِإِنِّ عَقْدًا وَدِينٍ مَنَسْتُ
و خیرم باین سر شینه و بر صفحه ضمیر من همین نوشته خداوند عالم
از اینحال آگاه است و کتب و مصنفانم بر اینمقال کواه و اوراق
کتب من مشحون از اینگونه عفا بند و جمیع کلماتم راجع بر اینمقال است
اگر چه بعضی از آن مختلفه گفته باشند علماً این شهر را ملاحظه میکنم که
بامن نزاع و مخالفت دارند هر گاه خصوصیت ایشان بجهت این عقاید
من باشد عفا بند معتقد و مندم و از غیر معتقد آنها بر بی و بیزارم که
نسبت اعتقاد که منافع این عفا بند است بمن میدهد مندم من مجدایست
میبرم و بر بی میجویم از چنان اعتقاد و از کسی که معتقد نیست علماً
این بلد خواستند که بامن مخالفت و محاکمه نمایند من از آنها حکم خواستم
که بعضی حق و قطع نزاع شود و در تعیین حکم یا آنها سخت نکر فتم بلکه
از جمله علمای ائمتنا ابرار از آنها که صلاحیت حکم بودن در این مقام
داشتند اختیار نمودم و حال آنکه هر کسی که بضرورتان مذکور
دین معرفت دارد میتواند اینست در این مقام حکم شدن و چون علما
عراق مشام بودند بعضی بحایت من و بعضی بکر بر غایت ایشان اختیار
کردم علماً اینرا که غرض از قرار بود من با صبح فردا نزد شما حاضر می
باشم و وجود حکم بر کتب و اقوال انکویند که ناباقالای طالب اجتماع شد
ناباطع نزاع شود انا و امتناع نمود و شکلی در این ندارم که قطع این نزاع
و جدال موفوق است بوجوهی که مصدق و مطاع باشد و بدون

حکم رشیته جدال و نزاع محکم خواهد شد بشیخی که ببینند کان
و شوندگان را باعث چرب و عبرت شود و الصلوة علی رسول الله
الصادق الامین و السلام علی عباد الصالحین و السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته از آن پس از منبر فرود آمدم و آنروز در آنجا
بسیار مردم نه جمر از آنها رسید و نه آشی طاهر شد چون وقت صبح
شد سه نفر از جانب شیخ بزرگ وارد شدند و نفر از صف بخار
و یکی از جمله طلبه و مذکور داشتند که شیخ ازاده اجماع با خود دارد
من جواب اولی که بر رسول اول گفته بودم با آنها نیز گفتم آن دو نفر با جر
گفتند با حنیاطا اینکه مباد از زاده و نقصانی در تبلیغ رسالت
واقع شود نادیده این جای نشینیم با شخصی از جانب خود نزد شیخ
بفرستید جواب بیاورد پس من جناب عالم کامل فاضل عامل ذو
الفهم الثابت و الترابی لصاب للوزع الامعی الولی المؤمن مولینا
ملاحسن مشهور بکوهن را فرستادم و با جناب گفتم که شیخ را در قول
یکی ازین سه تکلیف مختار کنید اول حضور و اجماع بشرط وجود حکم
چنانکه گفته شد هرگاه این تکلیف را قبول نکند بعد از اینکه اینعلما
قابلیت حکومت بنیست پس تکلیف ثانی را اظهار کند و بگوید که
ازین دو وجه خالی بنیست یا اینکه احوال من بر تو مشبیه و امر من
ملبس است بر ضلالت من یقین دار و قلب مرا منافی زبان میدانی
اگر مشبیهی در ماده من پس اینک اعتقاد و دین خود را بر تو بیان
کنم واجبست بر تو قبول قول من و تصدیق نص خداوند سبحانه و تعالی
و لا تقولوا لمن القى اليكم السلام لیس مؤمنا و اگر یقین دار بر اینکه

اغتراف قلبی من منافی بیان لیسانست و من با خلق بانفاق راه مهر و
پس ترا جانزینست که باطنرا کشف کنی بلکه واجبست که ظاهر را بیان و
فضل ارکان را چنانکه می بینی تصدیق کنی و قبل از ظهور دولت
حق جانزینست که کسی نقیضش باطن کند چنانکه رسول الله صلی الله
علیه و آله با اصحاب خود همین ساوگر داشت و حال آنکه معلوم است
که از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله غیر از چهار نفر خواصند
و با باقی حضرت رسول مدد از او سلوک میفرمود و با ظاهر آنها معا
میفرمود نیز باطن هر چند میدانست که چه در باطن دارند بلکه از
جانب خداوند عالم بهمین طور مدد را مأمور بود چنانکه فرماید
لَا تَكُنْ لِلْخَائِثِينَ خَصِيْمًا وَ سَيِّدُ سَاجِدِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَدِّ عَائِشَةَ فَرَمَادَ
اَللّٰهُمَّ اِنَّ قَوْمًا اٰمَنُوْا بِالْسِيْنَةِ اَلَيْهِمْ لِيُخَيَّرُوْا بَيْنَ مَا هُمْ قَادِرُوْنَ اَمَّا اَمَلُوْا اِنْ
زبانیکه شخص اظهار اسلام نمود از او پند برفت میشود و باطن و قلب
او نظر نباید کرد تا وقت ظهور حق عجل الله فرجه و تو خود اقرار
دار که از زبان من حرفی که مخالفت ظاهر شرعست بوده باشد نشنیده
و از اعمال من نیز خلاف ندیده پس این اصرار را سبب چیست و فتنه
چگونه را چرا باید کرد و چیزی را که خداوند عالم امر میکند
چرا منع می نماید و خلعت را را می که دارند بحال خود نمیکند و اید
عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ لَا تَنْصُرُوْكُمْ مَنْ ضَلَّ اِذَا هُمْ اِلَيْهِمْ اَلَيْسَ لَكُمْ حُجَّةٌ بَيْنَكُمْ
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ هرگاه ناچار هستی که باطن عمل نماید و آثار حقین
خود را ظاهر سازد چون از باطن جز خداوند سبحان و تعالی که مطلع
و آگاه نیست پس بهتر اینست که خدا را حکم نمایم و نه یک دست

خود را گرفته بر آنکس که بر باطل نیست نفرین کنیم فَبَدَّهْلُ فَجَعَلَ الْعَنْدَ
اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ در این صورت معلوم است که هر یک جدا نمیشوند مگر
آنیکه یکی از مآهلاک شود و اختیار مقام این مباهله نیز نباشد
بادرحرم امیرالمؤمنین علیه السلام بادرحرم حسین علیه السلام
بادرحرم عباس علیه السلام و بادرحرم هزیم از این مآکن مشرفه
در ملاء و مجمع ناس خوامی بادرخاوت بطوریکه احدی غیر از من و تو
نباشد اختیار یکی از این امور با نیست فَاخِرُ لِنَفْسِكَ مَا يَحْلُوا
هرگاه این فقره را هم ابا کند چنانکه بقین دارم ابا خواهد نمود پس
تکلیف کن او را با مرثالث و بگو حکمی که ما خواهش نمودیم ابا او را ^{بلی} آقا
حکومت نیست با اینکه هست اگر گوید که هست پس منکلم بقول
الحالی شده و بلاخطه مصالحی چند کان ندارم که چنان بگوید
هرگاه بگوید که نیست پس بگو که اعتراضات خود را که بر کلام من
دارد بنویسد لکن مشروط بر اینکه اول کلام مرا ببارد و الفاظی
بعد از آن مراد مرا چنانکه فهمیده بیان کند و اعتراضات خود را
وارد کند و مصحوب نوزد من فرستد پس آنکه مر کلام خود را بیان
و مقصود خود را شرح کند هرگاه با قول او موافق آمد فهو المطلوب و
همها از اینکه مقصود من با قول و موافق افتد هرگاه موافق نشد
انگاه نوشته مرا بنویسد و نوزد هر عالمی که او اختیار کند او معتقد
باشد و مصحوب ابدی از جانب من و ابدی از جانب او میفرستیم و هر
آنچه که آن عالم حکم کند و قصد یقین نماید معتبر و مقصدی میدارم
و نزاع از آن پس از میان نبرد آشفته میشود با جمله چون وصیت من

تمام شد جناب مولانا المؤمن بالله احسن نزد شیخ رفت و گفته که ما را
مفصل با او بگفت بعد از گفتگوی بسیار و میل و قال پشیمان را زانی
فشد که با وجود حکم نزد همه مدبر حضور در میانیم و مباحله را
هم قبول نکرد چون از گفتووات فهم هر خود شاکاه بود پس شوق ثالث را
اچنان از و وعده که بان عمل کند و حال آنکه بعد از آن سالهای سیال
عمر کرد و بوعده خود وفا نکرد نه راضی شدند که با انصاف با هم نشین
گشتگو کنیم و نه مباحله کردند تا خداوند یستی آن و تعالی مباحله اصل خدا
و وفای حکم کند و بقضی الله امر اکان مفعولا و نه اعتراضات و یسها
خود را نوشته نزد عالمی فرستادند تا او صحیح و ستم و خطا و ثواب را
دهد و سکوت نیز نکردند و عوام طغما را از تعرض و آزار اهل علی
که بر می بودند از ذخایری که آنها نسبت میدادند منع نکردند و بجز
اینکه آنچه ذکر کرده شد کلا بر کسی مسکون نماند و در حضور غایب
اتفاق افتاد چنانکه نه حرفی بر این وقت افرودم و نه دقیقه فرو گذاشتم
و نه حرفی تغییر و تبدیل دادم پس چون این باجر را شنید بنظر عقل
نمیر نظر کن و بعضی فهم و انصاف بنکر که مخالفین با کمال ظلم ادر حق ما
ترک کردند و کد این بعد برار و انداشتند و چه دینی را مرتکب نشدند
و قد جاوا شیئا اذ انکاد السموات بهنظرن منه و نشق الارض
و انحر الجبال هدا و لکن خداوند عالم برای تمام حجت و قیام بابت
خود آنها را فرصت و محلت داد و لو انوا خدا لله الناس بما کسبوا
ما ترک علی ظهرها من ذاب و لکن یؤخرهم الی اجل مسمى بالجملة محل بعض
احوال و شرح آنچه که از ذکر و اناث بر ما رسیده از قبل جمیع حق

وَهُنَاكَ حِفَاثٌ يَمِينٌ بُوَدُ وَكَيْمَانٌ شَهَادَتُكَ كَرْدَنَد وَاَمْوَالِي كَرْنَعَر
حَقَّ خُورْدَنَد وَاَمْوَالِي كَرْنَعَر كَرْدَنَد وَاَمْوَالِي كَرْنَعَر كَرْدَنَد
وَضَمَائِرُ كَرْمَشُوشُ دَاشْتَنَد وَاَكَاذِبِي كَرْنَعَر دَاشْتَنَد وَاَكَاذِبِي
وَهَمْنِي كَرْمَشُوشُ دَاشْتَنَد وَاَكَاذِبِي كَرْنَعَر دَاشْتَنَد وَاَكَاذِبِي
وَاَذَبَاتُ اِيشَانُ كَرْمَشُوشُ دَاشْتَنَد وَاَكَاذِبِي كَرْنَعَر دَاشْتَنَد وَاَكَاذِبِي
عَالِمُ اسْمَدَه كَرْمَشُوشُ دَاشْتَنَد وَاَكَاذِبِي كَرْنَعَر دَاشْتَنَد وَاَكَاذِبِي
كَرْمَشُوشُ دَاشْتَنَد وَاَكَاذِبِي كَرْنَعَر دَاشْتَنَد وَاَكَاذِبِي كَرْنَعَر
نَمُودَنَد وَاَكَاذِبِي كَرْمَشُوشُ دَاشْتَنَد وَاَكَاذِبِي كَرْنَعَر دَاشْتَنَد
وَمَنَافِي اِيشَانُ كَرْمَشُوشُ دَاشْتَنَد وَاَكَاذِبِي كَرْنَعَر دَاشْتَنَد
اِيشَانُ دَاشْتَنَد مَحْكَرْدَنَد وَلَا يَحْتَسِبَنَّ اِلَهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ
وَسَبَّعِلْمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْفَلِبُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالْعَافِيَةُ لِلْمُتَّقِينَ اِيْمَا السَّائِلِ اَطَالَ اِلَهَ بَقَاكَ وَاَدَامَ فِي الْقُرْآنِ
اَرْنَفَاكَ اِيْنَكِه سَوَالُ كَرْدَه بَعْدَ اَرْقَرَه كَرْمَشُوشُ دَاشْتَنَد وَاَكَاذِبِي
وَبَعْضُ دِيكِرِ اِيْلَا سِرِّ نَامُ نَهَادَه كَرْمَشُوشُ دَاشْتَنَد وَاَكَاذِبِي
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَارْدَادَه عَلَامُ اِسْلَامُ طَاهِرٌ صَالِحٌ وَتَقْوَا صَادِقٌ
وَهَرْدُ وَطَائِفَه ضَرُورَاتُ مَلَبَّ زَا قَابِلُ وَفَرَايِضُ يَوْمِيَّةٍ وَبَلَدِيَّةٍ
مَا بَلَدِيَّةٍ اِلَى اَخْرَاجِ مَلَكُ چَكُونَه مَنصُورٌ مَيُشُودُ اِيْمَرَاتُ دَرْ حَقِّ نَالَا
وَحَالِ اِيْنَكِه اَنَهَا شَعْبِ اِسْلَامُ اَوْ طَرَفُ تَقْوِي اَز دَسْتِ دَادَه وَضَرُورَتِ
مَذْهَبِ اِنكَار كَرْدَه اَنَدَ مَلَكُ اَطْهَارُ قَوْلُ مَحْزَعُ وَشَبْعِ بَدْعِ دَر دِيْنِ
دَرْ حَضَرَتِ بَارِ اَز نَوَكُو اِي مَبْطَلِمُ كَرْمَشُوشُ دَاشْتَنَد وَاَكَاذِبِي
كِي مَنَه دَر مَنَ اِنْدَازَد وَاَكَاذِبِي كَرْمَشُوشُ دَاشْتَنَد وَاَكَاذِبِي



و اموال و عمارت و منقعه را منصرف کند و اطهارت و مخالفت و اجداث
مخاصمت در نفوس مردم نماید و از آن پس که جناب رسول الله صلی
علیه و آله در دفع خلاف و حصول ایلاف در شما بر و قلوب این امت
بذل مجهود فرمود کسی عداوت و بغض با این و آء مؤمنین ندارد
و در قلوب احباب بغض و کینه دیند و اولاد را از پدران و زنان
از شوهران و برادران را از خواهران و دختران را از مادران جدا کند
و سیال گشتن را با هم دیگر متباين سازد و جمعی که خود را بمرحوم شیخ اعلی
مقامه و بمن منسوب کرده اند غیبتشان را مباح و غیر مفسدین را
واجب و محالیت طهارت را حرام نماید بحدی که در مجلسی که آنها حضور دارند
یکی از ما حاضر شود میسخر میشوند چنانکه پندار گری در روز
افتاده با صانع عظیم نازل شده و حال آنکه از محالیت طهارت و نجاست
و اهل فسق و مجوز برهنه و اجتناب نداشتن از بی مباله با آنها خلط
و ملاقات میکنند لکن اگر یکی از ما طهارت منصرف میشوند و اگر
بر یکی از ما گذرند سلام نمی کنند و نه زاری که توانست در عرض و حال
و نفوس اضرار ما را احلال شمارند حتی المقدور و حسب الامکان اعظم
فناج و اشیع شایع را با نیت میدهند و اختاب خود را ماذون
و مرخص دارند که اقربا و بھتان و کذب و زور بر ما بگویند چنانکه
مرات عدیده فیصد کشتن من کردند و خداوند بخانه بفضل و کرم
خویش دفع شر ایشان فرمود تا اجل موعود در رسید و خداوند عالم
که عالم غیب و شهود است کواھیت که در بکار یکی از ما شریعت قل
من در خانه هاشم خان نظام الدوله ابد الله بنوین در جمع خلوت من

الشيخ محمد بن عبد الله بن أحمد بن محمد بن علي بن أبي طالب

نویموند نهاد آبا از کتاب بن امور عظام و اینکه فضا یح و شتاب
 بسبب شهید که از بعض عبارات حاصل شده غرضه بدو اند کرد
 بانقض و یقینی که از شرح و بیان گویند آنها حاصل میشود مراد و
 مقصود خود را توضیح و بیان کند اینک بمن کیفیت تراقل میکند تا
 بدانی که محققان بر آنها تمام شد و راه عذر ها کار بسته شد و بجز مخالفه
 خدا و رسولش راه احتمالی نماند تفصیل این احوال آنکه قوم و قبیله
 این عبارت ها را ظاهر ساختند و تحریف و تغییر که خواستند در آنها
 دادند و تحریف و تبدیلی که توانستند کردند چنانکه شیوه بسیار
 ایشان بود *مِنْ الدِّينِ يُخْرِقُونَ الْكَلِمَ لِسَانًا* فیه کما عذر کثیره شود
 و بدین اهل بازار از بیاض و عطار و خراط و خراط و حمال و خنای
 و بزاز و سایر اسافل و اراذل عوام انداختند و پاره از این شیخ ها
 که بدست زن ها دادند عبارت ها آنرا با فیه تفسیر و اشنع تعبیر شرح
 کردند و در میان مردم و شهر کنایه که مقصد زواری و مزور در اهل
 بلاد است مشهور ساختند و این عبارت ها را با چنین معانی فاسده فحشه
 در اقواء هر ضلوع وارد انداختند تا اینکه در اطراف و اکناف عالم
 این فبا یح شایع و لایح شد و حال آنکه جناب شیخ اعلی الله مقامه در
 میان آنها بود و آنها را نهی میکرد و این معانی را که برای این کلمات در
 میان خلق مشهور میکردند انکار مینمود و میگفت که این عبارت ها
 موافق طریقه علمائست که صاحب این فرقیستند یا بر احوال کوش
 بحرقت ندادند و بمقصود و مرادش ملتفت نشدند و جناب شیخ
 اجل افضل اکمل قدوة العلماء زبده المجتهدین الفقهاء شیخ موسی بن ح

در

پنجاه هزار از این افعال فیحیه و اعمال شنیعه نهی کرد و آنها را محرم
منته و نادم نشدند بَلْ أَصْرُوا عَلَىٰ شَيْعِ الْفَاحِشَةِ فِي الدِّينِ أَمْ نُوا
لَيْسَتْ وَجُوبًا بِذَلِكَ الْعَذَابُ إِلَّا لِمَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَيْسَ حَسْبًا
شیخ مولا خطه نمود که آنها را از غواث و ضلالت که پیش گرفته اند
پشیمان و برگشت نخواهد بود روزی که گفت که بخد مت شیخ اعلیٰ ^{الله}
مقامه عرض کن که صریح عفا بد حقه را که مقصود از این عبا بر است
و معتقد است بصریح عبا را بنویسد و مهر هر شیخ خود مختوم نماید
و آن مکتوب را نزد من آورد بد نام من آتش این فتنه را فرو نشانم چرا که منکم
بعد از آنکه مراد خود را بیان نمود ضرورت مذهب و دین نصرت
و اجابت این جماعت البته مخالفت ضرورتی نمیکنند و شاید
الحقیقه بمزاد شیخ جاهل باشند پس من ای شیخ! بحسب کبریه
و بخد مت جناب شیخ اعلیٰ الله مقامه آمدم و سفارش جناب شیخ
موسی را عرض کردم پس این جناب اعلیٰ الله مقامه در همان آن بخط من
خودش صریح عفا بد را نوشت و جمیع عبا را و کلماتی که راجع به
معنی و شاهد بر این مدعی بود نقل کرد و همه خود فرست نمود و
بر من داد پس آنرا گرفته بخد مت جناب شیخ موسی بردم این جناب بحسب مبلغ
نموده مکتوب را در نزد خود نگاه داشت پس آنکه پیش مخالفین فرستاد
و فرمود هُمُ الْإِنْفُورُ وَ أَسِيرُ الْكِبَارِ فِي الْأَرْضِ وَ مَكْرُ السَّيِّئِ وَ لَا يَحْتَوِ الْكَرُ
السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ خدایوند عالم جناب شیخ موسی را از این فقره محقه
جزای خبر کرامت فرماید که این جناب باینان توضیح و توضیح بلیغ بلیغ
حق نمود و با و از بلند فرمود اینها الناس ما با علما معاشرت بسیار

کرده ایم و بجهت این چند دیده ایم مقام علم این بزرگوار را کسی ندان
نکرده و جوامع علوم و حقایق و سوره را که او با خطه دارد تا احاطه
نداریم و اینچنین اطفال الله بفاه دایره مقانات فاهاست معش
زاید و لیکن فاهای آنرا او دارد نداریم او بحر بیست بیکران و بی
که از سحاب علوم آب خورده و در جنبانی که ثمرات آنها انواع علوم
الهی است بسیار آورده و در این دنیا سید و با او بمقام تسلیم
بر آید چرا که او عمرها با علماء مرصبتین و فضلاء راشدین از ایشان
ماضین صرف کرده و در نزد ایشان معروف و موثق و مجالید
موصوف و مصدق بوده است چگونه تا را جایز است که قول چنان
علما اعلام را مخالفت کنیم و بمحض خطه عبارت که بدنی و معنی آنرا
نمیدانیم و از مقدم و مؤخرش خبر نداریم بمقام انکار بر آیم با جمله
آن مرحوم از این قبیل عبارات نکام نمود و بسطی در این مقام بداد و
در ملا عام و مجمع خواص و عوام توضیح حق و بیان تمام نمود من
در همان مجلس حاضر بودم که دقیقه از وعظ و تحدید فرمودند و گفتند
فاهنکام از حال که بر حمت ملک متعال بنویست شیوه چنانچه
همین بود قماراد و الاطعمان و ما ایتفاد و الاغذایا از آن پس
که بنای تعرض و بدرفتار با من گذاشتند چنانکه سابقا گفته
شد جناب الشیخ العلی شیخ علی بن شیخ جعفر از من خواهر نمود چنان
برادر مرحومش خواهر کرده بود که مرجع اعتقاد و حقیقت مراد را
که مرجع اینعبازان است بنویسم پس نوشته بهر خود بجنون نمودم و
نزد او فرستادم و بعد از آن نشی که ما معذرا از آن نشی فرستادند

در اطراف واکف نشر داشتیم تا انعام حجت شود و کسی نکوید که من
آگاه نشدم از آن پس جناب شیخ علی از من خواهرش نمود که بالای منبر
رفت و عقاید حق را بخلاف بیان کم و از عقاید فاسده که مانعند
میدهند بترجمه جویم چرا که افسان و فتنه که از عقاید خود خبر دادند
اسلام نمیتوان گفت که عبارت نورعنه ان عقاید دلائل زد و خوا کرد
که بخواهیم این لغوی از لغات عرب بیان عقاید بکنم تا عرب بفهمد
بعد از آن بلغت عجمی بگویم تا بر عجم واضح شود پس چنان کردم و از اتفاقا
همان وفات موسم زیارت عرفه بود و خلافت از بلاد دور و نزدیک
حاضر شد در شب ترویج منبر گذاشتند و من بالای منبر رفتم و خطبه
خواندم و عقاید صحیح و اعتقادات را که مذهب اثنا عشریه بر آنها معتقد
بر زبان عربی مبین بیان نمودم پس از آن شیخ دیگر که عرفه بود در
صحن شریف ببالاثرین مرتبه منبر رفتم و خطبه خواندم بر زبان فارسی
بیان عقاید خود نمودم تا اینکه براجک از عرب و عجم امر شد بنما
و در جمیع بلاد اطراف منتشر شود بعد از آن جمعی از وائسندگان من
استمرار و استقامت این احوال را از من خواهرش نمودند که هر شب
بعد از نماز عصر و عشاء از اینگونه خطبه و بیان در صحن شریف
اذاکم از ایشان پذیرفتم و با بعد از عشاء هر شب بهمان سیاق
شرح احوال میکردم و از برای ایشان جلیل خود را آنچه معاند
نسبت میدادند بترجمه میجویم و گوشندگان آنها میکردم که عبارتها
تا دلائل نداشتند بر آنچه ایشان گمان کرده اند و بر فرض تسلیم که دلائل
داشته باشند بعد از آنکه مقصود خود را بیان نمودیم آن دلائل

بیفایده و بیثمر خواهد بود بعد از آن جماعی از اصحاب من التماس کردند
 که در هر روز تعطیل از انواع بیان عفا بد خود کم پس در و سال با
 قلمی کمتر از یاد تر هر عصر روز پنجشنبه و جمعه بهمن منوال
 بابلغ مقال بیان احوال میکردم بطوریکه امری مخفی و در خفا پوشیده
 نماند و دقیقه فرو نکداشم که توانستند ناخانی بند کرد بهمن فرار در
 مهرماه رمضان از اول تا آخر بیان مراد و توضیح وجه صلاح و فساد
 میکردم پس ایها السائل بینک و بین الله ملاحظه بکن که بعد از این
 چنین بیان نام و از نکات پنهان قبایح و آفات مخضرات عاشره که
 از بعض عبارات بر قلوب ایشان داخل شد آیا اثری از شعاب و
 اسلام برای ایشان باقی ماند و چنین کرد و هر انبیا سلام و انما
 میتوان داد خاشا و کلامی سلام بر اندیک که فتنه و افیاد را
 با احوالات و تاویلات دفع کنند و حدود شرع را با شبهات مرتفع
 سازند نه اینکه با دعا احوالات و شبهات عداوت و بغض در میان
 مسلمانان اهل اسلام اندازند بالجمله بهمن سال که در این زمان از افغان
 ظهور کرد بعینه متابو الطوار بیت که در زمان سلف از کشتن کا
 ایشان سر زده بود اما اینکه سوال نموده بود که از هر د و گروه شو
 و صلاح ظاهر است چگونه از ایشان تقو ناشی میکردند و حال آنکه
 ایشان شیوع بغض و دشمنی را نسبت باحوال و مؤمنان باعث شدند
 خداوند سبحان و تعالی فرماید الذین یجھون ان یشیع الفاحش و
 الذین امنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا و الاخره و حال آنکه این جمله وعید
 از جانب خداوند مجید در صورتی است که فاحش بدین مشهور



موجود باشد و چیزی مستلزم افشای آن نبوده باشد چنان کسی که
تشیع آن کند مستحق عذاب الهی است و یقیناً است که کافر نه خواهد
بود چرا که مؤمن گرفتار عذاب الهی نمیکرد پس در این صورت
احوال آنکس چیست بجهت احتمالات و شبهات تشیع کفر و یقیناً
کند در ماده شخصی که با یمن و اسلایمش علم و یقین دارد و مرا
ورع و تقوی و توجهش را بسوی خدا و اغراضش را از ماسوا الله میداند پس
بجایزه چنان کسی اکثر ذنباً و افسوس فعلاً و انجراً و ایشد عذاباً
و اعظم عفا خواهد بود خداوند عالم فرماید وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيٌ بِمَا كَانُوا فِيهَا أَوْلَا ثَمِينًا
از آروا ذبت مؤمنین زیاده بر این که از ایشان رسید چگونگی
پیشود و بیشتر از اینکه ایشان کردند چه از آروا بدانی خواهد
بود اهانت و از بی که نکردند فذرت بر فعل آن نداشتند و
هر قدر بیکه نواستند مضایقه نکردند و اگر کسی از علت و سبب
از کتاب این اعمال میرسید گاهی میگویند که سبب اشی که بر ما
وارد شد گاهی گفتند که علما بر این مطلب جماع کرده اند و الا اگر
اجماع علما را معبر و قول ایشان را مقبول باید دانست پس چرا اجماع
جمیع علما اسلام را در حق و یافت و جلالت آن بزرگوار و با وجود
اطلاع و کثرت تفحص و تدبیر و احتیاط ایشان در رد هر خود معبرند
و اینچنان اجماع عظیم را ترک کرده و با جماعی که محض ادعا و کذب و
زور است عمل نمودند تا بنا کلام این اجماع بود که در این بنا منعقد

بدلیل اینکه اول کسیکه با اجماع علما اعلام مخالفت کرد سید محمد
 بود و معاصرین او در اوّل انکار او علما کبار و فضلا ای خیار بودند
 مثل جناب شیخ موسی و برادرانش و جناب شیخ حسین و سایر
 علما نجف و جناب شیخ حسین سلطان و جناب شیخ خلف بن عسکر
 و سایر طلبه مجتهدین کربلا که معالی و جناب سید عبداللّه شبر
 و پدر بزرگوارش سید اجل و عالم فقیه کامل سید محمد رضای
 شبر و اولاد او سید حسین و سید حسین و ابن عمش سید جلیل
 و عالم نبیل و القدر العلی سید علی شبر و سید محمد بن مرحوم سید
 محسن که سید بود زاهد و عابد و صاحب رغب و موقوف در نزد جمیع
 ناس و ابن عم دیگرش جناب السید العالم سید هاشم و جناب شیخ
 الاجل و المولی الانبیل و الفاضل الاکمل المولی المبتدا شیخ محمد نقی
 الله بر حمت ابن مرحوم مبرور شیخ اسد الله و برادرش جناب شیخ جلیل
 و عالم بدیل شیخ اسماعیل و غیر ایشان از علمانی که در عراق بودند
 جمیعاً سید مهدی را منع و انکار کردند و علما کربا نشان که نشان
 اسامی ایشان مذکور شد کلاً منع و انکار نمودند و علمای اینها
 جمیعاً خاندان و بنسب عظیمین حقیقی الا سلام جناب سید محمد باقر و سید
 العالم الفاضل الکامل مرجع الافاضل و مولی الامثال المولی العظیم
 حاج محمد ابرهیم الکلباسی و سایر علما و اولاد سلطان العلماء و
 احفاد و اتباع ایشان از قبیل ناذات و علما جمیعاً سید را منع نمودند
 و عمل او را منع نمودند پس با وجود مخالفتش با این فحول از اهل
 معقول و منقول که در اوقات مخالفت و انکار او موجود بودند

میتوان گفت که اجماع منعقد شد و کلام این اجماع را در مقابل این علم
 اعلام ذکر میتوان کرد و حال آنکه در این عمل احدی سبب مذهب را نداشت
 نکرد مگر جماعتی از شاگردان کرام مرحوم پدرش که از جمله از اذل و انبیا و ائمه
 ناس بودند و توقع داشتند در مقابل اینکه ایشان سبب مذهب
 تصدیق میکنند سبب هم مصدق ایشان باشند و بدین واسطه
 مناصب و امانی دنیوی خود فایز و متمتع شوند الا ان منافع الدنیا
 قلیل و ذائقه بیهوده بودند که در نزد سبب مذهب قرب محل پیدا میکنند
 نمود مگر بدینست او نیز انکار شیخ مرحوم و هر آنکس که انکارش شد
 بود در نزد سبب مقبولتر و مقربتر بود مگر بطمع اینکه او نیز ایشان را
 تصدیق کند و چون در آن اوقات اول امر بود و سبب از خاندان
 جلیل و رفیعی بود که در جمیع بلاد و عباد شهرت داشت و خود
 نیز اظهار زهد و ورع بنمود جمعی تصدیق او کردند و جمعی دیگر
 مصدقین او شدند پس آنکه همان اتباع و اذتاب بهمین واسطه
 رؤسا و عظام و داخل اجماع شدند و گرنه مذا و اصل مخالفت در این
 مقام بیش از سه نفر نبودند یکی در کربلائی معالی دو نفر دیگر در
 نجف و کسی بجز آنها موافقت نداشت مگر نایب و اتباع ایشان
 باینکه علم و بینه و دلیلی در این مطلب داشته باشند اگر اجماع بدو
 حجت و دلیل متبع و مطاع است اجماع از جمیع علما اعلام برون
 و جلالت شیخ مرحوم منعقد بود و انکار از دو نفر با سه نفر در حق او
 بدون حجت و برهان و دلیل و اغلت تابع ایشان از اذل و اذنا
 و عوام کالایع نام بودند که قسبت علم بخود میدادند و طمع داشتند

باجماع درین ماجرا تصدیق میکنند

که بتصدیق آن سه نفر در بطرهاش بعثت و دولت و احترام و مقام
عالی برسند احوال خلق نیز واضح و معلوم است که در نقل اجناس
بر کمر و کف و می افزایند و اشیاء غیر واقع را بهم بسته بیکدیگر
میرسانند و در میان خلق شهرور میکنند پس میداند از آنکه اجتماع
عبادت از اینست چنانکه اجتماع اهل خلاف و اهل باطل که منشأ
اینگونه اجتماع مجتمعات بحث سقیفه بنی ساعده شدند که در اینصورت
روایت که گویند چنین گوید جماعتی که از اجتماع خارج شدند پس
و فتنه که اجتماع محقق منعقد شد برخلاف امیر المؤمنین علیه السلام که
الجماعه اخرج نام گذاشته باین دلیل بر کفر ایشان حکم کردند
پس اگر جائز باشد در و فتنه که اجتماع مسلمین منعقد شد بامر که در
احوال و از آن پس خلاف آن حالت بر شخصی ظاهر شد جائز است او را
مخالفت اجتماع کردن و بعکس آنچه اصل اجتماع قایل شده اند قایل
شدن و کسیر اینهمه رسد حکم بر کفر آن نماید پس خواجه اینها را
گفت که اجتماع مسلمین برخلاف امیر المؤمنین علیه السلام در حالت
عدالت و وفاق او منعقد شد بعد از آن و فتنه که بر ما معلوم شد
احداث بدعت در دین میکنند و جمعی غیر معصوم و غیر مطلع
و جاهل بر عواقب امور بر عدم عدالت و وفاق او حکم نمودند تا بهم
از خلافتش عدول کرده از او اعراض نمودیم در اینصورت شبهه
خارج صور باطال را از شبهه این ضحک برین اقوی نماید چرا که شبهه آنها
بجهت عبارت نیست که ضرورت اسلام جائز نیست اعتبار بر آن نمودن
خاصه و فتنه که گویند عبارت نصیر مفسود خود کند و انکار فهم

د بکران نماید پس در این صورت همه ابرار و خوارج و این منکرین یکی
و حکم هر دو یکی چنانچه اگر خروج از اجتماع مسلمین و رؤسای و علمائا
درین جایز باشد برای خوارج عذر و دلیل است براین که تکفیر آنها
جائز نیست بالجمله بمبدأ تم از طعن و توبیخ قول خداوند سبحانه کما می
گویند که فرماید وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا بُيِّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ
غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ تَوَلَّهْ مَانُو كُ وَنُصِّلَهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا اگر
این علماء اطباء که ایامی ایشانرا ذکر کردیم ایمان آنها را انکار و تکذیب
کنند خودشان از دین خارج میشوند و اگر قابل شوند بر اینکه علمای اطباء
مومنین و رؤسای دین بودند پس در این صورت مخالفت آنها البته
اتباع غیر سبیل المومنین خواهد بود بنا بر این مشافیه الرسول صلی الله علیه
و آله فرماید جز این نیست بالجمله بمبدأ هم چه بگویم البته از این
بیان نام واضح شد که این فِرَقه بالاسریه مومنین و مؤمنانرا از بیعت
و اهانت کردند بحرم و تقصیر و بدون جهت بدنه شرعی و عرفیه
فَهَذَا حَمْلُهُمْ عَلَيْنَا وَاتِّمَا مُبَيَّنَّا أَنَّهُ خَدَاوْنِد سُبْحَانَ رَبِّيَ نَصْرِي
فرماید الذین یؤمنون بالمحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتِ لِعُنُوا فِي الدُّنْيَا
وَآخِرَةِ پس مسلم است اینکه مؤمن در نزد خدا گرامیتر از مؤمنات
و عالم گرامیتر از مؤمن غیر عالیهست جای آنکه جمع شود با علم و ایمان
سیادت و نسبت برد و جد احمد به و شجره محمد به صلوات الله علیه
که شرف بر شرف و نور علی ثورا و شکوه بر این نیست که نسبت غلو
و کبر و نسبت نهاد بکبر که باعث رخصت و جرات خلق بر آزار و ادب
چنین کسی باشد اعظم است از حی زنا فی محصنه غافله یا بمعنی که رجی

زبانی محضه قبل از افتادن بر پشته شرعیه جانی که موجب لعن اولیا
 و سعداء و شهیدان بوده باشد پس قصد عالم مؤمن را همد غایب
 بنسبت غاوت و کفر و تصوف بطریق اولی موجب باشد و اعظم لعنا
 خداوند تعالی و اولیا و احب آل الله و ملائکه مقررین و انبیا مرسلین
 خواهد بود پس در این صورت حالت کسی چه باشد که میسحق لعن
 شد بدست از جانب خدا و برای چنین کسی چگونه نسبت نفوذ
 میتوان داد و حال آنکه خداوند سبحانه و تعالی فرماید **الَّذِينَ يَكْفُرُونَ**
فَمَا آتَيْنَاهُمُ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ
أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ اینکروه کمان میکنند و خدا
 ال محمد صلوات الله علیه مکه آیات کبری و بینه عظمی هستند خدا
 سبحانه و تعالی در این آیه شریفه که **لَوْ يَكُنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ**
وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفِكِينَ عَنْ مَا كَانُوا عَلَيْهِمْ رسول الله یسئلوا الا به نصیح
 فرماید که بینه عبادت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله است
 پس امیر المؤمنین علیه السلام که نفس رسول الله است و سایر ائمه علیهم
 السلام شاکل او ایشان نیز بینه است که میکنند اینکروه و فضايل و فساد
 بینه است الله را انکار و کمان نمودند و زیارت جامع کبیر را که از هاد
 علیه السلام مرویست که اجتماع شیعه بدان فایده است انکار کردند و
 نفرای چند از آن جو نمودند و باید پس که خلق از خواندن آن زیارت
 می افتند میسئسک شاء خلفه از خواندن آن منع کردند و خود شرا
 از خدا اعلام دانستند چرا که انا هم معصوم است و آنچه از او جاری و صا
 میشود ما خود است از نبی صلی الله علیه و آله و خدا سبحانه و تعالی

در حق نبی خود شهادت داده و فرموده وَهَاتُوا بُرْهَانَ هُوَ
الْأَوْحَى بُوْحَى وَفَبَيْكُمُ كَلَامُ إِمَامٍ مَعْصُومٍ مَا خُذَ مِنْهُ
أَزْخَرًا بَاشَدِ بِسْ كَلَامِ إِمَامٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ضَادٌّ رَازِ خِدَائِيَّتِ وَدَرْ
صُورِيَّتِكُمُ كَلَامِ إِمَامٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُوجِبٌ تَضَلُّلٍ وَكُرَامِي بُوْدَةٍ بَاشَدِ
الْبَيْتِ خَيْرِنِ كَلَامِي نَدَانِيْسَنَدِ رَاوِصَاشِدِ اسْتِ حِرَاكَرِ اَوْ بَرَاهِدِيَّتِ
اَمَكْ وَكَلَامِي كَفْتَنِ اسْتِ كَه مُوجِبِ عَوَّاشِدِ وَخَالِ اَنَكُمُ مَفْرُوضِ اَنْبِيْسَنَدِ
كَه هَرْجِهْ اَنَهَا كَفْتَنِهْ اَنَدِ بَا مَرْخَدَا كَفْتَنِهْ اَنَدِ بِسْ مَعْلُومِ بَشُوْدِ كَه خَدَا اَلْبَاقِ
بِاَللّٰهِ يَمْنَدَانِيْسَنَدِ اَكْرَهْ كَلَامِي بَاعْثِ صِلَاحِ مَرْدَمِ اَيْسْتِ وَحِيْرُ كَلَامِي حَوِ
اَضْلَالِ وَاِنْجَامِ عِثْ بِمَصَالِحِ خَلْقِ اَزْ حَقِّ عَالَمِي وَاَنَا نَزْدِ قُلْعِ اَنْتُمْ اَعْلَمُ
اِمَّ اَللّٰهُ وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ كُنْتُمْ شَهَادَةُ عِنْدَهُ مِنَ اَللّٰهِ بِسْ بِدِ بِنْفِيَّاسِ لَزْمِ اَيْدِ كَه
اِنْجَامِ عِثْ قَابِلِ بَاشَدِ بَرَا بَيْكُمُ خَدَا بَعْضِ خَرِيْثَاتِ اَنْبِيَا نَدِ اَلَا يَعْلَمُ
مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ اَكْرَهْ اِنْجَامِ رَاوِصَاشِدِ اَنْ نَقْلِ عَمُودِ
مَرْسَلَاوَلِيْكُنْ جَمِيْعِ عِلْمَاتِ شَيْعَةٍ بِظَرْفِ صِدْقِ وَفِيْلِ اَنْرَادِيْدِ وَ
بِهَمْعِ اَعْرَافِ وَاذْغَانِ شَيْعَةٍ اَنَدِ وَدَرْ زَبَارْتِ نَامَهَا خُودِ نَقْلِ كَرِهْ
اِحْدِ بَصْدِ اَنكَارِ فَرْهُ اَزْ فَرَاثِ اَنْ بَرِيَامِدِهْ اَنَدِ بَا اَنْبِيَا كَلِ دَقْتِ
وَاحْتِيَا طَرَامِ اَغَاثِ مَبْنُودِهْ اَنَدِ بِالْجَمَلِ اِنْجَامِ عِثْ اَنكَارِ بَيِّنَاتِ مَا
اَنْزَلَ اَللّٰهُ كَرْدَنَدِ حَتَّى اَزْ بَعْضِ سَوَالِ كَرْدِهْ شَيْدَا زَمْعِي اَنْبِيَا كَه اَمَّا
وَلِيّ اَللّٰهُ اَيْسْتِ جَوَابِ دَا دَنَدِ كَه مَعْنِي وَحِيّ اَللّٰهُ حَبِيْبِ اَللّٰهُ اَسْتِ بَاوِ
اَنْبِيَا كَه نَزَاعِ دَرْ مَنَازِ اَهْلِ سِيْنَتِ وَشَيْعَةٍ غَيْرِ اَيْنِ بَنِيْسْتِ كَه شَيْعَةٍ
وَلَا بَرَا بِمَعْنِي نَصْرَفِ دَانِيْسَنَدِ اَنَدِ وَاَهْلِ سِيْنَتِ بِمَعْنِي مَحَبَّتِ دَانِيْسَنَدِ
اَنكَارِ نَصْرَفِ اَمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرْدِهْ اَنَدِ وَبِهَمْنِ عَالَمِ كَه اَزْ اَوْسَوَالِ كَرْدِهْ

شده بر عین خلاف و شیعیه بود و لی نقیض قول اول است منتهی که
 که ولایت امام علی است یعنی محبت است و اینفصره نخستین از انکاری بود
 که از آنها در فضا بل نام ضاد و شد چنان فضا بی که شیعیه
 اینکه آنرا با مبر المؤمنین انستیا کرده اند اختصاصی از عامه یافتند
 نمیدانم که اگر انقال و لا ینرا یعنی تصرف فابل میشد چه ضرر بیاو
 داشت جز اینکه اگر چنین میگفت میباشد بمعوم تصرفات و
 اذغان کند و دلیل با اختصاص تصرف نداشت حکم عرفانی که
 طبایع از اسماع آن منتفر میشوند دیگر آنکه علم امام علی علیه السلام
 انکار کردند و در نظر عوام چنان وانمودند که اگر امام جمیع اشیاء
 عالم باشد با خداوند جل و علا برابر و یکسان باشد و حال آنکه
 بهین علم در علم بعض اشیاء خود را با قطع با خداوند تعالی میساز
 میدانند مثلاً علم نحو و صرف و منطق و معانی بیان که از بعضی
 مسائل آنها آگاهند و اینکه زید مثلاً موجود او عمر و میت و
 مفقود شک نیست این که خداوند عالم نیز بهمین طور عالم این
 احوال است پس باین در این عالم با خدا مساوات دارند و در
 شئی از اشیاء و حالی از احوال و صفی از صفات خود را با خدا
 عالم یکسان میدانند و حال آنکه میسبب منفقند در هیچ حالی
 از حالات و هیچ صفی از صفات عم از حریف و کلی با خداوند عالم
 برابر و یکسان نمیتوان بود زیرا که علم خدا غیر ذات است و
 ذات مفقود شش اختار فی منقوز نیست پس چه معنی دارد فابل
 شدن بر اینکه با خداوند عالم در علم بعضی و ناکل مساوات

و
 لا
 ی
 ی

بدون داشت اگر گویند که علم خدا که متعلقست بر اشیاء عین ذات
پس لازم می آید مساوات آنها با خدا در بعض احوال و لازم اختلاف آنها
جهت در ذات مقدس و اگر فایده باشد بر اینکه این علم غیر ذات
سوال میکنیم آیا این علم حادث است یا قدیم اگر گویند حادث است و
علم ذاتی خدا را متعلق بر اشیاء ندانند فایده بفرشده باشند و
گویند که خداوند سبحان بداند عالمیست بر اشیاء مدبریم که آیا در
ذات مقدس خدا اختلاف جهت و تعدد نسبت بر اوست یا نیست
اگر گویند جائز است از کان توحید خود را منهدم ساخته باشند
چرا که متعدد را یکی حادث میشود اگر گویند جائز نیست بگوئیم پس
چگونه مساوات خود را در جمیع علوم با خداوند عالم تعقل مینمایند
پس بنا بر این و فیه که مساوات در جمیع احوال متفق شد بنمایان جوانی
که ایشانراست در لزوم عدم تساوی در ذاتش مسئله که خدا
بر آن نیز عالمیست بر اشیاء خاص است که فایده بر این که اقام علیه
بر جمیع اشیاء عالمیست و اعتراض بنمایان اعتراض و جواب بنمایان
و قطع نظر از اینها آنکس فایده بر اینست که اقام علیه عالم بر کل اشیاء
است هر کس فایده بر این شده است که اقام عالمیست بر جمیع اشیاء که خدا
بر آنها عالمیست حاشا و کلاً بلکه ائمه علیهم السلام را و فیه که بخداوند
عالم نسبت دهد مضمحل و جاهل میدانند بحیثیتی که لَا يَمْلِكُونَ لِقَائِهِمْ
نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيٰوةً وَلَا نُشُورًا بلکه مراد اینست که ائمه علیهم
السلام عالم هستند بر کل اشیاء بلکه داخل عالم کون شده و در خزان
کونته مخزون گردیده نه اشیاء بر آنکه در خلقت خداوند سبحان و تعالی

اَنَا مَا مَجْدُ دِیْشُونَ دِ عَالَمِ امْکَانِ مَا عَالَمِ نِکُونِ وَاشْتِ بَایْکِه اَنَامِ
 عَلَیْهِ لَمِ بَرِ آنَهَا عَالَمِ سِتْ دِرِ نَسَبِتِ عَلِیْ کِ دِرِ نَزْدِ خُدَا وَنِدِ عَالَمِ اِسْتِ
 دِرِ خِرَانِه اَمْکَانِ تَه مانند فطره اِسْتِ زِ نَحْرِ وَ ذَانِه رِکِی اِسْتِ بَیْ اَنَا
 وَ اِسْتِ غُفْرَانِ لَهِ عَنِ التَّحْدِ بِدِ الْفَلْبِلِ حِ جَا اِیْنِکِه الْعِبَادِ بِاللَّهِ مَسْأَوِ
 وَ مِمَّا ثَلَاثِیْ دِرِ مِیْآنِه مَنصُورِ شُودِ چنانکِه مَطْنُونِ اِشْتِ اِسْتِ بَیْ
 مَلَا خَطِه قَابِلِ بَا یَدِ بُوْدِ بَرِ اِیْنِکِه اَنَامِ عَلَیْهِ لَمِ عَالَمِ نِیْسِتِ بَرِ غُفْرَانِ
 مَا وَ قِیْنِکِه اَزَادِه نَمَا یَدِ کِ بَدَانْدِ وَ اَزِ مِیْنِ قَبِلِ اِسْتِ عَلُومِ بَکِه مَجْدُ
 بَرِ اِیْ اِشْتِ اَنِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ دِرِ لَبَّالِیْ قُدُوسِ شَهِ جَمْعِ وَ هَرِ سِتْ
 اَزِ سَاعَاتِ وَ هَرِ آنِ اَزِ اَنَاتِ اَمَّا اِیْنِکِه بَعَالَمِ کُونِ دَاخِلِ شِیْدِه اِ
 اَزِ عَالَمِ عَقْلِیْ کُلِیْ بِرِ جَمِیْعِ مَرَاتِبِ اَزِ جَزْئِیْ وَ کُلِیْ کِه دِرِ خِرَابِ اِنِ عِیْسُودِ
 عَالَمِ دِ مَقَالِیْمِ اِیْنِکِه اِیْنِکِه اِسْتِ اِسْتِ وَ خُدَا وَ نِدِ سَبْحَانِه عَالَمِ
 دِرِ نَزْدِ اِیْشَانِ کِ دَاشْتِه چَرَا کِه اِیْشَانْدِ عِنْدَ اللَّهِ چنانکِه خُدَا
 عَالَمِ فَرْمَا یَدِ وَ مَرْنِ عِنْدِ لَا یَسْتَنْکِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا یَسْتَحْشِرُونَ
 بُسْمِ حُورِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ لَا یَقْتَرُونَ وَ حَضَرِ صَادِقِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَرْمَا یَدِ
 بَحْرِ اَلَّذِیْنِ عِنْدَ اللَّهِ یَسْ فَرَا اِیْنِکِه دِرِ عَالَمِ نِکُونِ اِسْتِ دِرِ اَنَهَا
 وَ هَرِ چِه دِرِ عَالَمِ نِدِ وِیْسِتِ دِرِ نَزْدِ اَنَهَا سِتْ وَ هَرِ چِه دِرِ عَالَمِ اَمْکَا
 بَرِ اَنِ عَلِمِ نِدِ زِنْدِ مَا وَ قِیْنِکِه اَزِ جَانِبِ خُدَا وَ نِدِ عَالَمِ عَطَا شُودِ وَ هَرِ چِه
 کِه اَزَادِه نَمَا یَدِ کِه بَدَانْدِ مِیْشَانْدِ بَیْ اِسْتِ مَرَادِ عَلَمِ سَابِقِیْنِ
 عَلَیْهِمُ الرَّحْمَةُ کِه کُشْدِه اَنْدِ اَنَامِ عَلَیْهِ لَمِ اَزَادِ اِسْتِ بَعْقِ هَرِ وَ قِیْنِکِه
 بَخَوَا هَدِ بَدَانْدِ مِیْشَانْدِ اَحَادِیْثِ کَثِیْرَه نِزْدِ طَابِقِ اِیْنِکِه دِرِ مِیْنِ مَعْرُوفِ
 وَ اَرْدِ شَدِه اِسْتِ بِالْجَمْلَةِ جَمَاعَتِ بِالْاَسْرَةِ اِفْرَاطِ کَرْدِ دِرِ اِنْکَارِ حَقِّ

گفتند امام علی علیه السلام میفرمود که کبریا در کدام زاویه است از
 زوایای خانه و فیه که از امام علی علیه السلام غایب و منزه شد و گفتند انا
 قرن میفرمود نیست در میان دو آب یکی بخس بود و دیگری ظاهر و
 اینکه امام علی علیه السلام و فیه که بارض کربلا رسیدند فرمودند
 اسم این تره جیبیت عرض کردند که حاضر ثابت میخوانند فرمودند که آبا
 اسمی دیگر دارد عرض کردند که ارض الطغوف مینامند فرمودند آبا اسم
 اسمی دیگر دارد عرض کردند شاطی الفرات گویند فرمودند اسم
 دیگر دارد عرض کردند که کربلا گویند اینجا عرض گفتند که امام علی
 السلام میفرمود نیست این نامها را که میرسید سائل چون وحشت نمود
 و عجیب شمرده دلیل ذکر کردند که اگر میفرمود نیست چرا میرسید سائل
 اعتراض کرد که اگر پرسیدند دلیل چهل باشد پس چرا خدا از
 حضرت موسی علیه السلام و انا لک یحیی و انا لک یحیی و از حضرت عیسی علیه
 السلام که با عیسی علیه السلام قلت للناس ائخذونی و اقمی الهمین آبا خدا میفرمود
 و عالم نبود پس مهوت شد جوابی گفت امام محمد باقر علیه السلام آسا
 فرماید باینکه گریه که در آخر الزمان می آیند و اینگونه فبا و شنایع شا
 میسازند از روایت و عنایت فرماید عجبا لایس فرشی عینا ان طاعتنا
 واجب کطاعت رسول الله صلی الله علیه و آله ثم یکسرون حجتهم
 و یخصمون انفسهم و یقولون انا لانعلم کل شیء انری ان الله سبحا
 تبعث حجه علی اهل المشرق و المغرب ثم یخفی علمهم عنه بالجملة از
 فیل انکار و کمان فضا بل ائمه علیهم السلام که ببنات الله اند این
 فقر بود که از آنها ظهور کرد و احادیث کثیره دیگر نیز که بر ولایت



ويعترف الله عليهم السلام في عالم دلالت دارد و در کتب معتبره و خطبه
و ادعیه و زیارات و فتوحات وارد شده است و آنچه در خطبه افغان
و خطبه البیان و خطبه نطجیه و حدیث معرفت ایشان بنور^ت
و حدیث خطب الاصفی و حدیث بساط و احادیث خلفا^{ان} ایشان
و احادیثی که در باب بودن آنهاست اشباح و احادیثی که در باب
بودن آنهاست در اکوان سینه قبل از خلاق خلق و احادیثی در
و حدیثی در مسعود و غیر اینها که در کتب معتبره و غیر معتبره از کتب
اصحاب رضی الله عنهم وارد است جمیع احادیث را انکار کردند و بعضی
حمل کردند و روایت آنها را بغاوت و جهل منسوب داشتند و بعضی
آنها را فراموش کردند و مفاهیم آنها را تصدیق ننمودند با اینکه دعای
اعتقاد را میخوانند که در هیچ الدعوات مذکور نیست و شیخ بهاء^{در}
مفتاح الفلاح از مونی کلیم و امام رضا علیه السلام روایت کرده است
و خواندن آن در غادر هر صبح و شام مستحب است و از فطرات است که
و شاهد از علی بن امیر المؤمنین و سید الوصیین و وارث علم^{است}
و قائد الغر المحجلین و قاتل المشرکین و امام المتقین و سید المناقبین
و مجاهد التاکثیر و القاسطین و المارافین امامی و حجتی و صراطی
دلیلی و من لا یتق بالاعمال و ان رکب ولا اربها منجبه و ان
صلحت الابو لایبیه و الایهام بیه و الا فرار بفصائله و القول من
حملها و التسلیم لرؤایها و انحضرت صلوات الله علیه اقرار^{است}
بر فضایل امیر المؤمنین علیه السلام و قبول مراتب آنرا از جمله اعتراف^{است}
شمرده که واجب است مؤمنان با آنهاست بر معترف بودن و واجب

فرموده نصدیقون جاملین و شیلم را و بنی آنها را کائناتنا کان وبالنا
نابلغ چنانکه جایز نیست ارسال و ابمال در آن حادث باشد با وجود
اینکه ایشان سلام الله علیهم فاعده کلبه شریفه مسیله دزبرد
مخالف و موافق مقرر فرموده اند که از این حدیث باخود است
تزلو ناعن الربوبیه و قولوا فینا ما شئتم ولن یبلغوا و حال آنکه این
حدیث بچند بن طریق و بچند بن الفاظ در کتب معتبره روایت
شده و نزد همه مسلم است پس و قیبه صحت این حدیث معلوم شد
چه جا حرفیست در صحت و ضعف روایانی که درین موارد ذکر شده
رسول صلی الله علیه و اله در خطبه روز غدیر فرماید یا ایها الناس
ان لاخی فضایل کثیره لا افدر ان اخصبها فی مجلس واحد الا فمر انما کثیره
فصدقوه و صفار د ر بصائر الدربان بسند صحیح از زاره روایت
کرده و گفته است که وارد شدم بخدمت ابی جعفر علیه السلام فرمودند
از احادیث شیعیه در پیش خود را عرض کردم که احادیث کثیره
نزد من هست که فصد کرده آتشی افروخته آنها را سوزانم فرمودند
نزد من آرا آنچه انکار آن بر دل تو و سایر بنی آدم از وجهل خطور می کند
چنانکه بدانکه از رو عدم علم بر سر خلافت اعتراض کرده در خضر
با عرض کردند که انجمل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و ینز
در منجیح البصائر و غیر آن با سندهای چند مرویست که اباجفر
علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و اله روایت کرد
که فرمودند ان حدیث ال محمد عظیم صعب مستصعب لا یؤمن به
الا ملک مقرب و نبی مرسل و عبد مؤمن امحی الله قلبه لایمان

فَمَا وَرَدَ عَلَيْكَ مِنْ حَدِيثٍ إِلَّا مُجَدِّدٌ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَلَا تَنْتَبِهَ فُلُوبُكُمْ
 وَغَرَفُوهَا فَاذْكُوا وَاشْمَازَتْ لَهُ فُلُوبُكُمْ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالْإِلَهِ
 إِلَى الْعَالَمِينَ إِلَّا مُجَدِّدٌ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَاتَّمَا الْهَالِكُ أَنْ يُحَدِّثَ أَحَدٌ
 بِالْحَدِيثِ وَبِشَيْءٍ لَا يَحْتَمِلُهُ قِفُولٌ وَاللَّهُ نَاكَانَ هَذَا مِنْ مَعْلُومٍ
 شَدَانِكَ بِرِضَائِهِ بِإِشَانِ كَفَرِ اسْتِ وَنَهْدِ رِثْمَانِ كُنَا بِسَنَاهَا
 صَحِيحَةٍ مِنْ حَدَّثِ مَرْوِيٍّ كَقَوْلِهِ اسْتِ ابْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَبَّهَ
 كَدْرَ مَنْ حَدَّثَ بِشَيْءٍ فَرَمُودٍ أَنَّ اسْوَأَ أَصْحَابِي عِنْدَكَ خَالَا الدَّيِّ إِذَا
 سَمِعَ الْحَدِيثَ يُنْسِبُ الْبِنَافِرَ وَغَثَا فَا لَهُ حَيْمَلُهُ فَلَبُّهُ وَاشْمَازُ
 مِنْهُ وَحَدَّثُ وَكَفَرُ عَنْ ذَانِ بِهِ فَلَا يَدْرِي لَعَلَّ الْحَدِيثَ مِنْ تَا حَرَجٍ وَالْبِنَا
 اسْتِنْدَ فَيَكُونُ بِذَلِكَ خَارِجًا عَنْ لَابِنَتِنَا بِسَنَاهَا حَادِثًا كَالْحَدَّثِ
 اصْطِلَاحُ جَدِيدٍ اسْتِ ضَعْفُ اسْتِنْدَ يَنْسَبُ بِلَاكَ دَرَابِنَابِ وَتَا
 صَحِيحَةٍ بِكَرْفَسْتِ وَمَضَاهِي يَارَاتِ مَقُولَةٍ دَرِينِ مَوَادِّ وَارْدُ شَدَّ
 هِمَّ جَنِينِ دَرْدِ غَاهَا وَفَوْتِهَا رَوَايَتُ شَدَّ اسْتِ خُصُوصًا دَرَفَقِي
 كَذَلِكَ جَنَابِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَبِيبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرْوِيٍّ بِسَنَاهَا كَرَمًا أَيْنَهُ فَا بَارَا
 رَدَّ بَكْنَدَ وَبَطْوَا مَرَاتِهَا اعْزَافَ كُنْدَ بَرَانِيكَهَ أَزْمَنَ صَرْفَ بُوْدَرَانِي
 عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نَهْ اسْتِغْلَالِ أَنَّهُمَا لَازِمٌ مِي بَدُونِ شَرِكِ وَنَهْ تَقْوِي
 جَنَانِكَ دَرِ حَقِّ مَلَا يَكُ فَا بِلَ شَدَّ اَنْدَمِينْدَانِ مِ حَضَرِ رَا حَوَالِ أَنَّهُمَا
 دَارْدُ بَا اَيْنِكَهَ اِنَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَا عَدَّ كَلْبَتَهُ دَرِ ضَمْنِ اَيْنِكَهَ اِحَادِيثِ
 بَا نَهَابِنَانِ فَرَمُودِ اسْتِ جَنَانِكَهَ اَزْ مَفْضَلِ مَرْوِيٍّ اسْتِ كَذَلِكَ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودِ فَا جَاءَ كَمِ عَنَّا فَا يَحْزُرَانِ يَكُونُ فِي الْخُلُوفِ وَكَهْ تَقْلُوهُ
 وَكَهْ تَقْلُوهُ فَلَا يَحْدُفُ وَرَدُّهُ الْبِنَا وَمَا جَاءَ كَمِ عَنَّا اِنَّ لَا يَحْزُرَانِ

الْمَخْلُوقِينَ فَاحْجَدُوهُ وَلَا تَزِدْوهُ الْبِنَائِيسُ شَيْئًا يَنْسِبُ دُرَانِيَّكَه مضمون
این احادیث که سابقاً مذکور شد از جمله آنچه هاست که در مخلوق
بیتواند بود چنانکه در ملائکه و حمله عرش و امثال آنها در انصو
چرا این مقدار از اینگونه احادیث و اخبار وارد و انکاری کنند
و حال آنکه فریب بدو هزار از این احادیث وارد است غیر از کما
مَا أُنزِلَ مِنَ الْكِتَابِ بِأَعْيُنِنَا و چه شایسته این احادیث را ندارند
و هنگامی که از شنیدن آنها تنگدل میشوند در نظر عوام الناس این
لباس جلوه میدهند که این مطالب از جمله اسرار است که افشا آن
جایز نیست و حال آنکه در این صورت ابواب جمیع سؤال و جواب
و تدوین علوم و تدوین رسوم مسدود و در وس میگردد بلی با
اسرار جایز نیست ولی اسرار آنرا گویند که در بحث فاعده کلبه نبو
باشد و بر این عقلیه و نقلیه برای اثبات آن و اسکا نامع فاع
نتوان نمود با مقام نقیه و بیم آزار واذیتی در اظهار آن بوده باشد
چنانکه کاظم علیه السلام در مقام نقیه بوده بیان مسئله حضرت را
از اسرار شمر دند و همچنین بودن امیر المؤمنین علیه السلام را
افضل از جمیع انبیاء و مستور داشتند چرا که در آن زمان اقامه برهان
واضح و دلیل لایح منعدر بود اما درین جزء زمان امثال اینها
مبدول و معروف نیست و نیز هرگاه دانستن این مسائل اسرار میبود
امیر المؤمنین علیه السلام اباذر را خبر نمیداد در حد معرفت خودش
بنور انبیه آیا چه ستر نیست در بودن امیر المؤمنین با یکی از ائمه علیهم
السلام نازل بمنزله ملائکه در مصروف عالم و حال آنکه ملائکه خدام

آنها هستند و از شعل افوار آنها آفریده شده اند و چه سترسیت در بودن
امیر المؤمنین یا یکی از ائمه علیهم السلام بمنزله ثور که هفت بار در
سر شاخ او فایم و محفوظند و چه سترسیت در بودن امیر المؤمنین
یا یکی از ائمه علیهم السلام بمنزله ذنب بقر بنی اسرائیل در احب
موت و چه سترسیت در بودن ایشان علیهم السلام العباد بالله
بمنزله دشمن خدا ابله پس در جوار و ساز بودن آن در جمیع مراتب وجود
انسان و سایر موجودات و چه سترسیت در بودن ایشان علیهم
السلام در منزله میکائیل و اسرافیل و عزرائیل در رساندن جنا
ورق و موت بر جمیع اشیا و چه سترسیت در بودن ایشان علیهم
السلام نازل بمنزله ملائکه که حافظ سموات اند و کدام عقل انرا
منع کند و کدام نقل یا این منافات دارد و اینکه بنظر عوام مید
که راه انکار را بر این طالب بجهت نبودن لیلست بر توانها نمایند
چه دلیلی میخواهند اموازد و هزار حد و چگونه جایز است که جمیع آنها
کذب و اقرا باشد با جمله در نفی این امور سنگین از عقل و نقل در
دست نیست و بخر گمان منظور ندارند تا شامل افتد باحوال انسا
فرموده خداوند عالم که الذین یکتُمون ما انزلنا من البیِّنات وَاللهُ
مِنْ عِندِ مَا بَیِّنَاتٍ لِلنَّاسِ اُولَئِكَ یَلْعَنُهُمُ اللهُ وَیَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ
و با فر علیه السلام فرموده است کُفُّوا عَنِ اللَّعْنُونَ عجب تر آنکه اگر
گفته شود که عیسی روح الله است ضد یقین میکنند و اگر گویند
علی نفس الله است اضطراب و استیجاب میکنند و می شمارند و نحو
می نمایند در میان ایام از این قبیل در جواب بعضی معسین مشروح

و مفصلی نوشته ام که در این مقام کلام را بدین کرآن طول انجام نمکنم
اما جواب قول نوادام الله تبارک که سؤال کرده از اینکه مرد و کور را
معرف و مرافق بضر و ربای ملت به می بینی اینست که چگونه اعتبار
بضر و ربای ملت در حق بالاسریه تعقل میتوان نمود و حال آنکه
ایشان بمحض ملاحظه عبارت آن که از مراد فایل آن بجز بودند چنین
فتنه و فساد برپا کردند که منافی ضر و کلام است و انفعاد اجتماع
مسلمین و اتفاق کلام آنها بر این نیست که کتابت ماسپس حکمی کند و
موجب امری شود و لا اعتبار بالقرطاس بلکه اقرار معتبر است و
بافراشه دات دهند و بی وجود اقرار بمحض کتابت چیزی ثابت نمیشود
و حکمی یا امری مرتب نمیکرد و یا چه رسد بر اینکه منکام از مراد خوش
خبر دهد و بر مستورات نواد خود تصریح کند با وصف این امور مخالف
ضر و کلام از رنگ شده چنین فساد در میان خلق انداختند
و بلاد و عباد را مشوش و مضطرب نمودند مردم نیز چنانکه از مبد
وجود تا آخر مقامات شهود رسم معهود شایسته تابع شهرت شدند
و وسیله نمونه و راه زنی که برای عوام بدست آورده بودند این بود
که اگر کتاب را اعتبار نباشد راه علی که حاصل میشود از اخبار را بگویند
و سنن اولین منشد میکرد و مذاهب علماء و عقاید منقدها را
مطالب ایشان را اعتبار باقی نمینانند و در توثیق و تضعیف رجال
و رواه میزانی که هست از دست میروند شهر نیست در آنکه بجز
از خطوط و کتب مستنبط و معلوم است پس چگونه میتوان گفت
که کتاب را اعتبار نیست بجز جمله مقصودشان را اعتبار بجز رهن و

مؤید و بلیس نبود چرا که گفتگوی ما در کتابت عبارت نیست که هیچ
و بیان صاحب و کتابان مخالف و معارض آن باشد اینچنین که
البته اعتبار نیست خاصه و فنی که اینگونه عبارت بدست کسی
افتد که معرفت و اثر آن ندارد مثل اینکه مسائل طبت و نجوم بدست
فلسفه افتد و مسائل فقه بدست فیم لکن و فنی که عبارت و کتابت را
نباشد و اعتبار بدست کسی افتد که از اصطلاح و رموز آن
آگاه نیست چنانکه عبارت کما هرفن در پیش اهل آن فن پس شکی نیست
در اینکه اینچنان عبارت در نزد اهلش فاده طریقی میکند علم مکن
و فنی که قراین کثیره و نواترات غیر عده به موجب حصول علم شود
لکن محل گفتگوی ما عبارتها نیست که تصریح متاع عبارت و قراین
معارض است چنانکه بتراموافق ضرورت اسلام البته اعتبار
نیست اما السائل ادام الله ما بعد جواب فقره آخر سوال بود که تکلیف
عبد عاجز چیست اینکه تکلیف را در اعتقاد نظریه و تفحص و اخذ
مطالب و معارف است از موافق آنها با در فرور عیست در مرد و صورت
هرگاه خود را اهل ذکر و استنباط هستی عمل کن یا آنچه که استنباط
میکنی از طریق که در معرفت الله از جانب خداوند عالم بواسطه اهل
بیت اطهار بنور رسیده که ایشانند را سخن فی العام و ایشانند اهل
بیتی که اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیر اعفاید و طهره و این
خود را از اخبار و آثار و موضع شد بدان ایشان علم السلام اخذ
کن هرگاه خود را اهل ذکر و استنباط نیستی و قوه استنباط اندک
طلب کن عالمی که اعتماد بدان توان نمود و بدین و مانند مظهر توان

شد و اخلاق ائمه علیهم السلام را در آن توان یافت چرا که ما این را نبیند
و منوب عنه در علم و عمل از مناسبتی تا گزیر است اما علمش میانه است
باشد بکتاب و سنت و آنچه که راجع باینهاست از قبیل اجتماع و دلائل
عقلی که مستند بر است بنور شرع پس نقل نکند مگر از آل محمد سلام
علیهم و اعتمد نکند مگر بر آنها گفتگو نکند مگر در حق آنها و رجوع
نکند مگر بسوی آنها و نباشد بچند و آنها چنانکه شاعر گوید اَلْبِیْکُمْ
وَ اِلَّا لَانْتِزَالُ الْکَاثِبِ وَ مِنْکُمْ وَ اِلَّا لَانْتِزَالُ الرَّغَائِبِ وَ فِیْکُمْ وَ اِلَّا فَاَلْحَدُ
فَخَلَوْ وَ عَنْکُمْ وَ اِلَّا فَاَلْحَدُ کَاذِبٌ وَ بَحِیُّ بْنُ کَرٍ شَاکِنَهُ اِسْتِ مِنْ
سَرَّه ان یُسْکِلَ الْاِیْمَانِ فَلِیْقُلَ الْقَوْلُ مِنْی قول آل محمد علیهم السلام
فَمَا اسْرَوْ فَمَا اَعْلَنُوا فَمَا بَلَّغْنِی وَ فَمَا لَمْ یَبْلَغْنِی وَ در روایت دیگر
چنین است که در هر صبح و شام گفته شود که وَ فَا قَالَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
اَللّٰهِ عَلَیْهِمْ فَلْنَا وَ مَا ذَا نُوَابِرٍ دَنَا اَمَّا عَلِشْ مِیَابِدُ مَطَانِیْ بَا شَدَّ بَارِ فَنَا
وَ کَرْدَارِ مَوْسِیْنِ وَ مَخْلُوقِ بَا شَدَّ بَا خُلَاقِ وَ مَنَصَّفِ بَا شَدَّ بَصَفَا
آنها چنانکه بعضی از آن اوصاف را امیر المؤمنین علیه السلام بنا
فرموده و ثقت الاسلام روایت کرده است اگر چه حد طولانیست لکن
با وجود طولش در این مقام ذکر میکنم تا مؤمن و مجتهد را بشناسد
که چگونه کسی باید باشد زیرا که مجتهد خلیفه الله است و حجت است
بر خلق از جانب حجة الله صلوات الله علیه و خا که است بر فوج
و دماء و اموال مطلقا پس باید مؤمنی باشد پیر و کاملی صاحب
منصف و صلواتی که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده در کتابها
معتبر از ابی عبد الله علیه السلام کلینی روایت کرده است

که فرمود روزی شخصی همام نام که بغایت غایب و ناسک و مجتهد بود
 در مجلس امیر المؤمنین علیه السلام برخاست و آنحضرت مشغول ادای
 خطبه بود عرض کرد یا امیر المؤمنین اوصاف مؤمن را بیان فرمایند
 که در نظرها محسوس و مشهود گردد پس آنحضرت فرمود یا همام
 الْمُؤْمِنُ هُوَ الْكَبِيرُ الْفَطِنُ بُشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَخُرْنُهُ فِي قَلْبِهِ أَوْسَعُ شَيْءٍ
 صَدَرَ وَأَذَلُّ شَيْءٍ نَفَسًا زَاغٌ عَنْ كُلِّ فَنٍ حَاقِرٌ عَلَى كُلِّ حَسَنٍ
 لَا حَقُودٌ وَلَا حَسُودٌ وَلَا وَثَابٌ وَلَا سَبَّابٌ وَلَا عَنَابٌ وَلَا مُعْنَابٌ
 بَكْرَةُ الرَّفْعَةِ وَكِبَرُ الشَّيْءِ طَوِيلُ الْعَمَلِ بَعِيدُ الْمَكْرِ كَثِيرُ الصَّمْتِ
 وَقَوْرٌ ذَكُورٌ صَبُورٌ شَكُورٌ مَعْمُومٌ بِفِكْرِهِ مُسْرُورٌ بِفَقْرِهِ سَهْلٌ
 الْخَلِيقَةُ لَيْسَ الْعَبْرِيَّةُ رَضِيحُ الْوَقَاةِ قَلِيلُ الْأَذَى لَا مُنَافَاةَ وَلَا
 مُنْهَنَّاكَ إِنْ ضَحِكَ لَمْ يَخْرِقْ وَإِنْ غَضِبَ لَمْ يَنْزِفْ ضَحْكُهُ بَلَسَمٌ
 وَاسْتِفْهَامٌ نَقْلٌ وَمُرَاجَعَةٌ نَفَقَةٌ كَثِيرٌ عِلْمُهُ عَظِيمٌ حِلْمُهُ كَثِيرٌ
 الرَّحْمَةُ لَا يَخْلُ وَلَا يَخْلُ وَلَا يَخْلُ وَلَا يَخْلُ وَلَا يَخْلُ وَلَا يَخْلُ وَلَا يَخْلُ وَلَا يَخْلُ
 يَحُورُ فِي عِلْمِهِ نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الْعَسَلِ وَمَكَادِحُهُ أَجْلَامُ الشَّهَدِ
 لَا جَشَعٌ وَلَا هَلَعٌ وَلَا عَنَفٌ وَلَا سَلَفٌ وَلَا مُكَالِفٌ وَلَا مُبْعِثٌ جَمِيلٌ
 الْمُنَازَعَةُ كَبْرٌ مِمَّا مُرَاجَعَةُ عَدْلٌ إِنْ غَضِبَ رَفِيقٌ إِنْ طَلَبَ لَا يَهْوُ
 وَلَا يَنْهَنَّاكَ وَلَا يَنْجَرُ خَالِصُ الْوَدِّ وَثِقُ الْعَهْدِ وَفِي الْعَقْدِ شَفِيقٌ
 وَصُولٌ حَلِيمٌ خَمُولٌ قَلِيلُ الْفُضُولِ رَاضٍ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُ
 لَا يَغْلُظُ عَلَى مَنْ يُؤْذِيهِ وَلَا يَخْوُضُ فَمَا لَا يُعِينُهُ نَاصِرُ الدِّينِ مُخَامَرٌ
 عَنِ الْمُؤْمِنِينَ كَهْفٌ لِلْمُسْلِمِينَ وَلَا يَخْرِقُ لَشَاءٍ سَمْعُهُ وَلَا يَنْكِي الطَّمَعُ
 قَلْبُهُ وَلَا يَصْرِفُ اللَّعِبُ حَكْمَهُ وَلَا يَطْلُعُ قَوْلُ أَعْمَالٍ حَازِمٌ

لَا يَفْخَاشُ وَلَا يَطْيَاشُ وَضَوْلٌ فِي غَيْرِ عَنَفٍ بَدُولٌ فِي غَيْرِ سَفٍ
 وَلَا يَحْتَالُ وَلَا يَغْدَارُ وَلَا يَقْنِي أَثْرًا وَلَا يَحْفُ بِشَرِّ أَرْفِقٍ بِالْخَلْقِ
 سَاعٍ فِي الْأَرْضِ عَوْنٌ لِلضَّعِيفِ غَوْثٌ لِلْمَلْهُوفِ لَا يَهْنِكُ سِتْرًا
 وَلَا يَكْشِفُ سِتْرَ أَكْثَرِ الْبَلَوَى فَلَيْلُ الشُّكُوفِ إِنْ رَأَى خَيْرًا ذَكَرَهُ
 وَإِنْ عَاقَبَ شَرًّا سَتَرَهُ لِيَسْتُرَ الْعَيْبَ وَيَحْفِظَ الْعَيْبَ وَيَقْبِلَ الْعِزَّةَ
 وَيَغْفِرَ الدَّلَّةَ لَا يَطْلُعُ عَلَى نُصْحٍ فَيَذَرُهُ وَلَا يَكْذِبُ خَيْرَ حَقٍّ فَضْلُهُ
 أَهْلٌ رَضِي عَنْ نَقِيٍّ رَضِيَ يَقْبِلُ الْعُذْرَ وَيُجِلُّ الذِّكْرَ
 يَحْسُنُ بِالنَّاسِ الظَّنَّ وَيَتَّهِمُ عَلَى الْعَيْبِ نَفْسَهُ بِحُبِّ فِي اللَّهِ نَفْسُهُ
 وَعَلَيْهِ وَيَقْطَعُ فِي اللَّهِ يَحْزَمُ وَعَزَمُ لَا يَخْرُفُ بِمَرْحٍ وَلَا يَطْيَشُ بِمَرْحٍ
 لِلْعَالِمِ مُعَلِّمٌ لِلْجَاهِلِ لَا يُتَوَقَّعُ لَهُ بَأْفَاءٌ وَلَا يُخَافُ لَهُ عَائِلَةٌ كُلُّ سَعْيٍ
 أَخَاصَرُ عِنْدَهُ مِنْ سَعْيِهِ وَكُلُّ نَفْسٍ أَصْلَحَ عِنْدَهُ مِنْ نَفْسِهِ عَالِمٌ بِعَيْبِهِ
 شَاعِلٌ بِعَيْبِهِ لَا يَتَوَقَّعُ بِغَيْرِ رَبِّهِ وَحَيْدٌ حَزِينٌ بِحُبِّ فِي اللَّهِ وَحَيْدٌ
 فِي اللَّهِ لِيَتَّبِعَ رِضَاهُ وَلَا يَتَّقِمَ لِنَفْسِهِ نَفْسَهُ وَلَا يُوَالِي فِي سَخَطِهِ
 مُجَالِسٌ لِأَهْلِ الْفَقْرِ مُضَادٌّ لِأَهْلِ الصَّدَقِ مُوَارٍ لِأَهْلِ الْحَقِّ
 عَوْنٌ لِلْغَرِيبِ ابٌّ لِلْيَتِيمِ بَعْلٌ لِلْأَرْمَلَةِ حَفِيٌّ بِأَهْلِ الْمَسْكَنَةِ مَرْجُوٌّ
 لِكُلِّ شَيْءٍ حَشِيشٌ شَشِيشٌ لَا يَبْعَثُ وَلَا يَحْسَبُ وَلَا يَحْسَبُ صَلْبٌ كَطَامُ
 بَسَامٌ دَقِيقُ النَّظَرِ عَظِيمُ الْحَذَرِ لَا يُجَلُّ وَإِنْ جُلَّ عَلَيْهِ صَبْرٌ عَقْلٌ
 فَاسْتَجَى وَقَفَعَ فَاسْتَعْنَى حَبَاؤُهُ يَعْلُو شَهْوَاهُ وَوُدُّهُ يَعْلُو حَسَدَهُ
 وَعَفْوُهُ يَعْلُو حَقْدَهُ وَلَا يَنْطِقُ بِغَيْرِ صَوَابٍ وَلَا يَلْبِسُ إِلَّا الْأَقْصَادَ
 مَشِيَّةُ التَّوَاضُعِ خَاضِعٌ لِيَدِ بَطَاعَتِهِ رَاضِعٌ فِي كُلِّ خَالَانِهِ
 نَبِيَّةُ خَالِصَتِهِ أَعْمَالُهُ لَيْسَ فِيهَا غَسٌّ وَلَا خَدٌّ بَعْدَ نَظَرِهِ عِبْرَةٌ وَ

وَحَيْدٌ حَزِينٌ بِحُبِّ فِي اللَّهِ وَحَيْدٌ فِي اللَّهِ لِيَتَّبِعَ رِضَاهُ وَلَا يَتَّقِمَ لِنَفْسِهِ نَفْسَهُ وَلَا يُوَالِي فِي سَخَطِهِ

وَسُكُونُ فِكْرَةٍ وَكَلَامُهُ حِكْمَةٌ مُنَاصِحًا مُنْذِرًا لَا مُتَاوَخِشًا نَاصِحًا وَبِرِّ
وَالْعَدْلَانِيَّةِ لَا يَفْخَرُ أَخَاهُ وَلَا يَغْتَابُهُ وَلَا يَمْكُرُ وَلَا يَأْسُفُ عَلَى نَاقَاتِهِ
وَلَا يَحْزَنُ عَلَى مَا أَصَابَهُ وَلَا يَرْحُو أَنَّهُ لَا يَحْزَنُ لَهُ الرَّحَاءُ وَلَا يَفْسُدُ فِي السَّيِّئَةِ
وَلَا يَبْطُرُ فِي الرَّخَاءِ يَمِزُجُ الْعِلْمَ بِالْحِلْمِ وَالْعِفْلَ بِالصَّبْرِ تَرَاهُ بَعِيدًا
كَسَلُهُ فَإِنَّمَا نِشَاطُهُ قَرِيبًا إِنَّهُ قَلِيلٌ لَا زَلُّهُ مُتَوَقِّعًا لِأَجَلِهِ خَاشِعًا
قَلْبُهُ ذَاكِرًا رَّبَّهُ فَإِنَّهُ نَفْسُهُ مُنْفِيًا جَهْلُهُ سَهْلًا أَمْرُهُ خَزِينًا
لِذَنْبِهِ مَبِينًا شَهْوَتُهُ كَطُورٍ مَا غَطَّتْهُ صَافِيًا خَلْفَهُ أَمِنًا مِنْهُ جَارُهُ
ضَعِيفًا كَبِيرُهُ فَإِنَّمَا بِالَّذِي قُدِّرَ لَهُ مَبِينًا صَبْرُهُ مُحْكَمًا أَمْرُهُ كَثِيرًا ذِكْرُهُ
يُخَالِطُ النَّاسَ لِيَعْلَمَ وَيَعْمَلُ لِيَسْلَمَ وَيَسْأَلَ لِيَفْهَمَ وَيَخْشَى لِيَنْجَمَ
لَا يَنْصِتُ لِلخَيْرِ لِيَفْخَرُ بِهِ وَلَا يَتَكَاثَرُ لِلشَّرِّ بِهِ عَلَى مَنْ سِوَاهُ نَفْسُهُ مِنْهُ
فِي عِنَاءٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ اتَّقَبَ نَفْسُهُ لِأَخْرَجُهُ فَإِذَا رَاحَ النَّاسُ
مِنْ نَفْسِهِ إِنْ بَغَى عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ لِلَّهِ الَّذِي يَنْصَرُّ لَهُ بَعْدَهُ
مِمَّنْ تَبَاعَدَ مِنْهُ بَعْضُ وَتَرَاقَتْ وَدُنُوهُ مِمَّنْ تَأْمَنُ لَهُ لَيْسَ وَرَحْمَةُ
لَيْسَ تَبَاعُدُهُ تَكْبَرًا وَلَا دُنُوهُ خَدْبَةٌ وَلَا خُلَاطَاءُ بِهِ بَلْ يَقْدِرُ عَلَى مَنْ
كَانَ قَبْلَهُ مِنْ أَهْلِ الْخَيْرِ فَهُوَ إِفَامٌ لِمَنْ بَعْدَهُ مِنْ أَهْلِ الْبَرِّ فَصَاحًا
هَمَامٌ صَحِيحًا ثُمَّ مَغْشِيًا عَلَيْهِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَيْذًا تَصْنَعُ
الْمَوْعِظَةُ الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَنْتَ فَمَا بَالُكَ
يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ لَا يُعْلَنُ لَهُ
سَبَبًا لَا يُجَاوِزُهُ فَمَهْلًا لَا تَعْدُ فَإِنَّمَا نَفْسُكَ عَلَى لِسَانِكَ تَطَانُ
فَرَمُوزُهَا بِهَمَامٍ مُؤْمِنٍ زَيْرُكَ وَهُوَ شَارِدٌ وَدُشٌّ بِالْهَيْجَةِ وَتَأْتِي

١٢٠

بود مخزون القلب وسبع الصد و دليل النفس معرض از مهرها
بی اعتبار و مقبل بر هرنیک و یابد از خالی از حقد و حسد و عدا
از دشنام کوئی و ضلالت و بی از غیبت بی و غیبت کوئی و
زین و رفعت طلبی طویل القم بعد از کثیر الصمت موقت و مدد کرو
صابر و شاکر بنفکر خود غیبت و بفکر خود شادان نرم طبیعت و سبک
خصیلت کثیر الوفاء قلیل الادعاء میباشد نه دروغ گو و بهشتیان
زن در وقت خند پرده ندارد و هنگام خشم شست نکند بلکه
خندیدنش بستم و پرسیدنش بلی تعلم و مراجعتش بر نفهم
کثیر العلم عظیم الحاله و شدید الرجز باشد بخجل و عجز و زود رنج
و کبر اکبر نباشد در علم و حکم خود میل و حیف و جور و اغماض نکند
قلبش شدید تر از حدید و سعی و جهدش کوارا اثر از شهید بوده
باشد نه شدید الحرج و طویل الامل و سخت گیر و قائل اندوز
و تکلیف گیر و میباشد بجمل المنازعه و کبر المرأجه بوده
درگاه غضب گذشت کند و در راه طلب رفیق شفیق بود مشهور
و مهتک و منجر نباشد خالص الود و وثیق العهد و مهربان
و حلم درست پیمان و ساکت و راضی از خدای خود و مخالف هوا
خود باشد بر کهیز از خود سخت نگیرد و در کاری که تخصیصش
غیر مصلحت است اصرار نکند ملجاء بود مسلمان را و حامی بود دین را
و نصرت دهد مؤمن را کوش خود را بسناش و ثنا نکشاید و
دلش را بحرص و طمع آشنائش از حکمش لطیف آینه نباشد و جهات
بر علوم خود محرم نماید سخن گوینده و عمل کننده و عالم حازم باشد

باشد نه فحاش و سبک سر مشقت و کلفت خوش نداشت و بخش
به موقع نکند منکر و مکار نباشد ظلم بر احد نکند و دنبال
هر رنده نرود با خلق خدا بر وفق و مهربانی بسربرد صغفار از آزار
دهد و مظلوم را داد رسی کند برده کسی نبرد و راز کیس را فاش
نماید و کثیر الحزن باشد و قلیل الشکایه هرگاه که خشمیند نکند
نماید و اگر شکر میسأله کند میسور دارد عیب دیگر ترا بیوشد
در حفظ الغیب بکوشد عذر پذیرد و خطایوش نباشد هنگام ^{بغیر} خطا
خطا کاران خود داری نکند و در اصلاح فیاد کار جباران ^{شیر} غافل
مغاف ندارد این و محکم کار و بنکو خصلت و پسندیده شعار بود
عذر نیوشد و جمیل الذکر حسن ظن میباشد و عیبی که در نظر آرد
نفس خود را بد آن مینویسد مغایب دارد و دوست دارد علم و انوار
در معرفه الله و در سبیل خدا شگایا با عزم و جزم بود احوال شادی
و غمش با غندال باشد مذکر باشد نسبت به عالم و معلم نسبت کامل
نه او را بهی از نزول نواب و دواهی و نه بلای از حدوث هلاکت
و بنای ریاضت عبادت هرگز احوال ضرر ریاضت خود بیند
و هر نفس را از نفوس صالحه از نفس خود راند چشمت بر عیوب خود
باشد و اشینغالش بر کروب خود و بجزیم خدا در دلش نرسد
فرب و وحید و خزین خدا دوست باشد و مجاهده در راه خدا
کند تا ارفع مقام رضا کند بمشایعت همتا خود نفس خوشتر این
و تعب نباشد از دنیا این سبب مستوعفوب خدا نباشد بلکه
اهل فقر و مضاد و اهل صیقل و مقوی اهل حق و اهل غنا

و پدید آید زان و شوهر پیشوهران شیفتواهل مسکن و طحاو
مرجع در هر شد و پناه در هر مصیبت باشد و پشاش و کشاده
ابرو و تیر عبوس و ترش و رو میسر و سست کن میچل و منبسم دقبق النظر
و عظیم الحذر باشد بخل نکند و اگر دیگران بخل او باشد صبر کند
غافل باشد و با حیا و مستغنی شرمش غالب آید بر شهویش و دوش
فائق آید بر کینه اش و گذشتش زاید باشد از حسدش راست گویند
بر خود شعار کند و شبهه میانند و اختیار بر وی و تواضع راه رود
و خاضع و مطیع رب خود باشد و راضی باشد از خدا در هر احوال
نبش خالص و عماش خالی از عثر و حیل نظر کردش عبرت باشد
و سکوتش فکر و سخن گفتنش حکمت پنجه اه باشد و با همّت و ناصح
باشد و با محبت و غبط و حضور و سر و علانیه برادران خود را
دور زنداند و غبط و حیل در حق ایشان بخاطر نکند زانند ناسف بخور
بدانچه از دست رفته و آشفته نباشد از مصیبتی که باور سپید آید
نباشد بر خیر که باور امیدوار بودن نشاید هنگام شدت مضطر
و در وقت رخا مغرور و معجب نباشد عله و حلم و عفل و صبر را با هم
جمع کند و کسالت در احوالش راه نیابد و علی التوام با نشاط و آرا
باشد طویل الاصل نباشد و زللش کمتر باشد و مترصد و آماده بر آن
اجل بود فلش خاشع و نفسش بر یاد خداوند قانع جمل از خود دور
کند و امر خود سهل شمارد شرمند ز نوب خود گشته و هوا و شهو
خود گشته غبط را فرو برده و اخلاق خود را مهدب و مصفا کرده
طالب امن و راحت همیابکان خود باشد ضعیف باشد غرور و کبر

و فایده باشد بر زوق مفیدش محکم باشد صبرش و میانه باشد امرش
کثیر الذکر باشد با مردم معاشرت کند بقصد تعلم و سؤال کند
برای تفهیم و کسب معیشت کند تا غنی گردد حاصل کند و کمتر سخن گوید
تا باین سبب که مانند نعل اجناس نکند تا از دایره مائه افتخارش نباشد
و که حرف زند تا باین سبب مرتب بر دیگران داشته باشد نفس
خود را در رنج و تعب دارد تا دیگران از آن در امر و راحت نباشند
و هر دم ظلمی که با و رسد صبر کند تا خداوند عالم معبر و ناصر او شود
نفس او نسبت بکیسبیکه که از او دور کند و گراوست و ملاقاتش
نسبت بآنکه مثل ملاقات او کند راحت و رحمت از اوست نه دور
از روی نکت و عظمت است و نه نزد یکس از روی مکر و حیلت بلکه
در هر کار مقتدی و مشایقی اهل خبر باشد که پیشوایان اویند
و امام اهل بر باشد از آنانکه بعد از او خواهند بود پس در آن حال همگام
صحبه زد و بیهوش افشاد حضرت فرمودند که مو غطاه حیث دیار
اهلش چنین تصرف کند و من و الله از ترس عدم تحمل او پیش از این بود
مؤمن نگردم یکی از پیغمبران که حاضر مجلس بود بمقام اعتراض بر آمد
که یا امیر المؤمنین چه کردی که باعث هلاک او شد فرمودند که هر کس را
اصلی است که از آن نعل نمیخواهد که در سبب هلاکی است که از او
بمیکزد و سکوت کن و از حد مکن ز این اعتراض بر زمان نوحه و تکرار
مکر شیطان انشاهی الحدیث الشریف صلی الله علی قائله پس ایها الناس
اگر احوال شما بر نومشبه است تتبع کن در آثار ایشان و تفحص در
اخبار ایشان و از اخلاق ایشان الحلاع بهم برسان و در امور و قیام

و شعار و دثار و کردار و گفتار ایشان را ملا خطه کن و چنانکه از من
 پرسیده از خودشان و از دیگران سؤال نموده معرفت حاصل کن پس
 و قیاس که باین کیفیت بذل مجهود و تجتس و تفحص کرد خداوند علما
 واجب شود که ترا بصراط مستقیم و هیچ قوم هدايت فرماید و بعنا
 کامل رهبری کند که راضی از او ست و او را از جانب حج و خلقنا
 خود خاکم و خلیفه گماشته است چنانکه در حق مجاهدین سید الله
 که طالب رضا و قاصد قرب هستند با عظم تاکید نمود هدايت داده
 و فرموده الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا بِالْجَمَلِ اِنَّهُمْ فِي
 اَوْزَانِ الْبِيَانِ کردیم امر پوشیده نیست و بر همه کس واضح و مبرهن
 است بعضی از امور که از بعضی مستور و مخفی بود ببيان آن پرداختیم
 سابقا بتو وعده نمودیم که جواب ثالث تو را در مقابل همان سوال
 نود کریم البته آن جواب بتو رسید و آن نیست که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 خداوند عالم فرموده الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا و
 امیر المؤمنین علیه السلام فرماید اخوك دينك فاحفظ له و امام محمد
 باقر علیه السلام فرماید عِنْدَ اخِيَا فِي الْاَخْبَارِ حَدَّثَنَا اَشْمُ هَزْبٍ
 اصْحَابِكَ وَاَنْتَ الشَّاذُّ النَّادِرُ حرره فلان الموسوي اهلی جوابه نظر
 کنید بر باین علم انبیا که بجهت خود خواسته شایسته نوشتن چنان شد
 که مفصود سائل فهمیدن این آیه شریفه است که وَالَّذِينَ جَاهَدُوا
 فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا و حال آنکه بهین آیه شریفه سائل را مقام
 استفسار و اسباب و آورده نابسیب این مجاهد مستوفی هدايت کرد
 پس این هدايت هر چند از عطا آنا خداوند است ولی خدا برین هدايت

ابوابی مقرّر داشته است و آن ابواب عبارت از ائمه علمای آل بیت
چنانکه در کتابی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده و بنا
حاصل آن اینست که اگر اراده خداوند سبحان و تعاقبات که در آن
خود را مخلوق و خود بشناساند البته قادر بر اینست ولیکن حکمت
خداوند بزرگ چنین افشاء نموده که ما هزاراد لایل و وسایل و ابواب
معرفت خود فرموده است پس چون نام علی علیه السلام باب معرفت باشد
در حالت غیبت آنحضرت نایب او میباشد حامل هدایت و باب
معرفت باشد پس آنکه که بر غم خود در نایب امام و در نایب سالار است
هرگاه بیک طریق هدایت برای منتهی نکند و از طاعت حریت با نور
بصیرت بیرون نرساند تا او را بر این آیه شریفه در جواب آن غافل که
موجب مزید جهل شود چه ثمردارند البته چنان شوق میگردانند
که سبیل از این آیه شریفه عافست و حال آنکه سائلان با خطه مدلول
این آیه شریف خود را بخواهند و ادائیه و این سوال را که از جمله قدس
نموده از جمله بخواهند پنداشته جوابی که از حاصل این هدایت حاصل
میکند همانست که او را بتمام سوال آورده و سودی که از این
سود امیر نیست بجز تحصیل حاصل اما اینکه سائلان امر را بخیر
کرده است بنظر تحقیق و احتیاط باید کرد که اینچه مقام احتیاط است
و حال آنکه احتیاط در امور نیست که جمع آنها ممکن باشد چنانکه احتیاط
در میان واجب و مستحب و نایب بگرویده و حرام اما وقتیکه امری از این
شود میان واجب و حرام و مستحب و بگرویده در این مقام چگونه احتیاط
مکن میشود بهم چنین و فیه که کشف به بالاست و بر خطا دارند و تقلید

ایشان را بگویند و آنهارا منحرف و مجاوز از قواعد شرعی دانند
و الا سر به نیز بدست آید و بن شبهه که از ملاحظه بعضی عبارات حاصل
نمودند و حال آنکه واجب بود که اغتناب عبارت نکند و قلب کشفه را
جایز ندانند با وجود اینهمه مخالفت و تعارض همه همه حکومته
مسکین احیانا طمطم و محکم میشود و این بعینه امر کردشت
تقلید انکس که گفت قُلْ سَيِّدُنَا عَلِيٌّ سَيِّدُنَا طَلْحَةُ وَ حَارِثَةُ سَيِّدُنَا
عَاطِشَةُ سَيِّدُنَا عَلِيًّا که هر سه سید اطلاق کرده و محبت هر سه را
مانعه الجمع ندانیده است پس اگر مقصودش از این احیانا تابع شد
بر آنکه اغلب و اکثر هایل و تابع آن شده اند لازم آید تابع شدن بر
مخالفت این امیر المؤمنین علیه السلام چرا که اغلب اکثر میل بانها
نموده اند و تابع آنها شده پس اثبات این احیانا تخریب شرع سید
المرسلین و هدم دین مبین است و این کلامیست که هیچ جاهلی روا
نمیدارد که بآن متکلم شود تا چه رسد بانکس که دعوی علم و
فضیلت می کند بهر حال اقا فخره بانی که خدا را شهادت بر این اصحاب
و اترك الشاذالنادر بدانکه عمل مشهور در احکام فرعی است
آنهم وقتی که ادله تعارض کند و دلیل ترجیحی در دست نباشد
نزد رئیس مذهب و حامل شرع چنانکه همین جواب امام
علیه السلام در مقابل سوال عمر ابن خطاب و آمده که از کیفیت قض
دار و میراث بر سوال کرده نه جواب اصول معار و این جواب مغلق
بجوابات احکام فرعی است و در وقت تعارض ادله و فقدان مرجح لکن
در احکام اصولیه و اثبات رئیس مذهب کثر تر از اچه مذخلیت

بجای



که دلیل ترجیح باشد و حال آنکه خداوند عالم مدینه فرموده که
 در آیات کثیره نزدیک بهشتیاد آیه چنانکه فرماید لَقَدْ دَرَأْنَا كَثْرًا
 مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَفَرَّاهِدَا كَثْرَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ وَآكُثْرَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ
 وَآكُثْرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وَآكُثْرَهُمْ يَجْهَلُونَ
 هم چنین آیات و روایات غیر عده از بن قبیل و مدح فرموده
 قُلْتُ رَاو فرموده و قَلِيلٌ مَزْعَبَاتٍ الشُّكُورُ وَمَا مِنْ مَعَةٍ إِلَّا قَلِيلٌ
 فَشَرُّوْا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلٌ وَآيَاتٍ بَسْبَارًا زَيْنُ فَرَّازٍ وَفَا فَرَّازٍ السَّلَامُ
 فرماید آن النَّاسِ كُلُّهُمْ بَهَائِمٌ إِلَّا الْمُؤْمِنُ وَالْمُؤْمِنَةُ قَلِيلٌ وَالْمُؤْمِنَةُ قَلِيلٌ
 صادق علیه السلام فرموده الْمُؤْمِنَةُ أَغْرَمَ الْمُؤْمِنُ وَالْمُؤْمِنَةُ أَغْرَمَ الْمُؤْمِنُ
 الْأَخْمَرُ وَهَلْ رَأَى أَحَدُكُمْ الْكِبْرِيَّتَ الْأَخْمَرَ وَاحْدًا بَيْتَ دِيكْرٍ نَزْدَرْدَمَ
 كَثْرَتِ وَمدح قُلْتُ وارد شده و قواعد مذکور و قُلْتُ نیز به همین
 جاد بَشَتْ و قُلْتُ اَتَّبَعَ مُؤْمِنِينَ وَكَثْرَتِ مَنَافِعِهِمْ وَضَعْفُ حَوَالِ
 مُؤْمِنِينَ وَفُوتِ مُشْرِكِينَ ظَاهِرٌ وَشَهَادَةُ چنانکه قُلْتُ اَحْبَابُ
 امير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ و قُلْتُ اَتَّبَعَ اِمَامَ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَثْرَتِ
 عَدُوِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَثْرَتِ قُوَّتِهِ وَغَلْبَتِهِ
 كَمَا دَاشَتْ بِحُكْمِهِ بِمُؤْمِنِينَ مَجَالِ الرَّائِسَاتِ كَرْدِ كَمَا دَعَرَ بِمُؤْمِنِينَ كَيْسِي اسْمُ عَلِيٍّ
 وَحَسَنِ وَحُسَيْنٍ بَاوَلَادِ خُودِ نَكَدَارِدِ هِمَّ چِنَبَرِ قُلْتُ اَحْبَابُ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ وَهَرَبَاتُ اَزَائِمُهُ هَكَذَا سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يَا بَصَاحِبَ الزَّيْنِ بَنِيكَ
 اللَّهُ عَلَيْهِ مَعْلُومٌ وَظَاهِرٌ هَرَسْتُ كَمَا اَتَخَضَّرْتُ اَزْ قُلْتُ اَنْصَارُ وَكَثْرَتِ
 مَعَانِدِينَ غَنِيَّتِ فرمود پس بدین فیاس که صاحب جواد ذکر کرده
 مِلْبَادِ مَمْنُونِ بَدَلِ كَثْرَتِ وَغَلْبَتِهِ وَفُوتِ شَدِيدِ بَاعِ اَحَابِ وَبِأَيِّ

آن شدن و حال آنکه مبنای مذهب شیعه بر اینست که مادام ظهور
دولت باطله افضل حق بجای ناصر و معین است بار و فریب خواهند بود
دیگر گویم که مقصود از نام علیّه السلام از اینکه در روز قیامت
الی آخر اینست که قول مشهور را احتیاط کن نه قایل مشهور را زیرا
که قایل مشهور نیست که قول مشهور بر اصحاب نیست پس
بنابر این پنج بحث چه مدخلیت بسؤال سائل دارد و این جواب
چه دخل دارد بمراد سائل و از عالمی که تبعیت و عمل بقول او واجب
است پنجین جواب چگونه پسندید و مقبولست پس این را چه مدخلیت
است بمراد سائل چه مراد سائل شخص عالمی است که بقول او عمل کند
و او را بر خود فرقه ظاهر فرار دهد که او را بفرای مبارکه دلالت
کند و ترجیح مسائل عالمی است که بر اهل تقلید استنباط احکام
کند پس ظاهر است که جواب اینمرد باعث ضعف بر و هلاکت و قوت
شبهه مخالفین است بلکه برای او اینچنین جواب و بال و وز نیست
که در روز قیامت کربان گیرش خواهد شد بالجمله فقره دیگر که
ذکر شد هم از همه اینهاست در خانه کتاب بیان کنیم که گروه بالا
سرتیپان نموده و تبلیغش با این لباس میکنند و مردم میگویند رایی
که پدران شما بدان رفتند و مسلکی که اجداد شما پیش گرفته اند و
تبعیت علیک سابقین را از دست داده اند همان راه سلامت و
طریقه نجات است و این طریقه جدیدی که شیخ احداث کرده اند چون
یعنی نیست که طریق مستقیم باشد پس شرط احتیاط است که از آن
احتراز نمایند و ترك طریقه پدران خود نکرده از این عجز و تجاورت

و اینست

انجیل

ندانند و در نیست که منظور ثالث القوم نیز همین احتیاط باشد
که سابقا امر بدان نموده با جمله جواب اینکلام فاسد اینکه فائزک
طریق علمای حاضر و اصحاب سابقین نکرده ایم و در کیفیت استنباط
احکام فرجه بنام طریق آنها را در دست داریم و مسائل آنها
سالك هشتم و در عفا بد اصول نیز چه مضایقه از اینکه مانگا
و مسائل و تفاسیری که کرده ایم که علمای حاضرین آنها را بیان کرده
و نه انکار و لکن در حقیقت معتقدا جمالت عفا ذات آنهایم و علما
و عملا با آنها متحد و متفق هستیم چنانکه الآن در کتاب اصول و تفاسیر
افزوده اند و اصطلاحاتی در ابواب و فصول آن افرایع نموده اند
که سابقا یکی از آنها در هیچ کتاب اصولی ذکر نشده بود و در اینکه
دور زمان متاخر میشود تصرفات اهلان بیشتر میگردد و متبعان
نازه میشود شکی نیست چنانکه تصرفات اهل این زمان را می بینیم در
خوردن آنها و پوشیدن آنها و نوشیدن آنها که سابقا غیر از اصول آنها
در میان نبود از قبیل گوشت و نان و کندم و آرد در خوردن آنها
و بر نشستن و فطرن و گمان و غیر آنها در پوشیدن آنها تصرفات بدیع
که اهل این زمان کرده اند یکی متفرعند به همین اصول و تفاسیر
برای همین اجالات هم چنین تفاسیری که در دست فاضل خدای
و اجالات آنها کتاب و سنت و اصول عقاید است که سابقا در دست
علمای حاضرین بود نهایت ابراست که ما همان اصول را استعمال کرده ^{و تفاسیر}
داده ایم و احکام کثیره از آن استنباط و استخراج کرده ایم پس در حقیقت
احتیاط در عمل کردن بقول فاضل که قول تابعیت قول علمای سابقین

بعلاوه مسائلی که بایستند لال کتاب و سنت این خراج و تراغوا را آنهاست
داشته ایم بالجمله بجا اینفرقه همه جهت برخالفت علمای سابقین و امثالنا
ماضین و معاصرین چنانکه احکام از آنها نکتب نکرده است کسرا
که مقصود خود را از عبارات و کلمات بیان کند و نکته است که من
کلام از نو واقفترم و احکام از آنها ظاهر اعمال و اعتقاد اشخصه گذشته
علم بباطن او نکرده است و وطن خود را در حق کسی ترجیح بر نص نداده است
امثال این اعمال که مخالف اجتماع اهل اسلام است چنانکه سابقا ذکر کرد
شد علی بی حال اگر این گروه مرتد داشت میان ایشان که انکار ضرورت
ایستاد کنند با اقرار نمایند و بمقتضای آن عمل کنند اما اول موجب کفر است
اما ثانی باعث فسوق و بالی در میان نیست پس معلوم شد که احتیاطا
کامل در عکس آنچه نیست که آنها فهمیده اند و بنظر عوام الناس داده اند
اما فقره آخر سوال سائل ادام الله باشد که هل یسقط عنه التکلیف
الی قوله فالذی یحظر بنا لکم الشریف جواش اینکه تکلیف ساقط
نیست و ترجیح بلامرجح بدلائل عقل و نقل باطلست خداوند
سبحانه و تعالی بنده کان خود را مهمل و مطلق العنان نگذاشته بلکه
عقوبی در هتاکل آنها نهاده و جواشی فرار داده که بقرمان بر عفو
در طریق عبادت سالت باشند و ترا بمنز حق از باطل شواهد
و بینات و علامات و دلالات فریده و نه نمایند ها و هدايت
کنند ها کاشنه که محق و مبطل و مدعی و صادق و بر کسی مخفی نماند
پس آنچه حق از شاذ و بیان طریقه سداد بود بیان کردیم و دلیل
نمبر حق و باطل و میزان ترجیح عتق سپهر را مبرهنه داشتیم و از شرح

حق صریح و مذہب صحیح دہیفہ فرو نکذا شدیم تا مل کن بحسن سیرت
وصائے طوبیٰ خود تا امر را واضح و عیان مشاهده کنی و بعد
انّی اقول الحق لئلا یعمی الناظرون عن الضیاء وصلى الله على
محمد وآل محمد ولعنة الله على اعدائهم وظالميهم ومنكرهم ومنكرهم

فصنائهم اجمعين الى يوم الدين

بنای رخ غره شهر جامی الایام

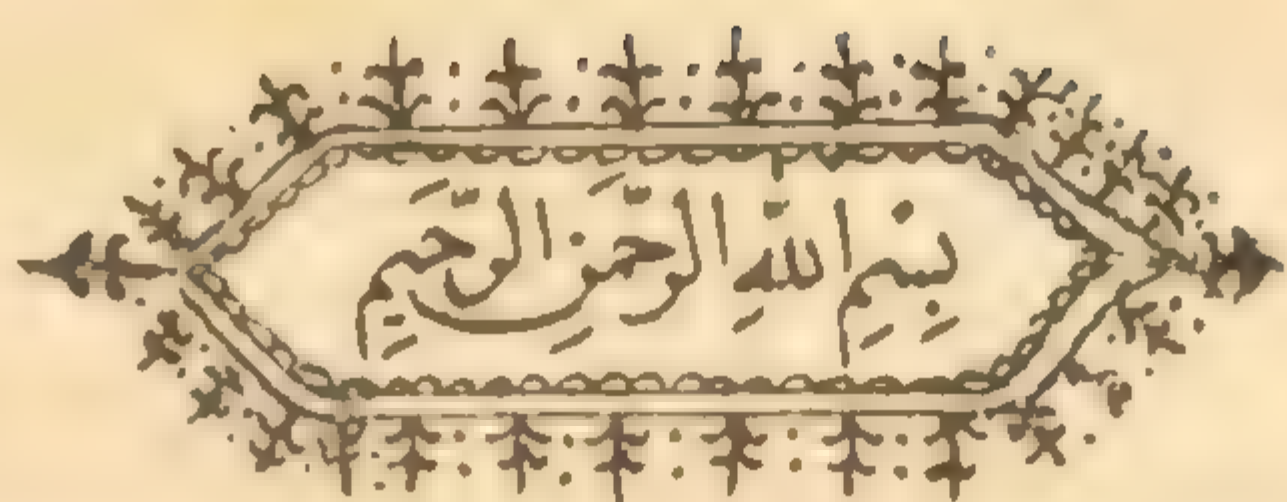
مزار دوست و شصت یک بجز

صورت ناما پرید پر کتب علی

بز علی قلی البیری الله

اغفر لنا

ایمان بنید از متن کلام
که در قشرباشی است



الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين
الطيبين المعصومين الغر الميامين انا بعد اذن مختصر بسنتي
بشققة در بنیاستر قد رومسئله جبر و اختیار و آمدن مخلوقات از
کتی عدم بعرضه وجود و اطلاق لفظ جلاله و سایر اسما الله بانه
معصوم پر صلوات الله عليهم اجمعین و احاطه علم امام علیه
السلام و بیان مبدء و معاد کافرانام که جمعی از دوستان
محبت پیش از اعزّه و اشرف قلعه شیشه از جناب مستطاب
قدوسی اداب عارف معارف ربانی کاشف معضلات
فرقانی حلال مشکلات قرانی مرجع الانام و ملجاء الفقهاء

الكرام كهف الارامل والايتام مفخر الانام جازم اعناق النواصب للسلام
الأوحد الأجدد الأجدد المؤبد المسدد جناب حجة الاسلام المولى
محمد البرزنجي المحقق في سلمه الله الملك العلامة وادام الله ظلاله
على رؤس الانام سوال نموده بودند و در آن اوقات انجناب عازم
خاكوسي استانه مباركه رضويه عليه وابائه و اولاده الاف الشا
والتحية بودند به تعجيل تمام بحواب مسائل مسطوره پرداختند
فتلك شقيقة هدرت ثم قررت سوال ايا مخلوقات كلا و طراد
خلقت خودشان مجبورند يا مختار جواب مخلوقات كلا مصنوع
فاعل مختار است و مصنوع اثر صنع صانع است و اثر مشابه صفت
مؤثر است يعني هيئت فعل او است چون مؤثر من حيث التأثير متصف
بصفة اختيار است اثران نيز بايد متصف باشد بصفة اختيار و
ديكر معنى اختيار از مصنوع قبول است و قبول از مصنوع شرط
تعلق صنع صانع است بان پس صنع از صانع حكيم بدون قبول
از مصنوع صورت وقوع نميپذيرد تحقيق اين مطلب بوجه
اجمال اينست كه قبول و اقتضا از مصنوع جهة حاجت انست بصانع
و صنع بدون حاجت از مصوغ لغواست و عبث و صنع حكيم لغو

و عبث نمیشود سبحانه ما خلقت هذا باطلاً المحسبتم انما خلقناكم عبثاً
الايد و صنع بدون قبول و اقتضا از مصنوع الجاء است و الجاء جبر است
و ظلم تعالى الله عنه علواً كبيراً و ما رتبك بظلام للعبيد و تفصيل اين
مطلب بنحوی از اجمال است که هر فردی از افراد مصنوعات و هر جزئی
از اجزای موجودات از ذوات و صفات و شئون و اطوار و سبحات آنها
خود شرابلسان قابلیت و استعداد و میل ذاتی از صانع و خالق خود
خواسته و اقتضا نموده و خداوند عالم بمحض جود و کرم هر یک را مطابق
خواست و سوال خود وجود کرامت فرموده و بحسب قابلیت استعداد
او علی ما هو علیه خلق و ایجاد نموده اعطی کل شیء خلقه ثم هدى
اما مطلب اول که خودشان را خواسته اند مقتضای میل ذاتی است
که شیء ذات بذاته و خود بخود نمیخواهد مگر خود شر او را بخودش نمیشود
و اما مطلب ثانی که خدا مطابق خواست و سوال ایشان عطا فرموده
مقتضای کرم و جود است که لا یحیی سائله پر اساس ایجاد و بطا خلقت
الغطا است از جانب حق بحسب قبول و استعداد خالق استوی بر حقیقت
این باشد و اعطی کل ذی حق حقه حق خلق جهه حاجت او است و انچه
دوست و قبول سوال و میل ذاتی و استعداد جبلی است که اختیار

مخلوق عبارت از آنست پس اختلاف اطوار وجود عرضاً و طولاً ناشی از
اختلاف اختیار قبول فیض حق است در خلق که تعدد جهت حاجت و
استفاضه است و الا در صنع صانع و افاضه مفیض با قطع نظر از
اختلاف و تعدد جهات قبول اختلاف و تعدد نیست و ما امرنا الا
واحدة کلمع بالبصر ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت و ما خلقکم و لا
بعثکم الا کنفس واحدة هر چه هست از قامت ناسازی اندام ماست
و ما ظلمناهم و لکن كانوا انفسهم یظلمون اگر گوئیکه اختیار و اقتضا و میل
و استعداد و سوال و قبول بهر عبارتیکه کوئی فرع وجود و صفت شیء^{ست}
که بعد از وجود شیء متفرع بران و مؤخر از آنند پیش از وجود چه اختیار
و چه اقتضا و چه میل و چه قبول و چه سوال جواب این سوال بدو قسم است
اول اینکه اینها مساوق وجودند مثل کسر و انکسار نه مقدم بر وجود
هستند و نه مؤخر از آن هر چند وجود بالذات مقدم بر آنست لکن
در تحقق مساوق هستند نه وجود بدو و نه آنها میشود و نه آنها بدو و نه
وجود چه قبول مساوق فعلست و شرط تعلق آنست پس این اقتضا
و اختیار و قبول در حین ایجاد است و با نفس ایجاد نه مقدم بر آنست
و نه مؤخر از آن دوم اینکه در علم سابق خداوند عالم مقدم و مؤخر^{نیست}

اشیاء فی انفسها و فی حدود ذاتها تقدم و تاخر بر یکدیگر دارند اما
نسبت علم خدا بمقدم و مؤخر نسبت واحد است هر یک را در مقام
خود میداند صفت را در مقام خود و موصوف را در مقام خود بنسبت
واحد پس اقتضا و اختیار و قبول را در علم سابق خود میداند و بحسب
انها ایجاد میکند هر چند انها فی حد ذاتها مؤخر از وجود باشند
اما در علم خدا مقدم و مؤخر نیست واحد است تفاوت ندارد ^{صل} الخ
اختیار یا نیت معنی در خلق هست و صنع حق بوفق ان جاریست و عقلاً
و نقلاً ثابت است و منکر ان خارج از طریق فرق محققه است و اما
اختیار بمعنی هوا که اعطا بوفق هوای خلق باشد که هر چه از خدا سوال کنند
بدهد و تابع هوای ایشان باشد این غلط است و خبط و لوا تابع الحق
اهوائهم لفسدت السموات و الارض پس اختیار را در معنی است اول
بمعنی اقتضا و قابلیت دوم بمعنی هوا بدون قابلیت معنی اول در خلقت
هر شیئی هست و بدون ان خلق نمیشود و معنی دوم نه بلکه غلط محض است
مسئله ^{اولی} آنکه عدم و معدوم موجود و موجود فانی و معدوم
میشود یا نه چون اگر مراد از عدم و معدوم ممتنع است البته موجود
نمیشود و صنع تعلق بحال نمیکرد حتی وجود و فرض هم ندارد ممتنع

در هیچ مقامی از مقامات امکان و در هیچ عالم از عوالم امکان وجود ندارد
چه اگر آنرا ذکر و وجودی در یکی از مقامات امکان و مراتب امکان باشد
محال و ممتنع نمیشود بلکه داخل امکان و از سنخ امکان میشود و این خلف^{ست}
و اگر مقصود از آن ممکن است البته موجود میشود بصنع کونی و عالم
امکان خزانة خداست که بمشیت امکانیه مصنوع گشته و بمشیت کونی^{ست}
متکون و موجود میشود لکن توهم نشود که عدم ماده است بلکه اساس
ایجاد اختراع و ایند است که خدا لا من شیء موجود و خلق میکند یعنی بی
ماده و بلا مثال سبق ایجاد مینماید چنانکه جناب امیر مومنان و امام متقیان
در خطبه جوامع توحید میفرمایند که لا من شیء خلق ما کان و نفی بود من لا
شیء و من شیء که هر دو باطل است اما اول بجهت اینکه ماده موجود عدم
نمیشود و ثانی تحصیل حاصل است فتأمل اما معدوم و فانی شدن موجود
اگر مراد از معدوم و فنا باز ممتنع است البته موجود منقلب به ممتنع نمیشود
و از خزانة امکان بیرون نمیرود و این معنی از جمله بدیهیات است و اگر مقصود
از معدوم و فانی شدن ممکنست که از کون با امکان میروند البته میروند
ما عندکم ینفد و کل من علیها فان و کل شیء هالک بلکه هر کس بنظر تحقیق
نظر کند میداند که موجود ممکن رابقائی نیست مکرر در حالت صدور و

بادی نظر که بجهت کمال اتصال فیض از فیاض حقیقی باقی بنظر می آید و
ترکی الجبال بحسبها جامدة وهی تمرر السحاب بلهم فی لبس من خلوت
جدید وجود طری و تازه است لکن آنچه بامکان می رود باز با کون بر
میکرد و مرکز کل بحسبه یعنی هر چه هر چه می رود بان رجوع میکند
مثل نهر مستدیر همیشه کسر است و صوغ و بداء است و عود کما
بدئکم تعودون از دوام کسر و صوغ و استمرار بداء و عود توهم تجدّد
امثاکم مذهب بعض حکما است نشود چه این بساط اثبات اتصال
اصل اصیلست و ابطال فراغ و تعطیل مستلزم آنکه لفظ جلاله
و سایر اسما الله را که عبارت از خالق و رازق و مجیی و میث باشد بغیر
از باری تعالی یعنی یا ثمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین اطلاق
میتوان کرد یا نه و در حین اطلاق از قبیل اشتراك لفظی است یا معنوی
یا حقیقت یا مجاز یا حقیقت بعد از حقیقت یا غیر از این طرقت و ضمنا
قرانی را که راجع است بلفظ جلاله بحضورات ائمه معصومین علیهم السلام
میتوان اطلاق کرد یا نه ^{چون} خداوند عالم عزّ شأنه چنانچه متوحد است
در ذات هم چنین متوحد است در افعال که مبدء اشتقاق اسماء است
قال الله تعالی الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یمحیکم هل معشرکم

مَنْ يَفْعَلْ مِنْ ذَٰلِكُمْ شَيْئًا سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ وَقَالَ تَعَالَى جَعَلُوا
لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخُلْفَتِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ وَقَالَ جَلَّ جَلَالُهُ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ
شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ وَقَالَ تَعَالَى هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ وَقَالَ سُبْحَانَهُ
أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ مَعْلُومٌ أَسْتَكَمَّ مَسْكُو
اللَّهُ مُمْكِنٌ أَسْتَ وَهُمْ مُمْكِنٌ مَحْضَرٌ فَقَرُّ وَحَاجَةٌ وَبِدْءٌ ثُمَّ أَمَّا كَانُ وَنَهَائِي ثُمَّ فَنَاقِبُهُ
هَيْجُ وَجِبْهُ اسْتِقْلَالِي نَدَارْدُ وَآوَرَا بَقَائِي نَيْسْتُ جَرْحِينَ صَدُورِ شَرْحِ زَنْجِ
صَانِعِ سُبْحَانِي پس چگونه یارِ ابرِ خَلْقِ اشیاءِ و قادرِ برِ صَنِیعِ و اعطا و توانا بامان
و احیا میشود ضربِ الله عبدًا مملوگًا لا یقدر علی شئی پس هر چه هست از
غیب و شهود اثارِ کرم و جود اوست که بمشیت و اراده خود لا من شئی اختراع
نموده و حده لا شریک له و اما اثارِ صادره از عباد و تاثیر بعضی از مصنوعات
در بعضی دیگر پس بجهت ستر و لایزالِ خلقیتِ اوست سبحانه و تعالی شأنه که در هر
ذره از ذرات موجودات سربان پذیرفته و ستر و علانیه را فرا گرفته هر که
بحسب استعداد و قابلیت خود مظهر انسترساری گشته هر چه قابلیتش
صفا از اکتدار و میرتی از اغیار است ظهور انسترساری در آن طبق محبت و
رضا حق شده و آنچه قابلیتش معوج و مکدر است بخلاف رضا و محبت
اتفاق افتاده کل مبستر لما خلق له و کل یعمل علی شاکلته و الاقطع نظر

از انستری و حکم جاری ممکن و مصنوع هیچ و ناپیوسته است الله نور
السموات و الارض و انو لایة خلقیه که عوالم غیب و شهود از آثار و افا^{ضات}
ان وجود یافته و هر یک بحسب قابلیت و استعداد خود مظهر انشده
عبارت از جمیع کالات میباشد که جهت ظهور تدبیر حقست در خلوق
پس هر جهت کمالی از علم و قدرت و حیوة و امثال انها و افاضه انها از
بعضی ببعضی که مشاهده میشود رشحیست از انستری و جهتی آ^{ست}
از ان حکم جاری که در حقایق موجودات بحسب قابلیت و استعداد انها
مستودع است بیده ملکوت کلثی ایکن لغیرک من الظهور و مالیر
لک پس او است مالک هر خیر و مفیض هر جهت کمال و سیر همه را لامر
شی اختراع نموده و هر یک را بحسب قابلیت و استعداد خود مظهر کمال
و مطلع نور جمالی نموده پس هر چه دارد آن دارد و غیر آن محض فقر است
و حاجت هیچ ندارد لاحول و لا قوۃ الا بالله پس از این مقدمه و بیان که
از غایت وضوح و عیان مستغنی ابرهاست استفاد میشود اختصا^ص
اطلاق اسماء حسنی چه لفظ جلاله باشد چه غیر آن بحق سبحان و تعالی
که میخوانیم و وسایل^{انهارا} استمداد از حق میدانیم و بیاد انها بجناب حق
تقرب میجوئیم و راه عبودیت میپوئیم و اطلاق انها بغير حق سبحان و تعالی

بان نسبت که بحق اطلاق میشود جایز نیست چه مبدأ اشتقاق اسماء
افعال است و تفرّد و توحد حق جلّ و علا در افعال چنانچه بیان
مستلزم تفرّد و توحد است جلّ جلاله در اسماء افعال چه مشتق
حکم مشتق منه جاریست و در فرع حکم اصل ساریست و اما اسم
ذات مثل لفظ جلاله پس اختصاص این بحق جلّ و علا و عدم جواز
اطلاق آن بغير از تفرّد آن بذات متزه از شریک مستفاد است لا اله الا
الله و حده لا شریک له پس جایز نیست اطلاق هیچ یک از اسماء الله چه
لفظ جلاله باشد چه غیر آن از اسماء حسنی بنسبت حق بغير خداوند جلّ
و علا چه اسماء علیهم السلام باشد چه غیر ایشان سلام الله علیهم چه اسماء
مظاهر حقند و حق سبحانه و تعالی منوحد است در مظاهر خود زیرا
که غیر او را ظهوری مثل ظهور او نیست و صفتی مثل صفت او
نخواهد بود خداوند عالم در هر چه باو منسوبست متوحد و متفرّد^{ست}
لا شریک له فی ذاته و لا فی اسماء و صفاته فرقی نیست میان لفظ جلال
و میان سایر اسماء حسنی مثل خالق و رازق و مجیب و معیت و عالم
و قادر و سمیع و بصیر بان نسبت که باو جلّ و علا اطلاق میشود در
عدم جواز اطلاق آنها بغير چه اسماء علیهم السلام باشد چه غیر آنها و از این

تحقیقات مستفاد میشود ضمما بر راجعه بلفظ جلاله چه ضمیر در حکم
مرجع است چنانکه اطلاق آن بغير خداوند عالم جایز نیست اطلاق
ضمما بر هم جایز نیست و اما آنچه وارد شده در آثار ائمه اطهار علیهم
السلام نحو استغما الله الحسنی پس لازم نداشته است جواز اطلاق لفظ جلاله
یا سایر اسمائ را بایشان علیهم السلام چه معنی حدیث افاده میکند
که ایشانند اسماء معنویة و خدا و عرشانه معنی است و او است ظاهر
و ایشانند مظاهر چه خداوند عالم بان مظاهر ظهور کرده اسماء
از انمظاهر مشتق شده و بحق اطلاق شده و اما بقدر مظاهر مثل
خود مظاهر ندارد که اسمائی از انها مشتق شده بان مظاهر اطلاق
شود پس الله و خالق و رازق و مجی و ممیت و امثال انها جناب
حق است و حده لا شریک له و ایشان سلام الله علیهم اسماء او و معانی
افعال او بپند که قایمند بمشیت و صنع او بقیام صدور و مظاهر
کالات و افاعیل حقند که ایشانرا لامنشی خلق نموده و خود شرا
بایشان وصف نموده ما لله اینه اکبر منی و لانبثا اعظم منی اسم غیر
مستمی است و در جنب ظهور رسمی مضمحمل و متلاشیست من عبده
الاسم دون المستمی فقد کفر و من عبد الاسم والمستمی فقد اشرک و عبده

اشنین ومن عبد المستمی بایقاع الاسم علیه علی ما وصف به نفس و فیه
من اصحاب امیر المؤمنین حقاً پس ایشان در مقام بیان مقامات حقند
و علامات او بند که لا تعطیل لها فی کل مکان بعرفه بها من عرفه که حق
بحق با ایشانست ایشانند سبیل اعظم معرفه حق و طریق اقوم توجیه او
ومن قصده توجه بکم انتم السبیل الاعظم والضرط الاقوم بلی اطلاق
اسماء الله غیر از لفظ جلاله و لفظ رحمن و آیات قرآنی و اخبار ائمه اطهار
علیهم السلام بغیر خداوند عالم مثل فبارک الله احسن الخالقین و انک
انت ارحم الراحمین و اوسع المعطین و خیر الرازقین و ان تخلق من الطین
کهیئة الطیر و فی الحدیث بعث الله ملکیں خلافتین فی قحطان بطن الموءنة
و غیر ذلك که متبعران مخفی نیست وارد شده حتی فقها رضوان الله
علیهم در باب یمین تصریح بجواز اطلاق انها حتی خالق و رازق و محیی
و ممیت و غیر انها بغیر خداوند جل و علا نموده و اسماء الله را غیر از
لفظ جلاله و رحمن از اسماء مشترکه شمرده اند و به همین سبب یمین را
بانا منعقد نمیدانند و در محاورات اطلاق انها بغیر حق من غیر
نکیر مینمایند لکن این نسبت غیر از نسبت و این حقیقت^{سوائے} ان حقیقت است
هر چه از مبدا اشتقاق انها در خلوص اهدا میشود و رتبه است

از فیض حق که بحسب قابلیت واستعداد او از ظهور نمودن پس
اطلاق اسمیکه از انمبدء اشتقاق پذیرفته بغير حق جل و علائق نسبت
که مبدء اشتقاق در او ظهور نموده در غیر لفظ جلاله و رحمن از
سایر اسماء حسنی شرعاً و عقلاً عیب ندارد چنانچه صریح آیات
قرآنی و اخبار و تصریحات علمائ ربانیّه و ابرار است در باب تمیز
و غیره و استیحاش بعضی از اهل ظاهر از اطلاق آنها بغير حق از عدم
تمیز مابین نسبتین مذکور تین است اما اطلاق آنها بحق و بغير حق یا
از چه راه است از بابت اشتراك معنویت یا اشتراك لفظیست یا ^{تفنی}
و مجاز یا حقیقت بعد الحقیقه پس میگوئیم که اطلاق بغير حق از بابت
حقیقه بعد الحقیقه است چه اشتراك معنوی مستلزم سختی است
تعالی الله عنه علو اکبر احقر با خلق مجانست و سختی نمیشد
و اما اشتراك لفظی پر مستلزم بینوت و عزلتست حق را با خلق بینوت
و عزلت نمیشد حد الاشیاء عند خلقه یا ما فلم یجلل فیها فیقال
هو فیها کائن و لم یثاب عنها فیقال هو عنها باین و اما حقیقت و مجاز
پس مقتضی صحه سلب ان اسم است از خلق در حال تجرد از قرین
که از علام مجاز است ما می بینیم که صحت سلب نیست مثلاً لفظ

عالم را از زید عالم نمیتوان سلب کرد و هم چنین سایر اسماء که اطلاق
انها بخلق جایز است نیست اطلاق این اسماء بخلق مکرر از باب حقیقه
بعد الحقیقه یعنی بوضع تبعی و ثانوی و این متعارفست و بهمین
منوالست حکم ضمایر قرآنیکه راجع است باسماء الله حرفاً بحرف چه
ضمیر حکم ظاهر را دارد در جواز اطلاق و عدم جواز آن و ملاحظه
نسبت مسئلہ چنانچه علم امام علیه السلام محیط است بر
جميع مخلوقات یا نه و اگر باشد با توجه است یا بلا توجه الجواب
بدانکه امام ظاهر علیه السلام شخص لا هوتی است که نازل شد بعالم
ناسوت در هیكل نورانی افلاطون و را مدبر العالم گوید و استطاعت
المدینه نام برد اهل تصوف قطب و غوث یاد کنند اهل شرع امام
خوانند امیر المؤمنین علیه السلام فرماید اما والله لقد تقصتها ابنی
قحافه و هو یعلم ان محلی منها محل القطب من الریح در ذکر خیر البریه
و نور منزل یاد شده در صحف ابرهیم و موسی قلب عالم مسطر شد
مرد دانا را هنگام مطالعہ و فی انفسکم افلا تبصرون و ملاحظه شریف
ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق الایه تفکری در
نفس باید و ملاحظه نقش خویش شاید که از آن تفکر عجیب از هاین

اشکار کرد و از آنتد بر سرهای پنهان واضح شود اتزعم انك جرم صغیر
 وفیک انطوی العالم الاکبر وانت الکتاب المبین الذی با حرفه بظهر
 المظهر تو که مجموعه عالم اکبری و کتاب مبینی همین نیستی که هستی از
 عوالم غیب آمده در ریاض قدس بودی از مرغان سدره المنتها
 و از نغمه سرایان شجر طوبائی از خوشه چینان حدایق جبروتی از سیاحان
 ممالک ملکوتی هر چه داری از آنداری و از انجا آورده همینکه هستی
 صفت و دلیل آنست که بودی الظاهر عنوان الباطن قلب تو که قطب
 شهود و دلیل وجود است و محل ظهور انوار غیبیه است صورت
 و ظاهر و انجماد ان اسرار است خود نسبت بسایر مشاعر و حواس
 و جوارح و اعضا رئیس است و حافظ و دلیل است و مرکز اثر است
 حیوة و شعور و ادراک و احساس همگی بسته باشاره او است بلکه
 جمیع حواس و مشاعر و اعضا صفات و والات کار او میباشند
 و هر یک همواره حاجات و حیوه خود را بلسان فقر از جناب او سائلست
 و او است معطی و مجیب اگر اختلافی کنند رجوع باود دارند و اگر حیوان
 و وجود کمالی دارند از وفا فاضله شده و از و بقا جویند و او را شنا
 گویند و او را باب غیب خوانند و ممالک ملک نام برند و وزیر دولت

وسایس و ناظم و غوث و انسان المدینه یاد نمایند مختصر کوئیم
هر چه دارند از آن دارند و از خود نا چیزند و است هم باب غیب
و هم مالک و هم سائیس و هم وزیر و هم غوث و هم قطب و هم خیر و
نور اگر او نباشد مملکت بدن بی حیوة و بی خیر و بی نور و بی حس
و خرابست آبادی ندارد در رضع خدایی و قتیکه شخص نطفه و علقه
و مضغه بود هنگام تصویر اول نقطه قلب تصویر شد و بعد
نقطه دماغ و سایر حواس ظاهره و باطنه بوقت پذیرفتن
چون زمین خانه کعبه که آن اول زمینی است که مخلوق شده و اراضی
دیگر از تحت آن بسط شده و به همین سبب قطب و مرکز دایره جمیع
ارضی گردیده و بر زمینها دیگر باب وجود شده پس سایر مشاعر
و حواس و جوارح و اعضا جمله از قلب منشعب و از تحت او منبسط
شده اند و او نیز باب وجود و مصدر وجود است و آنها گریزی از او
نمی توانند کرد و تخلفی از حکم او نتوانند ورزید و او است که همواره بتوجه
طبیعی و اختیاری بآنها متوجه است و همیشه بمحبت طبیعی رصد احوال
احوال آنها است پس آنها المحض از غافل نیستند زیرا که همگی الان صفا
آویند و حیوة و بقای آنها بسته بتوجه او است و در وجود بابست اگر

هستند در دست اویند و در ملك و سلطان اویند و سر از خیطه
او بیرون نتوانند برد و غیبتی نتوانند کرد و او توجه خود را از آنها ^{مد} نتواند
برید و مراوراست به همه آنها و احوال آنها علم و احاطه و عیان بلی چون
این حواس که در دایره قلب وجود پذیرفته اند همواره محتاجند به
جدید و دایم در خلق جدید اند بلهم فی لبس من خلق جدید و قلب
در ان امدادات نیز با بست پس آنچه از عالم غیب که معدن فیض است
بان حواس رسیده و بشهود آمده چون دخول ان فیض و خروج ان
از قلب شده و بواسطه ان ملك بدن قرار گرفته پس در ورود و
صدور و قرار از غیبتی نتواند کرد و اما آنچه هنوز از عالم غیب بشهو
نیامده و بقلب وارد نشده و ظهور نیافته لازم نیست که قلب مراور
احاطه داشته باشد بلکه نمیشود الا هنگام شهود و وقت ورود و لما
پیش از ان طریق بعلم قلب نیست الا اخبار بلی اگر قلب صافی از اکدار
و خالی از اغیبا باشد و بصفات عالم غیب متخلی باشد میتواند ان
چیز را که هنوز از عالم غیب بشهود نیامده عیان بیند زیرا که چنین
قلبی را حالت منتظره زمانیه نمیشود مگر آنکه چیزی باشد که هنوز
بعالم غیب نیز نیامده باشد و در بحر امکان مغفور باشد و دیگر

قلب اگر از اول هنگام نزول بعالم شهود صاف و خالص آید و
باینجاس و کثافات عالم مواد متنجس و کثیف نشود از اول میداند
اینچیز را که در آخر خواهد دانست زیرا که مراد از قلب صافی آنست
که در عین تجسد حکم ارواح مجرده را دارد که حالت منتظره ندارند
و جمیع امتدادات زمانی و مکانیه در نزد آنها نقطه واحد میشد
زمان زمانی لطیف را حکم دهد و دهری جاریست اولش عین آخرش
هست زیرا که امتدادات زمانی که مورث انتظار زمانی است همه
هنگام نلطیف پیچیده میشود و حد و بالکلیه زایل گردد پس کالات
اول عین کالات آخر شود و بالعکس و محیط میشود جمیع ازمنه امتدادات
مانند احاطه ارواح مجرده و دهریه امر و زو فر و ارا و بعد از هزار
سال رابطه واحد مشاهده میکند اگر چه بعد از هزار سال هنوز
بوجود نیامده و بظهور نپیوسته است اما وجود و ظهور او نزد قلب
صافیکه از امتدادات زمانی متخلص شده حاصل است الحاصل
انسان که نمونه عالم اکبر است و کتاب مبین است که از حروف انمضمر مظهر
میشود در عالم شهود او بهر و اشراف از قلب ندارد یقین است که هماغه
نمونه امام ظاهر است از عالم و در حروف او واضح تر و در سطور او

راستتر از قلب نمیباشد معلوم است که همان دلیل و شاهد ما
مشاهد است علیه السلام در آغاز کار اختراع و نخستین امر ابداع
اول کسی که تجلی حق سبحان و تعالی را مجلی شد و امر وحدانی الهی را
مظهر کردید و مبدء اشتقاق جمیع اسماء حسنی شد شخص لاهوتی است
که متحمل جمیع اثار ربوبیت و تجلیا^ش الهیه میباشد ما و سعنی ارضی و لا
سمائی بل و سعنی قلب عبدی المؤمن اول کسی که ثمره وجود را بثمر
در جنان صاقوره یعنی اعلاء علیین عقل کلی و روح القدس بود
روح القدس فی جنان الصاقورة ذاق من حداثتنا الباکورة پیر
خداوند عالم بدیع غیوب جمیع مخلوقات را در ان نور مظهر مودوع کرد
پس امر کرد او را باد بار از نخستین توجه او با مر خداوند عالم باعث
نفس کلیتہ ثمره وجود را چشید و در آن صفحه قلم قدرت نکاشت صو
مجرده جمیع مکونات را و او را کتاب حفیظ نامید قال علیها عند ربی
فی کتاب لا یضل ربی و لا ینسی پس از آن لایزال در عوالم ملکوت سائر
و در بخار مجد و سائیه شرایع حمد سابع بود بعد از اتمام مراتب عالیہ
و پس از طی مراحل سامیه خداوند بدیع عقول خلق را از اشراقات
عقل آن نور مقدس اختراع نمود و نفوس را از نفس و ارواح را از روح

و هکذا تا آخر اجسام را از فاضل آن نور مجسم خلق فرمود و پس از
اتمام ایجاد خداوند جواد چون بجانب خلق بنظر رافت تکریمت
دید که ایشان را چنانکه در امر ایجاد غنائی از آن نور نبود در امور
دیگر نیز محتاجند و در هیچ حالتی از حالات غنائی از او ندارند
بحیثیتی که در بعض احوال محتاجند به مخاطب و تشافه خداوند و
مندان رافه و رحمت آن شخص که الهوتی را که در میادین جبروت و ممالک
ملکوت سیر مینمود در هیكل نورانی و صورت انسانی به عالم جسمانی
بشری اذن نزول و لایزال او را در اصلاب شامخ و ارحام مطهره
میکردانید و در صلب و رحمیکه قرار میگرفت انصلب و رحم
او را احاطه کرده بود مانند احاطه اشعه مرشعله را و دائما از
مستفیض و مستمد بود تا آنکه در احسن صورت در کسوف طبیعت
کبری و منصب جلیله خلافت عظمی این عالم ظلما نیرانور وجود
خود منور ساخت و در این مراحل جسمانیته ابتدا کردی از کدورت
انمرا حل بدامن طهارتش نرسیده او خود را غا زامد مودب* یعنی
مودب با داب الهیته و متصف بصفات قدسیه محلی بحلیه جبروت
مطر زبط از ملکوت درین مرحله که ادنی المراحل و انزل المنازل و

امامت و وجوب طاعت است ظهور نمود و مثال او در انسا صغیر
قلب است اگر مصفی از اکدار و مخلی از اغیار باشد و نسبت او بعالم
کبیر که انسان کبیر است مثل انقلب صافیت بسایر مشاعر و حواس^{ست}
و حوارح و اعضا چنانکه جمیع مشاعر و حواس و حوارح و اعضا را حیو^ت
و بقای و شعوری و احساسی بلکه وجودی بجزالتفات و اشار قلب
نیب باشد و همه آنها از منشعب و منفصل شد اند همچنین اهام ظاهر
علیه السلام جمیع اجزای عالم کبیر از افلاک و عناصر و جن و بشر از اعالی
و ادانی و سایر آنچه در عالم شهود و مقام وجود هستند در وجود و
حیوه و بقا و هدایت و ارشاد و رزق و علم و قدرت و حسن و احسان
و سایر اصناف کالات بسته بوجود شریفان نور مطهر میباشند و از
منشعب و منفصل شده اند و همگی با فاضله و التفات و اشا و قایمند
ببقائه بقیت الدنیا و بوجوده ثبت الارض و السماء و یمنه رزق الورك
هر یک بر ابقا خور قابلیت خود افاضه و امداد مینمایند و جمله الات
کار و اعمال مملکت او میباشند و کار او علیه السلام اقامه وجود کونی
و شرعیست علی اتم نظام و اعطی کل ذی حق حقه و او خود صلوات
الله علیه بکله نور و شعور و ادراک است ظاهرش ادراک نماید آنچه را

که بیاض را در آن نماید و بباطن می بیند ظاهر را در هر جزو از اجزاء
و خودش کمال کل اجزاء وجود را دارد و در هر عضوی از اعضا
صفات همه مجتمع می باشد اگر کوئی سمع کله و بصر کله و قدرة کله
راست گفته نه شنیده که سر مبارک جناب سید الشهداء صلوات
الله علیه و لعن الله قاتله در سر سنان قرآن می خواند و پیغمبر صلی
الله علیه و اله از عقب میدید چنانچه از پیش میدید و غیر اینها
و ان نور باب علم غیبست و مصدر عین شهود است هر چه صادر
شود از آن صدور یابد و بعد در مملکت او مستقر می باشد پس
چگونه میشود از رو غیبی نماید و یا او را بان اطلاعی نباشد بل آنرا
بعلمه و الملائکه بشه دون و کفی بالله شهیداً چگونه غایب شود از رو
حال آنکه او را حیوتی و بقای بلکه وجودی نمی باشد مگر با فاضله متجده
و اناره متوالیه او علیه السلام و کیف یهرب منك من لا حیوة له الا
برزقك ام كيف یغیب عنك ما انت مدبره ام كيف یخومنك من لا
مذهب لى غیر ملكك مصرع اگر نازیکند از هم فرو ریزند قال بها
پس هر چه از عالم غیب بدایره شهود قدم نهاده چون از باب وجود خود
آمده و امام علیه السلام است باب و بعد در مملکت او علیه السلام

قرار گرفته و همواره محتاجست بمدد جدید و انمد در این باب مست
لا محاله علم او محیط است بانرا می بیند و معانیه او را مشاهده
میکند و در قیامت شهادت میدهد با آنچه دیده و اگر نبیند
و عالم نباشد چگونه مؤید میشود و امام علیه السلام چگونه او را مدد
میدهد و از چه رهگذر و در قیامت شهادت دهد اگر کوئی در
وجود جسمانی قلب سایر مشاعر و حواس و جوارح و اعضا با هم
موجود شده اند اگر چه قلب اصل باشد اما در وجود مساوی دارند
و از منتهی متطاو له گذشت و این قطب را وجودی در عالم اجسام نبود
و لجزای عالم بودند پس چگونه قطب خواهد بود و چگونه باب خواهد
بود و حال آنکه وجود نداشت گوئیم در آن از منتهی ماضیه اگر چه خود
انقطب را وجود جسمانی زمانی نباشد اما مظاهر او علیه السلام
از انبیاء و اولیاء بودند و ایشان سلام الله علیهم ابدال او بودند امیر
المؤمنین علیه السلام میفرماید انا ادم انا نوح انا موسی انا عیسی
و جناب قائم علیه السلام هنگام ظهور فرماید الا من اراد ان ینظر الی
ادم و شیث فما انا ذا ادم و شیث الخ و ایشان هر یکی قطب عصر
خود بودند تا آنکه قلب و قطب ما مصنف ما یاتی بحکمت الحیه بظهور

پیوسته اسد الله بر وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد و اما جواب
حقیقی گوئیم آن نور مطهر در ازمنه سابقه وجود جسمانی داشت بهییز
وجود جسمانی که در عالم اجسام ظهور نمود بعزت آنکه زمان و مکان هر
چیزی چون از حد و دو صفات همان چیز است لهذا در صفا و لطافت
تابع او است اجسام لطیفه را زمان نیز لطیف و اجسام کثیفه را زمان نیز
کثیف است و این دعوی نزد اهلش واضح و مبین است چون ثابت شد
که جسم جسد امام علیه السلام اعلی و الطیف از سایر اجسام و اجساد است
بوفق قاعده مذکوره و مانعش نیز باید اعلی و الطیف باشد و فوقیت و الطیف
اقتضا میکند که با وایل و اواخر ازمنه مانت تحت محیط باشد تبیین این مقال
اینکه هر چیزی در زمان و مکان خود قرار یابد و از زمان و مکان خود غنی
تواند خارج بشود اما اگر زمان و مکان چنان باشد که قطب ازمنه و
امکنه باشد بهمان وجود انشی در زمان و مکان خود مراور است
هیمنت و احاطه بسایر امکنه و ازمنه وجود خانه کعبه در مرکز عالم است
و در مکان خود است اما قطب سایر امکنه و بقاع است زمان نیز مثل
مکانست مرکز دارد و قلب دارد و مرکز و قلب در وقت خود وجود
دارد و لکن با اولست در اول و با آخر است در آخر بهمان قرار

او در وقت خود و همچنین صاحب این زمان که قطب ازمنه است محیط
 باوایل اجسام ماضیه است با اولست در اوایل و با اخر است در او اخر
 و با وسط است در او وسط او خود در قطبیت خویش است محیط است
 بکل بالکل و با کلت و در زمان هیچیک حال نیست زیرا که برای خود
 وقت مخصوصی اختیار کرده که قطب اوقات دیگر است و سایر ازمنه
 در مثال ارض است و آن زمان مخصوص سما و مشاهده ماها زمان
 او را مثل مشاهده ما است آسمان را و همچنین اهل ازمنه ماضیه اگر
 بصر حدید و حشر لطیف میداشتند زمان او را مشاهده میکردند
 و نظر میکردند مثل اینکه باسمان نظر میکردند پس صحیح است اینکه کوئی
 در این مدت زمانیه که در میان ماها بود در مدت جسمانی حضرت
 آدم علیه باو بود و اوقات زمانیه حضرت نوح علیه السلام باو بود
 و در اوقات ماها با ما است قال امیر المومنین علیه السلام انا مع آدم
 الاول و لکن او خود در زمان خود است و در زمان هیچکس نیست و این
 ستره قیاس است و خلافت را مذت حساب پنجاه هزار سال است و بعرف
 کلامنا هذا من شماندیدا الاحسان فاخرجنه من مطبوره الزمان
 الحاصل امام ظاهر علیه السلام در عالم کبیر چون بمنزله قلب صافی است

زمانیه

در عالم صغیر هر چه از احوال او مخفی باشد از دلالت حروف عالم صغیر
میتوان یافت و ما خفی فی الربوبیة اصیب فی العبودیة قلب انسان که عالم
صغیر است صورت عوالم غیبست امام ظاهر علیه السلام نیز ظهور و انوار
غیبیه است در مثال جبرئیل ملکوتی و جبروتی است که بصورت وحیه
کلبی صورت شد در عالم جسمانی زمانی ظهور میکرد امام ظاهر علیه السلام
نیز فرموده روح القدس روح من امر الله است که در هیکل بشری
ظهور فرموده چون صورت و ظاهر صفة باطن است و صفت را وجود
استقلالی نباشد همواره محتاجست بامدادات غیبیه و افاضات باطنیه
و بجان امدادات و افاضات که بنحو اتصال با و میرسد چیزی از حیث و علم
و قدرت و سایر کمالات ندارد و بقدریکه افاضه شده دارد و زیاده ندارد
و آنچه شده و دارد مبادی علم و احاطه است زیرا که احاطه نفس احاطه
اشراقی فعلی است و اینست معنی حدیث لو لم نزل فندما عندنا
یعنی آنچه رسیده اگر همان لحظه ثانیه نرسد آنچه رسیده تمام شود
و نافذ گردد در حقیقت علم نقطه واحد است و انتقطه همواره
در تفصیل انبساط است و مصدر انتقطه واحد روح القدس است
که عقل کل در لسان حکما میباشند و چون از جمله مفارقان بالذات

وبالأفعال از عالم اجسام است فاضله او اولاد روح من امر الله ^{ظهور}
 یابد که روح کلمت و چون او نیز مثل حکم او را دارد افاضات او در ثانی
 در روح علی ملئکه الحجب ظهور یابد که نفس کلیه باشد پس از او در ^{طبیعت}
 کل صاد و علیه السلام میفرماید ان الله ایتنا بروح مقدسه مطهره
 لم یکن مع احد من ماضی و هو خلق اعظم من جبرئیل و میکائیل و هو
 معنا ید دنا و یوقفنا الحدیث خداوند عالم میفرماید و كذلك
 اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنتم تدری ما الکتاب ولا الایمان
 ولكن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا این روح مقدس
 و نور مطهر که بدیغم خدا وحی شد و او و اهل بیت او صلی الله علیهم و آله
 مؤید و مسدّد شده اند عبارت از عقل و روح ایشانست منور
 کرده بود و وجهی از وجوه در سایر انبیاء و اولیا ظهور اختیار کرده
 بود و انمعدن کمال است و مقام ثبات بانست جوهر مجرد است
 محیط است باشیاء باب فواره قد راست نخستین مقام حد و دوازده
 رتبه درایت است پیش از مقام فنای محض و عمای صرفست محبت
 از مشاهده جمال محبوب بخود گشته و از شعور و احساس و اما ندیده در آن
 چه کتاب چه ایمان که اینها مقامات حد و در و منازل قیود است لئلا مع الله

که در غیوب ایشان قرار داشت و سرای ایشان از آنجا

حالات هوفیهان و نخن فیها هو و هو و نخن نخن خداوند عالم
میفرماید فلما تجلی ربّه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا فلما افاق قال
سبحانک الایة مقام اندک کاجبل مقام فناست و اول افاقه مقام احد^{ست}
و چون عالم اجسام عالم ملک است پس افاضه و امدادی و یا امری و
حکمی از عوالم جبروت بر روابط ملکوت بخواهد بنظم طبیعی و انعام
ظهور یابد محتاج است بر روابط ملکوت و وسایط فعلیه زیرا که کمالا
زاتیه بذواتها در عوالم ملک ظهور نتواند کرد و اگر ظهور نماید عوالم
ظهور بالمزم محرق گردد از آن^{ست} سبعین الف حجاب لو کشف واحد منها
لا حرقت سبحات وجهه ما انتهى الیه بصره من خلقه بعد او و اینکه عوالم
ملک افاضه از سنخ خود خواهد و مناسب خویش جوید و ملئکة انجیل
و میکائیل و املاک دیگر روابط فعلیه اند که مولای متقیان و ولی
الرحمن امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید و قتیکه سوال کردند از ملئکة
صُور عالیه عن المواذع اربعة عن القوة و الاستعداد تجلی لها خالقها
فاشرقت و طالعتها فتلا لآت فالقبح هویتهامثاله و اظهر عنها افعاله
و هر یکی بفرایند قابلیت خود از ان ارواح اربعه و انوار چهارگانه که
ارکان عرش رحمانند استفاضه می نمایند و از ان حدائق خوشه میچینند و

از کمالات فعلیه اقتباس مینمایند بمقام شهود و مراتب ملک رسانند
احمدار بکشایدان پر جلیل تا ابد مد هوش ماند جبرئیل از پر جلیل
عبارت از کمال ذاتی اوست جبرئیل که محض صفت و ظهور فعلیست چگونگی
تاب ظهور ذاتی دارد و اگر بر فرض محال شود فانی شود و دیگر جبرئیل
نمی ماند واضحتر گویم کمالات احمد لاهوتی که در مراتب جبروت و ملکوت
سیر نمود و همه را مالک شد بر دو نوع است کمالات ذاتیه و اختصاصا
بوجود دارد و دیگر بر ازان نصیبی نمی باشد و کمالات فعلیه چون جمیع ذرات
کاینات از ملک و فلک و جن و بشر و جاد و نبات و سایر حیوانات و صفات
انور و مطهر میباشند و از نور ملکی او وجود پذیرفته اند و بدینونه آنها
با و صلی الله علیه و آله بدینونه صفتیست لهذا در هر یکی اثر کمالی هست
و این کمالات کلا ملکی است که مالک هر یک را در مقام لایق قرار داده
که اگر حاجتی باشد بعضی را در بعضی کار برد پس کمالات ذاتیه و مقنا
ملک مصروف نتواند بود و کمالات فعلیه در مظاهر افعال و ملک
خواهد بود و بمقام ذات صعود نتواند کرد و چون ذرات موجودات
که ظاهر کمالات فعلیه میباشند متفاوت الذرات و مختلف المراتب
میباشند بعضی علت و دیگری معلول و بعضی اسباب و دیگری مسببات

و بعضی لطیف و بعضی کثیف و بعضی قوی و بعضی ضعیف و هکذا پس
هر یکی بمقدار قابلیت و سبق رتبه خویش مظهر انکمال ^{صفا} افعلیّه خواهد
بود و ملایک اربعه چون از مقرّین ملئکه اند در صفای قابلیت بملایک
دیگر ترجیح دارند و رتبه وجود ایشان بر همه سابق است لهذا هر یک
بفرای خور قابلیت خود تمام اثار رکنی از ارکان عرشیّه را حامل گردید
انرا مظهر شد و ملئکه که در وجود متاخر از ایشان بودند هر یکی بقدر
سعه قابلیت خویش از ایشان اقتباس نور نمایند و ایشانند ابواب ایجاد
انملائک لهذا از حکم ایشان تخلف نتوانند کرد اگر خواهی تعقلی را بنظر
نمائی باز حروف نفس خویش خوان علم ذاتی و قدرت ذاتیه داری و
علم اشرافی و قدرت متعلقه بر مقتدر خویش که فعل و حرکت توانزا
حاملست انچه در مقام ملک مصروفست علم اشرافی و قدرت فعلیه است
و اینها هر یکی بمقام دیگری نیاید و اینمثال اینست که انچه در ملک مصروف
شود از سنخ ملک است و اما اینکه کمالات ملکیه در مظاهر ملکیه انفسا
یابد و کمالات ذاتیه در مقام خود ماند و انچه مصروف شود در مقام
ملک از نوع ملکست و بمقام ذات بر نکرد و قلب تراقوتی و نورانی
و رؤیتی و سماعی و حرکتی و احساسی و شعوری هست و سایر مشاعر را

نیز هست رؤیه بصری و سماع کوشی و احساس لمسی جمله از قلب منشعب
شده اند و قوت جوارح از منشعب شده رؤیه بصری در مقام قلب ^{ست} تقصیر
و رؤیه قلبی در مقام بصر موردت فقد بصر است زیرا که درین وقت قلبت
بصر نیست قلب که رئیس است و مالک ملک است در مقام ملک ظهور
کرده و هر یک را در ملک خود بحسب قابلیت او نوری عطا کرده و هر یک را در
مقام لایق خود قرار نموده جای بصر همانست که در آن هست و همچنین
سایر اعضا رؤیه را بچشم دهد و سماع را بکوش و بدون بصر محسوسات را
ادراک نکند و اصوات را بی کوش نشنود و همچنین خانه و اساس خانه نیز
دارد که استیلا زندگانی اوست محل مناسب خانه همانست در زمین ^{مست}
باشد و جای کاسه طاقچه است و جای فرش و طاقت اگر اینها را همه
بدوش کرده جمالت و اگر بعضی از ثیاب او پاره شود از پوست بدن خود
او را پینه نکند بلکه بپاچه دیگر پینه کند الحاصل کمالات فعلیه احمد
لا هو فی صلی الله علیه و اله چون در سایر موجودات متفرق بود هر چیزی را
در تجلی اول بکمال مخصوص داشته بود چون بمقام ملکیت و رتبه قطبیت
تشریف آورد اینچنین کمالات ملکیه ضرورت داشت از آن امکنه آگشا نمود
و در مصارفش صرف نمود و همه را مالک و صاحب او بود و قدری از آن

کالات فعلیه از علم و قدرت و نور و حکمت در تجلی جبرئیلی مجربیل داد
بود هنگام ضرورت مثل عید تسلیم صاحبش مینمود نه اینکه نداشت
او میداد حاشا اگر جبرئیل داشت ازوداشت و او صلی الله علیه و اله
اولی بود بانچه او داشت و دیگران دارند و الله من و رانهم محیط و همچیز
پیغمبر صلی الله علیه و اله و امام علیه السلام مامور بودند که هر چه ایشان
علم نمایند چنانچه در این نخل اشاره شده و سبب همینست که ذکر شد
یعنی چون کمال ملکی است که مستجمع جمیع کالات ملکی باشد لهذا تردد
در مملکت ضرور افتاد میجه حکمت اصلاح مملکت نهیجه تکمیل ذات چون
رسول صلی الله علیه و اله باب حق و قطب و قلب سایر ائمه علیهم السلام است
لهذا هر چه از عالم غیب بواسطه ملئکه افاضه شود اولاً با او خواهد بود و
از او صلی الله علیه و اله با امام خواهد رسید و نزول از عالم غیب جهت
متعدد ده دارد گاهی بواسطه جبرئیل افاضات غیبیه در سکوت معنای
و الفاظ ظاهر کرده که در ان الفاظ است علم کلی و گاهی بصورت مصحف
فاطمه علیها السلام و گاهی بالهام و گاهی بامداد و گاهی بانحاء دیگر و گاهی
احکام کلیه و گاهی جزئیه و این اسباب برای است که چون عالم جسمانی ملک است
باید انچه از عالم غیب آید در ان سکوت آید و چون این عالم بغایت تنگ است

و انعام در نهایت وسعت باید بتدریج احکام انعام در این عالم ظهور
یابد اما اگر جسم صافی باشد و قابلیت لطیفه باشد جمیع تدوینجات در
منطوی گردد و در اول میفهمد آنچه در آخر خواهد فهمید از اول گوید
آنچه در آخر خواهد گفت زیرا که بمقتضای صفای عنصر تشبیه نشا
بسکان عالم غیب که جمیع تدوینجات در نزد آنها نقطه واحد است
و همچنین جسم صافی با وجود اینکه جسم است و زمانی و تدوینجست لکن
در طی مدت زمانیه وحدود جسمیه بارواح مجرد مشارک و شریک
اینست که در حدیث هست مولای متقیان و امیر مؤمنان هنگام ولادت
قرآن و سایر کتب را خواند و حال آنکه قرآن هنوز نازل نشده بود و او را
فدا ازین خواندن بیان فرموده که از عالم غیب پاک آمده ام و بجنگافات
عالم اجسام متکف نشدم و فرمود جسم امار و رحم ظاهر اما باطنم
شاهد ماما غایبم و همچنین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سایر ائمه علیهم السلام
این سخن را در دنیا بدیدیم و هم ظاهری که ابونصرستی و کربو علی سینا
پس بادل حکمت که دلیل ذرقی و عیانیت واضح شد که علم امام
علیه السلام محیط است با آنچه شده و آنچه خواهد شد حضرت رسید
التاجدین علیه السلام در دعای صحیفه میفرماید و علمتہم علم ماکان

و مابقی جمیع آنچه شده و خواهد شد در نزد او علیه السلام حاضر است و
 او همه شاهد و ناظر و متوجه است و بسبب ان توجه با آنها عالمست بعلم
 اشرافی فعلی که معنی علم احاطه است اگر چه ^حاظه هر یکی بتوجه علیحه است
 لکن به این نحو که چون توجه راجعات تعلقات متعدد است بان اعتبارا
 تعدد در نفس توجه نیز ملحوظ میشود پس اگر توجه متعلق به فردی
 علیحه ملاحظه شود در اشراف نیز تعدد اعتبار میشود و اگر نفس اشراف
 ملحوظ بشود واحد است اینست که در حدیث هست که دنیا و مافیها در
 نزد امام علیه السلام مثل پارچه جوڑاست در دست یکی از شماها و چون
 علم اشرافی مذکور در معنی تعلق علم است از عالم بمعلوم یعنی حضور
 معلومست نزد عالم پس لاجرم این علم را در حقیقت متحقق و وجودی
 نمیشد الا بعد از وجود معلوم و اما آنچه هنوز وجود نپذیرفته و بدو
 شهود قدم نهاده نمیتواند که متعلق علم اشرافی شود زیرا که چنین علم
 یا نفس معلوم است و یا تابع وجود معلومست و بهر دو تقدیر ناچار ^{است}
 از وجود معلوم پس آنچه از کتب غیب امکان بدایره شهود آمده متعلق علم
 امام علیه السلام خواهد شد و اما آنچه هنوز در غیب امکان است
 پذیرفته و لباس کون نپوشیده متعلق علم امام علیه السلام که قطب

دایره اکوانست نتواند بود زیرا که امکان خزینہ علیای خداوند احد
 و فرد است و محیط است بعالم اکوان از اقطاب و دوائر و جود^ت
 کونیہ است و غیب خدای لا یزال کہ علم انرا مخصوص خود کرد و کسیرا
 برو مطلع نساخته قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله
 و ما کان لیلطالعکم علی الغیب و هو ارحم الراحمین جو دان کونیہ
 انفاق مینماید و هو تعالی کل یوم هو فی شان و هر چه از ان وجودات
 انفاق شود در اوقات انفاق و ظهور کونی و شهودی متعلق علم امام
 علیہ السلام است و لکن الله یجیب من رسله من یشاء و لا یحیطون
 بشئی من علمہ الا بما شاء و مخلوقات برد و نوعست یکی انچه شد یکی انچه
 خواهد شد اما انچه شد چون بحسب اقتضای ذاتی در معرض فنا و زوال
 و تغیر و تصرف میباشد پس همین قدر کہ وجود کونی دارد نزد اما علیہ السلام
 معلومست و همانند محتومست و تغیری مراورانیست و اما اینکه
 باقی ماند و با تغیر خواهد یافت چون فین ممکن است و در بد قدرت
 خداوند قهار است و ذکر شد در خزینہ علیا است و بکون نیامده
 نمیتواند متعلق علم امام علیہ السلام بعلم احاطه کرد و بلی علم اخبار
 راه دارد و اگر اخبار بنحو حتم شود امام علیہ السلام خبر دهد بطریق حتم

و نمیشود که نشود و اگر حتم نشده باشد امام علیه السلام نیز در اخبار حتم نمیفرماید
و جایز است که نشود و آنچه خواهد شد برد و نوع است یکی است که هنوز از
کم غیب بشود نیامده آن نیز متعلق علم اشرافی نمیشود و دیگری است که
وجود کونی دارد اما وقتش نرسیده البتة امام علیه السلام او را میداند و بعلم
احاطه زیرا که چنین چیز در نزد امام علیه السلام کائن است حاضر است
زیرا که امام علیه السلام را غائب و شاهد نمیشد همه احوال غیبی
شهود در نزد امام علیه السلام شهود است و انتظاری برای او علیه السلام
نیست الا برای آنچه هنوز کائن نیست غیب شهود برای امثال ماها است
که بصر حدید ندارند و انتظار کشیدن شیوه ارباب نقص است اما
آنچه بصر شرح حدید است و در کمال بنهایت رسیده اول و آخر زمان و
مکان را و آنچه در آنها وجود دارد بنظر واحد میبیند و در چه بیچاره دنیا
از زیر پای خود نبیند اما کسی که بصر واسع دارد فرسخ میبیند جسم
اگر صاف شود و ملکوتی باشد مایاتی را که ماضی و الحال مشاهده میکند
و همه این علوم و کمالات را مالک و اولی خداوند واحد و فرد است لا شریک
له هو المالک لما ملکهم و امام علیه السلام خزینة علم و غیب علم است در جنب
مالکیت مالک حقیقی مالک کمالی نمیشد و در کل احوال عبدا مکرر

و آنچه کائن است

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِ يَعْمَلُونَ لَا شَرِيكَ لَهُ فِي ذَاتِهِ وَصَفَاتُ أَفْعَالِهِ
وَمُلْكُهُ وَعِبَادَتُهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى الْمُصْطَفِينَ مِنْ عِبَادِهِ الَّذِينَ عَلَّمَهُمْ عِلْمَ
مَآكَانٍ وَمَا بَقِيَ مُحَمَّدٌ وَالْطَّيِّبِينَ أَبَدًا لَابِدِينَ مُسْتَلِينَ بِخَيْرٍ أَنْكَ مَثَلًا
رُوحٌ وَبَدَنٌ زَبَدٌ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ رُصْلٌ بِدَرْمَنِ مُنْعَقِدٌ شَدِيدٌ بِرَحْمٍ مَادِرٌ
مُنْقَلٌ شُودِ چِه بود و در کجا بود و بعد از آنکه بعالم کون و فساد آمد و تحال
خواهد نمود چِه خواهد شد و در کجا خواهد شد **چون** خداوند عالم
میفرماید و آن من شئی عندنا خزانة و ما ننزله الا بقدر معلوم زید انشا
پیش از وجود جسمانی زمانی در خزانة غیب الهیة وجود غیبی و دهی داشت
مگر در خزانة علیا که ذکر محض و صلوح صرفست و وقتش اسافل ^{ست} است
و در ماء اول وجود مجرد از جمیع قیود و حدود است و وقتش برزخ ^{ست} است
و در نخستین عالم حد و مجرد از حد و د و قیود روحیة و نفسیة و طبیعیة
و جواهر هیئاتیة و صور مثالیة و مواد عنصریة و مدد زمانیة و بی ^{ست} رنگ
محلش جبر و است و وقتش اوایل دهراست مقامش ثباتست شغلش ادراک
معانی مجردة است کما لا تشفع لیه است محیط است بمکونات پیش از
وجودات عینیة نامش عقل است قیصر ابیض نورانی در بردار دسریا
ایستاده کوشش بقواره قدر داده منتظر نزول امر و ورود حکم است از بدو

ادبار و مخستین انعطاف و عالم رقایق بظهور پیوسته و آن نور مجرد از
 صور نفسیه و مثالیه و حدود طبیعی و مواد جواهریه ثابته و عنصریه
 و مدد زمانیه است ^{روح} ذاتی وقت زید مجرد است اولش در آخر جبروت و آخرش
 در اوایل ملکوت است و قتش در هر اسب مقامش بر زخست صورت او ^{هست}
 ورق اس است اضطجاع را راحت خود یافته قبای اصف نورانی پوشیده
 که لونهاتر الناظرین پس از اضطجاع از رده کرده دید و از خوشی خویش
 دلگیر شده بد و زانو نشست و جبهه خضرای نورانی بد ویش افکند ^{نش}
 الیه ابصار الناظرین درین هنگام نور مجرد و صورت بسیطه است ^{نش}
 ملکوت شغلش را که صور مجرد است بحسب ذات از اجسام و جسمانیات
 مفارقت و بافعال مقارن نامش نفس است عالمش را است و مقامش
 عقد در این وقت زید جسم مجرد و نور جامد است در عقل ذاتی بود ^{در}
 مقام انجام اختیار کرد و آن رتب حل بود و این عقد و عقد را سبب تکلیف
 و تکلیف ایجاد است و قبول انوحد خداوند حکیم پس از تکلیف و تشخیص
 جواب و تمیز بندگان صور و هیاه کل مجرد مطیعان و عاصیان را بهم زد
 و هم دیگر مخلوط کرد حتی آنکه شی واحد شدند و از تمیز و تشخیص فعلی ماندند
 و آن انوار مجرد که انعقاد و انجام پذیرفته بودند باز انحلال و ذوب اختیار

کرده بهم مزوج شدند و لکن باز بالقوه از هم متمایز بودند درین وقت
 زید را وجود شخصی و تمیز فعلی نمیشد بلکه در جاه طبیعت مسیم^ی نیست
 طاقت خروج ندارد لباس سرخ تیره را شعاع خود ساخته مگانش^{ست} ملوک
 و قتلش دهر است مقامش برزخست ادراکش واسطه است نامش
 طبیعت است قال تعالی وکنتم امواتا فاحیاء کم یعنی بعثکم من قبور^{بکم} طبایع
 خداوند باعث چون خواست که او را حیات جدید عطا فرماید و
 خلقت او را تمام رساند از نخستین تنزل ان نور احر و انعقاد ان باحوال
 فعلیه خلق فرمود هیولای ثانیه و حصه ماده مجزده او را و انرا دلیل
 جوهر مجرد و مطرح نور عقلی و مظهر حیات ازلی نمود و ان حصه را
 تصویر یا آثار صور نفسانیه نمود و ان آثار صور مثالیه و انوار برزخیه و
 اشباح نورانیه است نامش ابدان ارواحست و مثال او در عالم موا^د
 صورت در مرآه است و در بنوقت زید مقامش از آخر ملکوت است
 و قتلش او آخر دهر است رتبه اش برزخ است و ادراکش از ان سنخ^{ست} است
 و ادراک خیالی از ان نوعست پس چون مراتب ملکوت را سیر نمود خوا^{ست}
 که ممالک ملک را نیز دیده باشد تا جامع مراتب و ممالک ممالک شود
 خداوند جواد همتا وجود یراکه از کم غیب امکان فایض شد و در جوهر

نفسیه

بلا

وجود کائنات گشته پس در قیاس استتار یافته و در ظهور نور اخضر انجماد
 پذیرفته و در نور احمر زوایان قبول کرده و در جواهر هب انعطاف یافته
 و در ظهور متقوم با شباح مثالیته شده بواسطه ملئکه مدبره القا
 کرد بعرش و محدّد الجہات و برخی اوراد رقنادریل نورانیّه و طباق
 علویّه ساکن گردانید و قبضه ازان برای او برداشت تا آنکه بعد از
 نزول به تیره خاکی از ان عهدیادی نماید و بان دیار مشتاق شود بویی
 اکر
 ازان بمشامش رسید و تسلی یابد و ان قبضه را یچنه خلق قلب او مهیا
 کرد پس او را بواسطه ملئکه مدبره در ضمن امدادات عرشیّه و کرسیّه
 الفا کرد بفلك شمس و ازان با فلاك دیگر از فلك مرتج و فلك زحل و فلك
 مشتری و فلك زهره و فلك عطارد و فلك قمر از جرم هر یکی قبضه
 برداشته برای صنع جسمانی او نگاه داشت تا صنع او کامل و تمام گردد
 و نمونه عوالم علویّه باشد و بتواند که بان اجنه در ممالك سموات طیران
 نماید پس ان ارواح مجرّده با قبضات فلیکته بواسطه ملئکه مدبره و شعلا^ت
 کواکب و اشعه نجوم واقع گردید بانچه مطارح ان شعلات و اشعه میباش^د
 از نادر و ابر تا آنکه همان نطفه معنویّه که از شجره عزن باطنی بخوبی بطون امد
 بود از ظاهری در هیئات اب جاری بزمین تیره و قوع پذیرفت و در انما^ر

و بقول جاری شد و در آنها استجنان یافت مانند استجنان اثمار در
 اشجار پس غذا گردید انسان و انعام و پس از تخصیص از یکلوس و کیموس
 و هضم عروق نطفه شد و مقام نطفه در عالم کون و فساد مقابل و
 محاذیست با جوهر مجرد از عالم ثبات و نطفه از اوایل قوس صعود است
 و از نخستین تهیو برای بروز ارواح مجرد و در آنوقت آن ارواح را در غیب
 رایحه نطفه قرار دادند نطفه مثل دانه کندم است که کاشته میشود و
 رایحه مثل طبیعت کندم که سنبله از آن بظهور خواهد پیوست سنبله
 مثال ارواح مجرد است در مقام بروز و چون از تدبیر الهی بواسطه
 ملئکه مدبره مراتب نطفه و علفه و مضغه و عظام و اکتشاء لحم باخر رسد
 و بدین اتمام لطافت و استقامت حاصل آید بجثیتی که مشابه شود دلائل
 مجرم فلك قمر و ارواحیات حیوانی رسد ثم انشئناه خلقا اخر و قبضه دیگر
 نیز در ضمن حیات حیوانی بروز یابد و چون بحسب استکمال بدن تعلق
 روح حیوانی بحد کمال رسد آنرا تمام صفا حاصل آید و شخص را هنگام
 ولادت دنیاوی رسد و در وقت ولادت دنیاوی که هنگام کمال
 نفس حیوانی است نفس انسانی یعنی ارواح مجرد بحسب تهیو قوایل و
 محال ظهور نماید چون بجدی رسد که شعور و ادراک و احساس او

تمام کرد همان تکلیفی که در عالم ذر شد بود برای او مکرر شود و آن
تکلیف عبارت از جمیع اعتقادات حقّه و اخلاق حسنه و اعمال صالحه
میباشد و چون آنها را قیام نماید و طاعت و انقیاد را پیشه خود سازد
جوهر وجودند آیی اقبل بکوش هوش شنود پس آثار و صفات فعلیه
خود را برداشته بجانب موجود بالحقّ رو آورد و آثار اعراض و نقایص
خویش را گذاشته و اغراض و کمالات خود را برداشته از عقب او روانه شود
و بزبور جوهر وجود مزین و بجلیئه او متحلی گردد پس در ظاهر صفات باطن
نمودار شود و باطن متصف بظاهر خویش گردد بظاهر ادراک مینماید
باطن و ظاهر را و بباطن ادراک میکند ظاهر و باطن را رقا الزّحاج و
رقت الخمر فتشا کلافتشابه الامر فکانه خمر ولا فدح و کانه قدح ولا خمر
و اگر از قبول تکلیف تخلف ورزد و اعراض را شیوه خود سازد و در
ارض قابلیت سکنی اختیار نماید و بکمالات غیبیه التفات ننماید همواره
بجاه طبیعت بانحدار فطرت سر ازیر شود و در عاقبت در سجن
طوئیت طبیعت مغلّد ماند و لکنّه اخلد الی الارض و اتبع هویه و
هنکام ظهور را سرارد را اعلان و بروز سترهای نهان بپوشان
لرب العالمین و او یلتنا و احسنا کوبد و کس بدادش نمیرسد پس زید پیشتر

از آنکه در صلب پدر منی منعقد شود در عوالم غیب منازل جبروت
 و ملکوت و اعیالی عالم ملک بود و لکن این پیشی زمانی نیست بلکه سبق نزد
 در ذکر اول و خزینه علیا و سبق دهری است در خزاین دیگر و سبق زمان
 لطیف است در خزائن علویة ملکوت و وجود غیبی در منازل غیب جسمانی
 نیست بلکه در غیب حقیقی که ذکر اول و خزینه علیا است وجود اطلاق
 دارد و در ملاء اول بر زخست مابین اطلاق و تقید و در جبروت و جود
 جبروتی است و در ملکوت ملکوتیت و این نحو وجودات و اینگونه اوقات
 بوجودات جسمانی و اوقات زمانی قیاس نمیشود پس زبد را پیش
 از آنکه نطفه باشد وجود جسمانی زمانی نمیشود و وجودات مجرد
 و دهری در باطن و غیب اجسام است و روح آنها است و اجسام
 صورت ارواح است و از زمان صورت دهر و دهر دلیل سرمد و مد
 وقت فعل و مشیت و خزینه علیا است و ملازم عالم اطلاق است
 و نقطه واحد است بی حد است و مصدر اوقات دهری و زمانی
 با وایل است در اوایل و با و آخر است در او آخر محیط است بکل قال تعالی
 و هو معکم اینما کنتم ملزوم باو حدث حقیقیه متعلق میشود بمکونات
 مختلفه متباینه و متمایزه و متعاقبه از لا وابد دران واحد و این وقت

همان واحد است که مصدر و علت اوقات مکنونات دهریه و زمانیه است
و ان است و اوقات دیگران و ما امرنا الا واحدة کلیم بالبصره و وقت
ارواح مجزده است از عقول و نفوس و ارواح و طبایع و مواد و مثال
در عالم معانی و عقول امتداد معنوی دارد و در نفوس صوری و هکذا
در هر مقامی حدی است و ملازم ان مقام است و در لطافت و کثافت قرار
و ثبات تابع محدود است و مراد از امتداد معنوی انتقال عقول است و
وصول او است بنهایت کمال در اقبال و ادبار و ترقی و هبوط و امتداد
صوری مثل همین معنی است و این وقت محیط است بزمان و روح
و باطن او است و از انتظار و تعاقب حتی دور است نه از معنوی و صوری
و نسبت زمان لطیف بزمان کثیف مثل نسبت اجمال است بتفصیل در مثال
مطلب طویل و عرضی در عالم نقد یرده ساعت کشد و در اقل اطرافه
العين بقلب وارد شود زیرا که قلب از جنس عرش و محدّ الجهاست که
از اعالی زمانیاست و کمال لطافت دارد و بهمین سبب آنچه وارد او میشود
اگرچه در ظهور جسمانی بیانی بسیار کشد اما در ورود اندک است و ان
اندک در مقام ظهور بسیار است زیرا که مقام ظهور مقام کثافت و تنگ
الحاصل روح مجزید پیش از جسم او است لکن این پیشی با پسینی نسبت

لهذا گوئیم که اجسام را پیشی زمانی بر ارواح است و ارواح را در هر مرتبه تکنون
اجساد در زمان سابقست و تکنون ارواح لاحق و نسبت ارواح با اجساد
مثل نسبت اثمار است با شجار و معانی است با الفاظ غرض از اشجار
اثمار است پس ارواح در رتبه سابقست لفظ را حالا می شنوی معنی
او را در عالم معنی ادراک مینماید و عالم معنی مقدم است از عالم اجساد
بچهار هزار سال یعنی این تقدم عالم معانی اگر در عالم اجساد تجسد
نماید و بصورت زمانی جسمی بروز یابد چهار هزار سال خواهد شد
و مقصود از چهار هزار سال تقدیر حقیقی نیست بلکه اینست که چون
ما بین عقول که عالم معنیست و اجسام که از عالم لفظ است چهار مرتبه
مینباشد و هزار عقد صحیح است که دلالت بر مطلق کثرت دارد لهذا
تعبیر به هزار شده و عرض مطلق کثرت و ادراک اینگونه معانی بکفتا
و بیان نمیشود و معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر قلزم اندر ظرف ناید
بلکه محتاج است بانفتاح ابواب غیوب و فرموده شما بعد از آنکه بعالم
کون و فساد امدار تحال خواهد نمود و در کجا خواهد شد ^بچون
مدت بقادر دار فنا بسبب اختلاف متولدات با خرسد هنگام مفارقت
روح حیوانی فلکی شود چون مفارق شود باصل خویش بر گردد و بعود

بمازجت فلا عین ولا اثر ولا رسم ولا خبر و چون نفس انسانی یعنی اروا
مجرده برای خود مقری نیابد اراده انتقال به نشاء دیگر نماید خداوند
جلیل امر میکند عزرائیل علیه السلام را که ملک الموت است که روح انسا^ن
قبض نماید و انچه او قبض میفرماید همان ارواح مجرده است که اصلش
جوهر وجود است که در مراتب تشرکات با ثار و غلبه نزول کرده و انهار^{ست} را
و نفس و طبیعت و جوهرها که همگی در قریه مثال با اجتماع قرار گرفته اند
و امنکان را برای خود مقام اختیار کرده اند روح مؤمن ما حضرات ایمان
بعد از مفارقت از بدن و خلاصی از قفس جسد بجانب پروردگار خویش
رود و در تحت عرش رحمن بسجده افتد و از جانب حضرت رب العزة
حله زردی پوشد بسوی جنازه خویش باز گردد و در همه احوال ^{ست} حیا
و در وقت بردن پیش است و یا بالا ای جنازه خویش رواست و پس از
نکاشتن اعمال با مر و مان فتنان القبور و جواب منکر و نکیر بخت دنیا
رود و آن در مغرب شمس است و در قرآن مجید مد هامتان نام برده
و در انجا با ارواح مؤمنین که پیشرفت اند مجتمع میشوند همواره هر صبح
و شام از نعیم انجنت خورده و بیاران حقیقی در محافل انس مصاحب
جلس است و چون روز جمعه یار و زعید شود ملکی از جانب رب العزت

بجانب نور که بر آنها قباب یا قوت و زبرجد نصب شده آرند و ایشانرا
بران شتران سوار کرده در میان آسمان و زمین طیران کرده تا آنکه ایشانرا
بنحیف اشرف و وادی السلام رسانند و در آن بقعه تا وقت زوال
بمانند و از سیاحت و سیران مقام نورانی نوشته خود را برداشته زیارت
عیال و قبور خویش روند اول زیارت عیال و اهل خود نمایند و
با ایشان ملئکه میباشند آنچه بیکه مورت هم و غم کرد و از او پوشانند و
بعد هر کس مدفن خویش را زیارت کند چون سایه هر چیزی بقدر مثل
او شود ملک اذن رحیل دهد پس بجانب خویش اسوار شده بجانب
غرف جنان روان شوند و با نخلانند تا رجعت ال محمد صلی الله علیه و آله
و چون رجعت موالی کرام بسمع ایشان رسد غرف جنانرا گذاشته بمرعت
تمام داخل جسد شده در خدمت موالی کرام رجوع نمایند و در خدمت
ایشان در ظل سلطان عادل بجز وافر و نصب منکاتر رسیده هر چه
تامول او بود محصول دیده تا چون اجلش در رسد برگردد به نعیم
جنان بر رخ و همواره در نعیمست تا نفع صور بخلاف اینست ما حضر
الکفر یعنی آنکس که حق را بچشم بصیرت و عیان دیده و دانسته فهمیده
لجأ و عناداً انکار کرده و با اهل حق عداوت و مخالفت ورزیده

که هنگام وفات با سفل السافلین سرازیر شود و بعد بسوی جنازه ^{بیشتر} خوا
 برگشته و پس از نکارش اعمال باملای رومان و طوق کردن آن کردار ^{بیشتر} نما
 بد در اعناق و خوردن کرزهای اتشین بسبب عجز از جواب ملکین مقنن ^{بیشتر} نیز
 نیکر و منکر ارواح خبیثه انجیث با صل ناردنیا که در مشرق شمس است
 برگردد و هر صبح و شام از عذاب آن آتش میچشند و از زقوم آن میخورند ^{بیشتر} التا
 بعرضون علیها غدقاً و عشیئاً و چون آفتاب غروب نماید بجای برهوت
 در وادی حضرموت آید و در آنجا معذب میشود تا طلوع آفتاب پس
 برگردد بنار دنیا و هکذا تا رجعت ال محمد صلی الله علیه و اله که در
 آن هنگام ارواح ما حضان کفر و نفاق ببدن ایشان برگشته بدنیابر گردند
 تا مؤمنین انتقام خویش را از ایشان بکشند و بعد هر یکی بمکان خویش
 برگردند و در آنجا معذب خواهند شد تا نفع صور و ارواح اتباع
 ما حض الامان را چون از بدن مفارقت کند مقرهست دنیا است
 و سیرگاه وادی السلام لیکن هر کس بحسب صفای طینت و صلاح عمل
 خویش از آن نعیم بهره ور گردد مگر کسانی که در اسر جنایات خود ماسو
 و در رفتن کردهای خود مقید باشند و تلافی آنها در دنیا بپایاود ^{بیشتر} حین
 وفات بر تشدید نزع نشده باشد و یا استحقاق شفاعت شافعند ^{بیشتر} شتم

باشد که بمقتدار جنایات در نار برزخ بماند و حصه آتش را بدهد و
از آن قیود خلاصی یابد و بوطن اصلی یعنی جنت دنیوی صافیاً رجوع
نماید و بعضی را تانقح صور از اسر ذنوب خلاصی نباشد و از نعیم
برزخ بالمره محروم ماند بلکه برخی در آخرت مدتها در نیران خطائ^{ند} مانده
تا از خلاص خالص شود ارواح اتباع ماحض الکفر را جایگاه دور^{خست}
هر کس بحسب شدت انکار و قوت نفاق از عذاب آن خواهند چشید
مگر کسیکه او را عمل صالح بوده باشد مثل آنکه صاحب خلق حسن
باشد و یا از ره گذر دلسوزی رافتی بربنده مسلمانان کرده باشد
و امثال اینها و ثواب آن اعمال در دنیا با وسعت ارزاق و بخوان و یاد و
حال جان کردن به تسهیل نزع با و نرسیده باشد که در نار برزخ عذاب^{را}
برای او محقق مینمایند و چون جزای عمل تمام شود تشدید و همواره
در تشدید است تانقح صور و بعضی را از جهنم شدت لطمه نور آثار عمل
صالح تا آخرت ماند بعضی را ثواب روز حساب کفایت کند و برخی
تا دخول نار آخرت مستمر شود و بعضی را در آتش تخفیف عذاب شود
و بعضی را مثل حاتم طائی خانه از مدد در وسط جهنم بنا شود از
روح و زحمان جنت با و میرسد و اما ارواح مستضعفین از کسای^{ند}

که صیحه تکلیف بکوش ایشان نخورده باشد و یا شنیده اند و کثرت
و طویات غریبه که مورت بلاد است مانع از تعقل آن شده و نه فهمیده
بحق اقرار کرده و یا ندانسته انکار کرده و یا وقوف نموده اند پس
ارواح اینگونه اشخاص را قوت صعود بسماوات و ارتقا بدرجات
جنات نمیباشد لهذا در قبر مفارق از ابدان میمانند و سؤالی و جوابی
برای ایشان نمیباشد بلی هر که از ایشان عمل صالح داشته باشد
بفضل الله از نسائم معطره جنت بروح و بدن او در قبر میرسد و بنا
حال میباشند تا نفع صورت و در آخرت تکلیف جدید میشود فاما
الى النار و اما الى الجنة ارواح مجرده را که موت تعلق آنها را از ابدان
خویش قطع کرده تا نفع صورت حال بدینمنوالست و اما ابدان که روح
از آنها مفارقت کرده مرکب است از اصل و عارض نسبت عارض
باصل نسبت مسا است بطلا که در باطن اوست چون اکسیرش زنی
ظهور یابد و در حقیقت مسا طلا است لکن کثافات که از اختلاف
و تضاد عناصر حاصل شده مسا کرده مثل ادم صحیح و مریض
در حقیقت مرکب روح همان اصل است و عارض صورت است و او را
قوتی و احساسی نمیباشد پس اصل و عارض بعد از مفارقت

ارواح در قبر محبوس میمانند و جسد اصلی را از جنت دنیا و یانار
 دنیا روح و ریحان داخل شود و یا شرر و دخان وارد کرد و دریا مثل
 سنگ می افتد بی شعور و بی احساس نه روح باورسد و نه شری و
 دخان با و متوجه شود و در این احوال در قبر میباشند و چون جسد
 عنصری دنیوی که عارض بود پوسیده گردد و فانی شود جسد اصیل
 هور قلبی در قبر به هیئت استداره میماند و مراد از استداره آنست
 که اجزای سر و ^{ضع} و مؤسره بعد از ای رقبه و بعد از آن صدر و هکذا
 به همین هیئت دنیوی میباشند و آنچه سوال کرده میشود و روح تا
 حقوبین داخل آن میشود همینست یعنی جسد اصلی است و آنچه
 شاعر و حناست و در ریاض جنت متنعم و یاد رحفر نیز آن ^{ست} معدن
 همین اصلی است و محل قبر ارض هور قلبیا است که جا ببقا و جا برسا^{ست}
 و بجهت لطافت و کثافت ابصار اهل دنیا مرئی نمیشود و هر کس را پارچه
 کرده باشند بعد از خلع جسد عنصری در قبر خویش در آن عالم
 مجتمع و مرتب شود و باصل خویش برگردد و اگر ماکول دیگری شود
 چون به تحلیل رود و فضلات شود یا جزو عرضی اکل شود بعد
 از فنا ی آن باز در قبر خویش است و در ارض هور قلبیا و عند ناگنا^ب

حفیظ و موضع قبر همان محل قبضه خاکست که ملئکه مدبره از آن
 صفا آورده بجهه النیام نطفه پدر و مادر از سبیل غذای مادر داخل
 اند و نطفه کرده اند تا النیام گرفته اند و موجب نشو و نما می شود و باین
 احوال در قبر میباشند مثال ایرجسد مثل خورده طلا است در
 دکان زر که بجا ک مخلوط شده چون خاک را بشویند طلای خالص
 ظاهر گردد و یا مانند حبه نبات است که در طبیعت زمین غیب است
 چون فصل بهار شود بتاثر افلاک و تربیت کو ارب و اعتدال هوا و سبب
 اب نبات شود قال تعالی و من آیاته انک تری الارض هامدة فاذا انزلنا
 علیها الماء اهتزت وربت و انبتت من کل زوج بهیج و چون مشیت
 خداوند قهار تعلق بفنای عالم گیرد امر میکند اسرافیل ملک حیوة را
 که بصورت مدبغه جذب پس ارواح را از جمیع متحرکات و ساکنات جدا
 نماید و حرکات کلا باطل گردد و احساس همگی عاقل شود مانند حرکت
 و نه متحرکی اجزای عالم پراکنده شوند و ترکیب حرکات باطل شود و اولی
 و اجزاء التجائب قب صور او رند و هر یکی منفرداً و مستدک کاد در محل خود
 قرار گیرد و چهار صد سال بدیخال مانند لاحت و لاحت و لاحت و چون
 مشیت الهی بتجدید عالم قرار گیرد اسرافیل را احیا نماید و از بحر صاد

چهل صباح از ماء حيوه باراضی موات ارسال کند تا آنکه وجه ارض
 بحر واحد شود پس ریاخ وزد و اجزای هر کس که در قبر خویش مجتمع
 جمع کند و عظام و اوصال و سایر اجزا را بنظم طبیعی منتظم سازد
 و لحو را بربو باند تا چون اجسام بحد کمال رسد امر میکند اسرافیل را
 که دوباره در صورت نفخ دفع نماید پس جوهر وجود تعلق بروح مجرد
 گیرد و هر دو بنفس مجرد و هر سه بطبیعت نورانی و هر چهار بنحو
 هب و هر پنج در قرینه مثال صورت پذیرفته قرار گیرند و جمله بکمال
 اشتیاق و وفاق داخل جسد اصلی شده پس قبر منشوم میشود و بر
 میخیزند خالک زینان فاذا هم قیام بنظرون و از ثقب صور خارج
 نمیشوند تا آنکه از اعراض بر زخیه و ماده و طبیعتیه مستخلص
 شوند پس آنچه از قبر بر میخیزد جسد نورانی است با ارواح مجرد
 بعد از آن گروهی را مقام جنت است و پاره جایگاه دوزخ و بعضی
 از اهل حسابند و برخی محتاج به تکلیف جدید و کل پر جمع الی
 اصله و کل میسر لما خلق له و تفصیل این احوال محتاج به
 تصنیف کتابی است و چون هر سوالی را جوابی باید به همین
 مختصر اکفناشده و الله ولی التوفیق و آیاه سنئل حسن العاقبة

تم بالخیر والعافیه حامداً ومصلياً

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

وبینه

الحمد لله العزيز العليم والصلوة والسلام على نبیه النبیہ وعلی وصیته
وبعد بنده ضعیف جانی محمد تقی بن محمد بن الحسین التبریزی الممکن
بر صفحه مذ عامینکار د که چندی سابق برین میان بعضی از طالبان
معرفت وایقان از اهل شیشه اختلافی در باب علم ائمه هدی علیهم
السلام شد و صورت اختلاف را ببلده تبریز انقاد داشته خواهش جو
نموده بودند چون اصل اختلاف ناشی از عدم غور در معیار علوم ائمه
هدی علیهم السلام بود لهذا این حقیر رساله مفصله در تحقیق اصل منشأ
علم ایشان و ذکر مقدمه مائیکه موقوف علیه فهم مسئله بود با بسط تمام برشته
تحریر آورده ضمناً اشاره بتحقیق مسئله مختلف فیها نمود و بجهت حدوث
بعضی حوادث فی الجمله تاخیری در اتمام شد تا چند وقت پیش ازین
بحول الله و حسن توفیق به اتمام رسید و بنای این داشت که نسخه انرا
استنساخ نموده بولایت مرزبوره انقاد دارد این روزها مجدداً استنساخ
اکیده در مطالبه جواب از انجا رسید و حقیر عذر استنساخ کما

مذکور داشت شخص رسول خواهر نمود که علی العجالة مختصری مشتمل
بلت جواب مسئله مرفوع شود تا تسکین ماده اختلاف بعمل آید بعد از
ان رساله مبسوطه استنساخ شده انفاذ شود و نیز مذکور داشت
که چون اختلاف از خواص بعوام سرایت کرده لهذا جواب مختصر در
اسکات آنها انفع از مطول است اگر چه این تکلیف در بحال از برای حقیر
در نهایت صعوبت و اشکال داشت بجهت کثرت اشغال و اشتغال بتالیف
کتابی اقم از ان ولی چون اصرار و التماس زیادی نمود و سائل خود از طایفه
معرفت بود لهذا انجام مسئلتش لازم دانسته بنکارش این مختصر پرداخت
و صو^م مسئله اینست که آیا جناب پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام عالم بامو
یجکانه که در آیه شریفه است ان الله عنده علم الساعة و یُنزل الغيث یعلم
ما فی الارحام و ما تدری نفس ما ذاتکسب غدا و ما تدری نفس باقی ارض
تموت هستند یا نه پس بعضی نفی کرده و بعضی اثبات و جواب مسئله
بطریق اختصا غیر محمل اینست که بدلاله اخبار متواتره جتنا پیغمبر و اهل
بیت طاهرین و صلوات الله علیه علیهم اجمعین اول ما خلق الله اند که اقدام
از ایشان مخلوقی نیست و این اولیت اولیت ذاتیه است که جامع جمیع اقسام
تقدم است از تقدم رتبه و تقدم مکانی ذاتی و تقدم زمانی ذاتی و تقدم

شرعی و غیر آنها از تقدمات و ماسوای ایشان از در رتبه اصلیت ایشان بدانکه
نیست چه در هر باشد و چه در هر تایت و چه در همان باشد و چه در زمانیات و هر چه
ماسوای ایشان است از شعاع نور ایشان خلق شده و بدیهی است که شعاع
از منیر خود غائب نتواند بود چه در ایم محتاج استفاضه وجود از منیر است و
اگرانی آن افاضه منقطع شود شعاع را وجودی باقی نخواهد ماند پس نتواند
بود که جناب پیغمبر و ائمه علیهم السلام عالم باحوال ماسوای خود نباشند
و شك نیست که امور پنجگانه از جمله ماسواست و از شعاع نور ایشان خلق
شد و میشود پس چگونه علم آنها از ایشان غائب تواند بود و چگونه میسازد
این اعتقاد با ولایت کلیه ایشان و توسط ایشان میان خدا و خلق و رُسُل^ت
و کونیات چنانچه از ضروریات علم ماست و نافی و مثبت هر دو مدن عن این مطلق
و اگر شبهه وارد آید که این امور هنوز بیکون نیامده و داخل ماسو نیست و این
دلیل در آنها جاری نیست گوئیم این شبهه است ناشی از غفلت از اسرار خلق
چه این تدوینات و ترتیبات که منتهی است با مرو و زو فرد او پس فردا هم نسبت
سایر اشیا است به مدیکر و ذکرش همه در رتبه ان اشیا است و کسیکه رتبه^ی
بالا تر از رتبه ماسوی است این تدوینات در انجام منطوبست و همه بمنزله نقطه
واحد است پس او با اولست در اول و با آخر است در آخر لهذا امام علیه السلام

میفرماید لیسر عند ربك زمان زیرا که ذات مقدس او متعالی از حد و
ماسوی است همچنین است خال اولیای او که اول صادرند که وقت
وجود ایشان وقت است واحد بسیط و محیط بجمع افات تدریجیه شما
خلق که در تحت رتبه ایشان واقعند یا نمیبینی اشعه را که از چراغ واحد
صادر میشود هر يك در رتبه از مبدا واقعند غیر رتبه اند یكری و
با وجود این چراغ احاطه قیومیه دارد همه آنها هر يك در محل وجود خود
که در آن واقفست والا فاضله بر آنها ممکن نمیشد همچنین است مجموع
شخص عالم که مشتمل است بر ماکان و مایکون نسبت بشخصی که متولی و
قیوم است با موراها و در مقام منیریت قائم است و این مسئله را مفصلاً
در رساله مبسوطه که مذکور شد مبرهن داشته ایم انشا الله بنظر
سائلین خواهد رسید پس مایکون در نظر صادر اول در حکم ما
كانت و هر دو در مشهد واحد واقعند نسبت با حاطه او چنانچه اگر کسی
در آسمان ایستاده باشد جمیع آنچه در زمینست در نظر او مساویست
اگر چه در خود زمین اهل شهری اهل ان شهر دیگر را ندیند و سیرت در
با ان شهر رسیده با حاطه با حوال اهل ان نما اگر چه این مثل نیز از بجهت تقریبی
است چه شخص واقف در آسمان در بجزء آن واقفست و آسمان را از زمین نسبت

جسمانیته است لهذا محاذات بایکجز از اجزای زمین دارد و در آخر
بمخلاف مقام صادر اول نسبت بماسوی که در سمتی از مقام ماسو واقع
نیست بلکه جهات سته رتبه ماتحت نسبت باو همه مساویست و همه
دایرند بد و را ولا الی جهة فافهم پس اقبل از خلق است و بعد از خلق
ومع الخلق و قبلیت او عزیز بعدیت او است و این هر دو عین معیت
زیرا که متعالی از حد و داست و در حقیقت لا قبل و لا بعد پس مثل
که آوردیم تقریر است ولی در تفهیم عوام جز این نحو تمثیل طریق دیگر
نیست پس تفاوت ندارد در نظر صادر اول یوم قیام قیامت و یوم
ظهور قائم علیه السلام با سایر ایام و همچنین امور پنجگانه که در اثبات^{سپه} شریعت
ایماندینی که در اخبار متواتره میفرمایند که پیش ماست علم ماکان و
ما یكون تا روز قیامت اگر ایشان عالم بروز قیامت نباشند چگونه
انروز را غایت علم قرار میدهند مثلا اگر کسی بگوید که من احواله
این سال را تا روز عید نوروز میدانم و همه پیش منست بالبدیه باید
چنین کسی بداند که عید نوروز در چه وقت است تا اینکه این ادعا
او صحیح باشد و خود این از جمله بدیهیات است پس کسیکه منکر علم ایشان
باشد بیوم قیامت باید این اخبار متواتره را بالمره انکار کند و هوکما

بان امور

تری این حال علم ایشان است بیوم قیامت و اقا سایر امور پنجگانه بر
باقطع نظر از دلیل حکمت ما خود از متواترات اخبار که ذکر شد اگر
خواهیم اخبار را که دلالت بعلم ایشان دارد بشماریم کتاب از اختصاصا
بیرون خواهد رفت و در رساله مبسوطه آنچه از ان اخبار عجماله بنظر
قاصر رسید در فاتحه و خاتمه ذکر شده و چون کمان ندارم که نافی منکر
ورود چنین اخباری بوده باشد لهذا عجماله بحواله بکتاب مذکور مینمایم
چگونه چنین نباشد و حال آنکه ملثکه ما فی الارحام را با مرایشان تصور
میکند و باران را بحکم ایشان نازل مینمایند و ارواح را باذن ایشان قبض
میکند و گذشته از اینها خبر دادن ایشان از یوم وفات و محل وفات
خود و سایر خلق از جمله ضروریات مذهب شیعه شده و همچنین خبر
دادن ایشان از موالید یکدیگر در شکم مادر بودند حتی بعضی را اسم هم میگذارد^{شدند}
یا امر میکردند صاحب مولود را که فلان اسم را بعد از تولد از برای او
بگذارد و گفتن اینکه اینها از راه معجزه است قولیست که شکل را بچند میساز^{ند}
چند دانستن کل هم از راه معجزه است بلکه جمیع احوال ایشان همه معجزه^{ست}
و همه بتعلیم خداست پس اگر نافی در نفی علم ایشان متمسک بظاهر^ش شریعت
و اخبار وارد بر طبق ان شده آنها را حمل بمایه همه العوام نماید هزار

بامور مذکور

ماذه نقض از برای آن وارد است که همه در حد ضرورت و حال آنکه
اگر هیچیک از آنها نبود همین خبر دادن جناب پیغمبر و امیر المؤمنین و جناب
سید الشهداء علیهم السلام از گذشته شدن آنحضرت در زمین کربلا که در
میان شیعه بحد ضرورت رسیده کافی بود فکیف اینکه هزار قسم
خبر در نقض آن وارد شده باشد یا سبحان الله اگر امیر المؤمنین
علیه السلام عالم بما فی الارحام نبود چگونه آن دختر را خبر داد که آنچه
در شکم این دختر است کرمی است که و زانش فلان قدر است و بچه
نیست و این از جمله معجزات است که در میان شیعه متفق علیه است
و عامه در کتب خود آنرا نقل کرده اند پس ناچاریم از حمل ایه شریفه و آنجا
که بر طبق آن در کافی و بصایر و تفسیر عیاشی و غیر آن از کتب وارد شد
بمعینی که منافات با این ضروریات نداشته باشد و بالجمله انکار علم
ائمه علیهم السلام با مورخه ناسی از غایت قصور فهم و عدم تتبع به
اخبار معصومیه است و اقامات و ایل ایه شریفه و اخبار وارده در آنحصا
علم این امور بخدا پس علماء را در آن اقوالی است و بعضی از آنها را در
جواب مبسوط که مستمی است بمفاتیح الغیب ایراد نمودیم و در ضمن اسنا
بحقیقت حل اشکال کردیم و تفصیل آنرا این مختصر کنجایش ندارد

و اشاره بر آن بوجه اختصار آنست که جمیع ماسوی الله ممکن و معین
و واجب بالذاتی جز خدای واحد لا شریک له نیست و مبرهن است
که ممکن را قوام و دوام در هیچ حال بی استناد بصرع واجب بالذات
ممکن نیست پس در هر آن مثل اول صد و راوست از مبدء در
احتیاج باستفاده وجود و مایه متعلق به پس وجود جمیع ماسوی چه
جناب پیغمبر و اهل بیت او علیه و علیهم السّلم باشد و چه سایر مخلوق
دایم در تجدّد و کسر و صوغ است افعینا بالخلق الاول بل هم فی لبس
من خلق جدید و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمرّ بالستحاب و اگر
از این تجدّد منقطع شود مصنوعی باقی نماند و این تجدّد و انصرام
شمول دارد بمجمیع گذشته ها و آینده ها و حال حاضر چه هم در ملک خدا
واقعند و هیچوقت از ملک او بیرون نرفته اند و اینکه حکما گفته اند
زمان غیر قار الذات است اگر مراد شأن نسبت بخلق است که محصور در
مطوره زمانند و جهی دارد و اگر نسبت بواقعست پس کلامی است
قشری بلکه هر جزء از زمان با مجموع آنچه در روست در محل خود موجود است
و در روز قیامت همه محشور خواهند شد با صور یکدرا نهها
واقع شده و شاهد برین تصور است دیروز و پریروز را با آنچه

دران واقع شده و تو علم بر آنها زبسانده چه خیال حکم آینه را دارد تا آن
موجودی با او مقابله نکند تصور صورت نبندد و تو هم اینکه انصو
در حین مشاهده یا اخبار در خیال منتقش شده اگر چه عین خارجی فانی
و معدوم شده باشد و تصور متعلق بصور منتقش در ذهن است
توهمی است باطل چه اگر چنین بود در حین تصور احتیاج بالتفان
بمخارج ذهن نمیشد و این خلاف وجدانست فافهم چون این مقدمه میهد
شد کو نیم شك نیست که خداوند عالم قادر و مختار علی الاطلاق است
بمعنی انشاء فعل و انشاء ترك و هیچیک از فعل و ترك قید ذات او نیست
چنانچه بعضی از جهال توهم کرده اند و بالجمله مشیت و اراده عین ذات
خدا نیست چه بالبدیهه معنی اراده غیر معنی مرید است پس او مختار است
و قادر هر چه را خواهد میکند و هر چه را خواهد ترك میکند و هر چه را
خواهد بعد از ایجاد محو میکند و هر چه را خواهد در همان حالت بمذ
جدید باقی میگذارد چنانچه در کلام مجید خود میفرماید يَمْحُو اللَّهُ
مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ مَا يَشَاءُ و عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ و میفرماید وَلَوْ شَاءَ لَهْدَى النَّاسَ
اجْمَعِينَ و میفرماید وَلَنُرْسِلَنَّكَ فِي الْآيَاتِ و بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هر چه
بمقتضا حکمت بعضی ازین امور را ابد الدهر بعالم کون نیارد و خبر هم

داده باشد که این امر ابتدا واقع نخواهد شد مثل سلب نبوت از
جناب پیغمبر و سایر انبیا که خدا قادر است بر آن و آن امریست فی حد
نفسه ممکن و لکن حکمت ممتنع است و خدا هرگز آنرا نخواهد بکون آورد
ولی این خلاف حکمت بودن و خبر دادن خدا بعدم تغییر او را فاعل مضطر
و موجب نمیکند چه استثنای الا از شاء الله عمومًا در جمیع اخبار و موا
ما خود است و خلف و عده مشروط موجب کذب و عده کنند نمیشود
و دلالت میکند بر این مطلب ^{صحیحاً} حدیث مروی در کتاب حسین بن عثمان
این شریک از سلیمان طلحی که گفت عرض کردم بابی جعفر علیه السلام که
خبر ده مرا از آنچه خبر داده بان پیغمبران از پروردگار خود و اعلام کرده اند
آنرا بقوم خودشان آیا میشود در آن از برای خدا بدای فرمود من نمیکو
ترا که خدا این را میکند و لکن اگر نخواهد میکند انتی تا مل کن در
صراحت این حدیث شریف در مطلب تا بکنه حقیقت برخوردی
و از نتیجه است که اولیاء الله دایم در میان خوف و رجائند اما خوف
پس بملاحظه قدرت مطلقه و امار جاپس بملاحظه قصد بق بوعده
الهیة و اینست معنی بد که میثاق از انبیا با ایمان بان گرفته شده
و کامل نمیشود ایمان احدی مگر بتصدیق آن چه ایمان ببیدار جمع است

با قرار بقدرت مطلقه الهیه و اختیار او که منشاء خوف از خدا و عُد
ادعای استقلال است و باینجه افترا و باینمغنی در حقیقت معنی اقرار^{ست}
بالو هیت خدایی و تصرف او در ملک خود کیف یشاء و از ضم این
دو مقدمه بهمدیگر منکشف میشود پیش نویسی از اسرار الهیه و ان
اینست که ممکن مخلوق کائنات من کان علم حتمی و جویی بچیزی نتواند داشت
چهره در هر حال نسبت بتجددات غیر متناهی که اشاره بر آن شد امکان
تغییر نسبت بقدرت مطلقه الهیه در همه اشیا موجود است
باینمغنی که خدا^{که} این عالم را باین وضع بوجود کونی آورده و هر جزئی
از آن را در محلی که لایق اوست قرار داده مثلاً روز قیامت را در
محلی معین و روزهای ماقبل را در محلی معین دیگر قرار داده چنین
نیست که دیگر امکان تغیر درین امور نباشد بلکه در هر تجدیدی
از افاضه ممکن است که این وضع را تغیر داده و بعالم امکان
برده عالم را بوضع دیگر بر صحنه کونیته بیارد و ممکن است که بهمان
وضع اولی بکون آرد و الله علی کل شیء قدیر پس نظر بملاحظه
این قدرت و این امکان مخلوق قطع حتمی نتواند داشت مگر بحال
حاضر وضع عالم که بالفعل در حال تعلق علم موجود است چنان

وضع از قسم ماکان زمانی باشد و چه از قسم مایکون مثل روز قیامت
که نسبت بماد داخل مایکونست و بالجمله روز قیامت آنکه خدا از ابتدای
خلقت خلق کرده و در محلی که لایق اوست قرار داده و جناب پیغمبر و ائمه
علیهم السلام را بان عالم کرده چنین نیست که انروز که مخلوق نیست از مخلوقات
خدا باین خلق کردن واجب بالذات شده محتاج ایجاد جدید که ابقا
عبارت از ان است نباشد و امکان تغییر نسبت بقدرت الهیه
در ان جاری نشود بلکه سرمد الابد وجودش در تجدّد است
باین معنی که ذاهب عین عائد است و در تجدّدی علم احاطی
ائمه علیهم السلام نیز بر ان متجدّد میشود چه علم ایشان نیز مخلوقی است
ممکن و دایم بامتعلق ان که مجموع ماسوی است در تجدّد است
و اگر بیک ان تجدّد منقطع شود وجود ایشان و علم ایشان و
وجود سایر اشیاء هم فانی و منقطع الاخر خواهد شد پس در هر
ان که وجود مقدّس ایشان از امکان بکون می آید و سایر اشیاء از
گذشته و آینده بطفیل وجود ایشان یعنی از شعاع نور ایشان
به همین نحو داخل عالم کون میشود از برای ایشان علمی تازه باشیّا^{صل}حا
میشود بعینه مثل اول ایجاد که لا من شیء خلق شده اند و الا از علی

ما علیه کان بل هم فی لبس من خلق جدید لو کم نزد و لنقد ما عندنا
پس علم و جوبی که امکان تغییر در آن نیست مخصوص خدای واحد لا
شریک له است و غیر او را ثبوت این نحو علم ممکن نیست بجهت عدم استقرار
وجود عالم و معلوم هر دو پس ما حاصل مطلب که حق مذکور است
این است که جناب پیغمبر و ائمه علیهم السلام عالمند بجمع ماکان و ما
یکون که از جمله آنها قیام قیامت و روز معین آن و سایر امور خمس است
که در آیه شریفه است و همه این امور در نزد ایشان حاضر است هر یک
در محل وجود خود و با وجود این اگر بفرمایند که علم این اشیا منحصر
بخداست چنانچه فرموده اند صحیح است و حق چه خدا را ممکن است
که در حین اینکه ایشان را عالم باین امور فرموده در آن ما بعد از فاضله
اشیا را تغییر داده و متقل کند بحکم کسر بعلم امکان و ابد بکون نیارد
پس ایشان نظر باین قدرت و امکان علم حتمی و قطعی احاطی به قای آن
امور سرمد الابد در ملک خدا یعنی در عالم کون بماهی علیه نتوانند
داشت اگر چه خدا عدم تغییر آنها را خبر داده باشد چه عرض شد که
این خبر دادن نیز حتمی نیست بلکه استثنای الا ان یشاء الله باز در آن
عموماً هست اگر چه نسبت بملاحظه حکمت حتمی باشد پس نظر عملاً

حکمت جایز است که اخبار از آن امور بدهند و بفهمایند که ما
عالمیم بان امور حق در حالت ما بعد آنها الی ما^{الغیب} نهاییه و بملاحظه
قدرت صحیح است که بفهمایند لا یعلم الغیب الا هو ولو کنت اعلم
لاستکثرت من الخیر ان اتبع الا ما یوحی الی ما کنت بدعا من الرسل
ما ادری ما یفعل بکم ولا یکنم لولا آیت فی کتاب الله یحو الله ما یشاء
و یشیت لاخبرکم بما کان وما یکون الی یوم القیمه و نظایر اینها پس
ائمه علیهم السلام عالمند بما کان وما یکون دائما و هیچ ذره از ذرات
وجود از علم ایشان غایب نیست چه گذشته و چه آیند و بحال
حاضر و لکن بمد و جدید در هر حین پس مادام که انمد و جدید
بایشان نرسیده عالم بچیزی نتوانند بود زیرا که خود ایشان و جمیع
معلومات که عبارت از مجموع ما فی الکنون باشد بان مد و جدید
در ملک خدا باقی است و خدا این مد و جدید را هیچوقت از ایشان
منقطع نخواهد کرد اگر چه قادر است بقطع آن و مراد از غیب که
مخصوص است آن مد و جدید است قبل از ورود بعالم کنون
که مخلوق علم احاطی بر آن نتواند داشت بلکه اگر باشد علم اخبار^{است}
و ممکن التغیر لغت دره المطلقه و وجود ایشان با این مد و جدید

دائم در تجدد و کسر و صوغ است و ذاهب عین عاید با تجدد صورت
فاهم و این معنی یعنی تجدد و وجود عام و شامل است بجمع موجودات از
ماکان و مایکون پس همه آنها نسبت بمابعدان فیضان از مبدا داخل
غیب است و اما اخبار وارده در حصر علم غیب بامور پنجگانه که در این
شریفه است پس در کتاب مفاتیح الغیب در فائحه و خاتمه اشاره بتوجیه
ان شده و اینجا مختصر اشاره بران کرده کویم که وجه حصر علم غیب
باین امورا آنست که جمیع اطوار وجود منحصر باین پنج چیز است چه هر مخلوق
و امعادیت بسوی مبدا خود که علم ساعت عبارت از انست و ابتدا^{نفس}
که خلق ماده او است و نزول باران عبارت از انست فی کل شیء بحسبه
و اقتران ان ماده است بصورت که مافی الارحام اشاره بران است
و تصرفی است در شئون و اطوار وجودیة خود بعد از تمام خلقت که
ما ذاکسب غدا عبارت از ان است و انقضای اجل بقای است نسبت
بعالمی از عوالم که ماند ری نفس بای ارض بموت اشاره بران است و
در حقیقت جمیع اطوار مخلوق در کلیت و خزیة منحصر به همین پنج
طور است و خارج از اینها باین اعتبار طوری ندارد و اینست طریق
وسط در علم ائمه هدی علیهم السلام که حجاز است میان افراط و تفریط

و اکثر منتحلین معرفت از این معنی بهره مند دارند لهذا یاد و حد افراطند یاد
 حد تقریب و توهم مکن که این حقیر در بیان این مسئله بطریق ظاهر
 نمودم بلکه بخدا که لب و حقیقه مسئله را که فحول از حل آن عاجز بوده اند
 و نتوانسته اند میان اخبار متناقضه این مسئله را در ظاهر جمع کنند
 بیان کردم و هر کس بقصد سر موی تجاوز از این معنی نماید یقین بدان
 که از جاده صواب بیرون رفته و گنه مسئله را تفهیمده و تفصیل
 بعضی ادله و مطالب این مسئله موکول بکتاب مفاتیح الغیب است
 که در این باب کافی و وافی است و امید وارم که بعد از وقوف بر این
 مختصر اختلاف میان اخوان نماند و احتیاج بر سأل مبسوطه مختصر
 بجهت ازد یاد بصیرت باشد و بهتر اینست که این عجاله را مستقیم کردیم
 بعلم الشاعنه والله ولی التوفیق و فارغ شد از انشای این مختصر

مؤلفان بنده ضعیف محمد تقی شریف سید عثمانی شریف

شانزد همد شهر ربیع الثانی رفته از شهر

مزارق در وقت هشتاد و چهارم

والحمد لله رب العالمین

محمد والد الطاهر

لمیز

و صلی الله علی

الحمد لله والصلوة على محمد وآله

جونا بيز وهر سال شريفهكي انرا ليقاب جناب قطب الموحدين
غوث المومنين وغيث الملذ والدين سمي سيد المرسلين محمد الاصلاح
والمسلمين اعلى الله مقامه ورفع في الجلال اعلامه وديكرى انرا ليقاب
سليد وودمانه انجنا اعنى جناب العالمين الثاني والفاضل الصمد
الوزعي الامعي الاغا اميرنا محمد تقى دام ظلته العالى لب علو
دينه معارف يقينيه وبعثه فارسى بوزر منفعته انرا غار
مشتري كنير الخواص والعوام بوزر لهذا انرا قاتر حسب الكرميا
جناب قدسى رضا كروى انتاب منخر الانجباب عمدة الزائرين
مير ابو الفضل سيد الذاكرين وفقر الله تعالى دكر دام الطباعه

اللطائف بين بكرة حفيه عبد العلى بتشيخ وطبع

انرا بوزر دخت ودر مقابله و تصحيح انرا كمال

دقت بعمل امده و قد فرغ من تصحيحه

يوم الخميس شهر محرم الحرام

من شهر

بدر اميد نو كلا حضرتى و

۱۲۸۶

بدر اميد نو كلا حضرتى و







سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران